



علی اکبر موسوی
خوئینی: نظارت
مستمر بر نمایندگان
شرم آور است



قاسم شعله‌سعدی:
نماینده برای ماندن در
مجلس باید وکیل
الدوله شود



ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی خط صلح
شماره ۶۷ - آذر ۱۳۹۵ - سال هفتم

در این شماره نوشتار **علی اصغر رمضان پور** را با عنوان "شورای نگهبان و تحول اقتدارگرایی رقابتی در ایران" خواهید خواند
محمد رهبر نیز در یادداشتی از "جمهوری مشروعه و شورای نگهبان قدرت" می‌گوید
گفتگوی حقوق بشری ایران و اتحادیه اروپا؛ فرصتی برای درک و تفاهم مشترک از **محمد مقیمی** دیگر نوشتار این شماره است
حسین رئیسی به موضوع "قانون‌گذاری و تفسیرهای ضد بشری در مواجهه با واژه‌ی «مهدورالدم»" پرداخته است
هم‌چنین **روایتی تکان دهنده از زندگی مهسا، ترنسی که تن فروشی می‌کند** در این شماره شما را به چالش خواهد کشید
به همراه آرا و گفتار تعداد زیادی از کنشگران عرصه جامعه مدنی و دموکراسی خواهان ایرانی

انتصاب علیه انتخاب!



۳	شما چه گفته‌اید؟
۳	کارتون ماه / کیانوش رضانی
۴	دیده‌بان
۵	لقمه‌ی بزرگی به نام "تهران خواری" / مهدی دهقان
۹	روایتی از زندگی مهسا، ترنسی که تن فروشی می‌کند / سیاوش خرمگاه
۱۲	ایران فراموش خانه ترنس‌ها / امیرحسین ذوالقدری
۱۵	شعر: همچون نوزادی در گورواره / سایبر هاکا
۱۶	نگاهی به سوابق اسما جهانگیر، گزارشگر ویژه در امور حقوق بشر ایران / ساموئل بختیاری
۱۸	نقض حق بر زندگی در قانون و در عمل / حسین رئیسی
۲۰	گفتگوی حقوق بشری ایران و اتحادیه اروپا؛ فرصتی برای درک و تفاهم مشترک / محمد مقیمی
۲۱	چرخه‌ی معیوب کتاب و کتابخوانی در ایران / رضا نجفی
۲۶	پرونده‌ی ویژه؛ انتصاب علیه انتخاب
۲۷	شورای نگهبان معممین مشروعه خواه / علی کلائی
۳۵	جمهوری مشروعه و شورای نگهبان قدرت / محمد رهبر
۳۸	شورای نگهبان و تحول اقتدارگرایی رقابتی در ایران / علی اصغر رمضان پور
۴۲	علی اکبر موسوی خوئینی: نظارت مستمر بر نمایندگان شرم آور است / مرتضی هامونیان
۴۸	موسع‌ترین تفسیر از نظارت استصوابی شورای نگهبان / محمد محبی
۵۳	قاسم شعله سعدی: نماینده برای ماندن در مجلس باید وکیل الدوله شود / سیمین روزگرد
۵۷	معرفی کتاب: سایه روشن‌های قوانین بین المللی حقوق بشر / الهه امانی

ماهنامه‌ی حقوقی، اجتماعی خط صلح

صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سردبیر: سیمین روزگرد

دبیر اندیشه: محمد محبی

دبیر اجتماعی: علی کلائی

دبیر حقوقی: حسین رئیسی

طراح گرافیک: غزاله شاکری

دبیر فرهنگی: رضا نجفی

همکاران این شماره: علی اصغر رمضان پور، کیانوش رضانی، کیوان رفیعی، محمد مقیمی، محمد رهبر، مهدی دهقان، مرتضی هامونیان، امیرحسین ذوالقدری، الهه امانی، رضا اکوانیان، ساموئل بختیاری، سیاوش خرمگاه و سایبر هاکا

ماهنامه‌ی خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می‌دارد.

استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.



اطلاعات تماس با ما :

Address:

12210 Fairfax Towne Center, Unit 911

Fairfax VA 22033

United State

Phone: +1 (571) 223 54 06

Fax: +1 (571) 298 82 17

E-mail: Info@ Peace-Mark.org

Web: www.peace-mark.org

شما چه گفته اید، درباره‌ی ...

پروین اردلان: حرکت دو زن شطرنج باز، علیه هنجارمندی بی‌اختیاری زنان زیر عنوان فرهنگ بود



در این شماره گفتگوی با پروین اردلان فعال ورزشی جنش زنان، خواهید خواند: سولماز شریف از پیشگامان خیرنگاری ورزش زنان از این عرصه می‌گوید: **تولدا ولی اوغلی** شاکر پیشکوت تیم ملی ایران، دیدگاه‌های خود را بیان می‌کند. همین‌طور گفتگوی با آیت الله عبادالله موسوی اهری در مورد فتوی رهبر جمهوری اسلامی پیرامون دوجرخه سواری زنان خواهید خواند. با نوشتارهایی از محمدجواد افرین، فرهاد خاتون، محسن فرحشاهی، الهه انصاری، مهدی حسینی شاهی، رضا علیزهی و سیدرضا پیکر از کنشگران جامعه‌ی مدنی.



پروانه پرستار: حیف از پروین اردلان که این روزها کم‌تر از ایشان مطلبی می‌خوانیم. جنش زنان در ایران چهره‌های بسیار گرانبه و با دانشی مثل ایشان داشت که در بعد از انقلاب و در جنش‌های دیگر کم‌نظیر بوده. برایم جالب است که در رابطه با شطرنج بازان امریکایی هیچ رسانه‌ی دیگری اصلاً به سراغ چهره‌های شاخصی چون ایشان هم نرفته بود.

علی رهنما: خانم اردلان به درستی می‌گوید که حرکت این ورزشکاران اقدامی است علیه کشورهایی مثل ایران که امری اختیاری را اجباری، قانونی و سپس فرهنگی جلوه می‌دهند. اما حواشی این مسئله در رسانه‌ها تاسف برانگیز بود چون صدایی که در این رابطه به گوش مردم رسید، صدای اصلاح طلبان از یک طرف و صدای کمپین آزادی‌های یواشکی و خانم علی‌نژاد از طرف دیگر بود. این فضای دو قطبی و جنگ دو طرف، اجازه نداد که هیچ تحلیل درستی از این مسئله به گوش مردم برسد.

رکاب مردانه بر زندگی زنان مریوانی / فرزانه جلالی

محسن درخشنده: زنان در کردستان در طول تاریخ ثابت کردند که چقدر پیشرو هستند و حتی از مردان هم جلوترند. آن‌ها

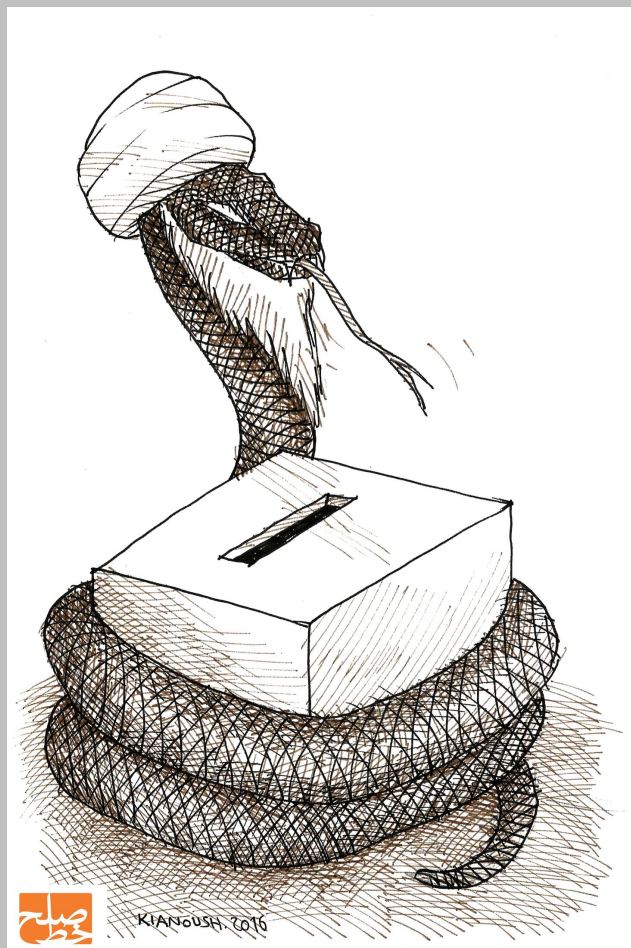
بدون در نظر گرفتن فرهنگ مردسالار جامعه که در خیلی نقاط محروم مناطق کردنشین واقعاً پر رنگ است، همیشه استوار راه خود را رفته‌اند. این کمپین سه شنبه‌های بی خودرو هم از همین حرکت‌ها بود و باید به آنان آفرین گفت.

حامد جهاننیده: من مطمئنم زنان در شهرستان‌ها کم‌ترین امکانات ورزشی و تفریحی را دارند و تنها دلخوشی‌شان همین دوجرخه سواری است که آن‌ها هم ازشان می‌گیرند. در شهرهایی مثل تهران بالاخره امکانات بیش‌تر است و مهم‌تر این‌که کسی به قوانین و فتواها اهمیتی نمی‌دهد. اما در شهرهای کوچک که همه همدیگر را می‌شناسند، اهمیت ندادن به این قوانین خیلی برای مردم گران تمام می‌شود.



کاری از کیانوش رضوانی

کارتون ماه





• حکم اعدام سه زندانی سنی مذهب زندان رجایی شهر کرج به نام‌های تیمور نادری زاده، فرزاد شاه نظری و فرشید ناصری، در دیوان عالی کشور نقض و به ۱۵ سال حبس تقلیل یافته است.
• با آزادی مشروط و پس از گذراندن ۴ سال و دو ماه از حکم ۵ ساله، یاشار دارالشفاء از زندان اوین آزاد شد.
• یک متهم که ۳۴ درخت را قطع کرده بود با "حکم سبز" قاضی دادگاهی در شهر سوسنگرد، به کاشت و مراقبت از درختان محکوم شد.
• قطعنامه‌ی حقوق بشر درباره‌ی ایران در سازمان ملل با ۸۵ رای موافق، ۳۵ رای مخالف، و ۶۳ رای ممتنع تصویب شد.
• شاگردان و هواداران محمدعلی طاهری، بنیانگذار عرفان حلقه، در شهرهای مختلف کشور در حمایت از این زندانی عقیدتی و ابراز نگرانی از وضعیت وی دست به تجمعاتی زدند.
• جامعه‌ی بین‌المللی بهایی در بیانیه‌ای از پلمب بیش از ۱۰۰ محل کسب بهاییان در شهرهای مختلف ایران به دلیل تعطیلی در مناسبت مذهبی خبر داد.
• ایران رتبه‌ی هفتاد و یکم را از منظر سرعت دسترسی به شبکه‌ی نسل چهارم را به دست آورده است.
• سلمان خدادادی، رئیس کمیسیون اجتماعی مجلس شورای اسلامی اذعان داشته که در ارتباط با کودک فروشی، قانونی وجود ندارد.
• رئیس پلیس پایتخت با اشاره به اجرای ۲۰ مرحله از "طرح امنیت و آرامش" در هفت ماهه‌ی نخست امسال، از دستگیری ۷۰۸ نفر در اجرای این طرح‌ها خبر داد.
• رحمانی فضل، وزیر کشور، در سخنانی گفت که اگر ۱۰ دقیقه از مرکز سیستان و بلوچستان دور شوید ۲۰۰ هزار نفر در امکانات یکصد سال پیش زندگی می‌کنند.
• معاون اول رئیس‌جمهور گفت که ۶۶۰۰ روستا در کشور از وضعیت آب آشامیدنی بسیار بدی برخوردار هستند.
• رئیس شورای فرهنگی اجتماعی زنان از مخالفت با پیوستن ایران به "پروتکل منع مداخله‌ی کودکان در منازعات مسلحانه" خبر داد.
• رئیس کار گروه کاهش تقاضای اعتیاد مجمع تشخیص مصلحت نظام تاکید کرد که در اصلاح قانون، قصد حذف اعدام را نداریم.
• کودکی ۱۱ ساله که توسط مادرش در مشهد مسئول تحویل مواد مخدر به مشتریان شده بود، دستگیر شد.
• حامد عطایی، روزنامه نگاری که فیلم صحبت‌های جنجالی نادر قاضی پور، نماینده‌ی ارومیه در مجلس درباره‌ی زنان و نمایندگان زن را منتشر کرده بود، به چهار ماه حبس محکوم شد.
• گلرخ ابراهیمی ایرانی توسط ماموران امنیتی جهت اجرای حکم حبس بازداشت و به زندان اوین منتقل شد.
• اسماعیل عبدی عضو هیات مدیره‌ی کانون صنفی معلمان تهران، در منزلش توسط ماموران امنیتی بدون ارائه‌ی حکم بازداشت شد.
• ۹ زندانی سیاسی و عقیدتی به نام‌های رسول رضوی، مرتضی مرادپور، حسین علی‌محمدی، آرش صادقی، وحید صیادی نصیری، مهدی و حسین رجبیان، علی شریعتی و محمدعلی طاهری در زندان‌های تبریز، اوین و رجایی شهر با مطالبات مختلفی دست به اعتصاب غذا زدند.
• پدر یک دانش آموز گفت که پسر به خاطر عدم توانایی در پرداخت شهریه و هزینه‌ی ۱۸ هزار تومانی کتاب‌های درسی، از مدیر هنرستانی در منطقه‌ی ۱۸ تهران سیلی خورد و از مدرسه اخراج شد.
• دانش آموز ۱۵ ساله‌ی دبیرستان دانش مایان اولیا از روستاهای اطراف تبریز بر اثر تنبیه معلم خود راهی بیمارستان شد.
• تنبیه بدنی معلم، دانش آموز ۱۷ ساله‌ی هنرستان شهید دوران شیراز را روانه‌ی بیمارستان کرد.
• گوش حسین کشاورز، دانش آموز پایه‌ی هفتم مدرسه‌ی خاتم‌الانبیاء شهر دندی در شهرستان ماهشان بر اثر تنبیه معلم خود پاره شد.
• یک دانش آموز استثنایی بی سرپرست در خوابگاه خیریه‌ی سپهر شهرستان بم، مورد تنبیه بدنی توسط شلاق قرار گرفت.
• معاون نظارت و پایش محیط زیست استان تهران گفت که کیفیت هوای تهران با شاخص ۱۵۴ در شرایط ناسالم (وضعیت قرمز) برای همه‌ی افراد قرار دارد.
• معاون مرکز ملی هوا و تغییر اقلیم سازمان محیط زیست از جان باختن سالانه ۵ هزار نفر بر اثر آلودگی هوا خبر داد.
• گروهی ناشناس در محله‌ی هرندی پس از حمله به کارتن خواب‌ها با سلاح سرد، چادرها و وسایل این افراد بی‌بضاعت را آتش زدند.
• سرپرست دادرسی جنایی تهران از وقوع یک فقره اسیدپاشی روی سر و صورت زنی ۲۳ ساله در منطقه‌ی افسریه خبر داد.
• زن ۴۴ ساله‌ای از قزوین که یک هفته پیش برای نخستین بار با مراجعه به دادگستری اطلاع داده بود که به صورتش اسید پاشیده شده، پس از عدم اقدام قضایی در این خصوص، مجدد هدف اسیدپاشی قرار گرفت و در بیمارستان بستری شد.
• سرپرست فرمانداری سردشت گفت که هنوز یک هزار و ۹۳۵ هکتار از زمین‌های سردشت مناطق آلوده به مین است.
• بر اثر انفجار یک قبضه مین به جامانده از دوران جنگ در روستای سردوش یک جوان ۲۳ ساله مصدوم شد.
• سه شهروند ترکیه در اردیبهشت ماه سال ۹۴، با اتهامات مربوط به مواد مخدر و بدون فرصت ملاقات با خانواده‌های خود در زندان وکیل آباد مشهد اعدام شده‌اند.
• پاسگاه شهردارز ایرانشهر بدون در نظر گرفتن "تیراندازی ماموران مرصاد" به خودروی یک شهروند بلوچ و فوت وی به دلیل آتش سوزی خودرو، علت مرگ وی را واژگونی خودرو اعلام کرد.
• یک شهروند کولبر کرد در مناطق مرزی شهرستان سردشت با شلیک مستقیم نیروهای مرزبانی ایران، جان خود را از دست داد.
• در اثر شلیک مستقیم نیروهای امنیتی به خودرویی حامل یک خانواده در اهواز، دختر بچه‌ی سه ساله‌ای به نام رغد سواری درجا کشته شد و مادرش نیز به شدت زخمی شد.
• وکیل مدافع تعدادی از کارگران شاکی در پرونده‌ی تامین اجتماعی در کمال ناپاوری از ابلاغ رای پرونده‌ی سعید مرتضوی، مدیرعامل پیشین سازمان تامین اجتماعی مبنی بر محکومیت وی به ۱۳۵ ضربه شلاق خبر داد.
• یک زندانی ۲۲ ساله‌ی محکوم به اعدام در زندان قزلحصار کرج به نام سعید صمصامی به دلیل فشارهای عصبی زندان اقدام به خودکشی کرد و قبل از انتقال به بیمارستان جان خود را از دست داد.
• دو زندانی محکوم به اعدام در زندان قزل حصار کرج در پی فشارهای روحی-روانی زندان دست به خودکشی زدند که یکی از آنان فوت کرد و دیگری با حالت کما در بیمارستان بستری است.
• خانواده‌ی محمد اسحاق آبادی، درویش محبوس در زندان مرکزی تهران بزرگ، که چند روز پیش در خانه‌اش توسط ماموران لباس شخصی دستگیر شده بود، از مرگ ناگهانی وی در بازداشتگاه خبر دادند.
• سعید محمدی، زندانی ۳۳ ساله زندان پارسیلون خرم‌آباد، به دلیل تعلل مسئولین زندان در اعزام وی به بیمارستان، جان خود را از دست داد.
• درحالی که مسئولین زندان رجایی شهر کرج علت مرگ یک زندانی متهم به قتل با هویت بابک زارعی را خودکشی در سلول انفرادی اعلام کرده‌اند، روایت دیگری حاکی از کشته شدن او در اثر ضرب و شتم و ضربه به سرش توسط افسر نگهبان و زندانبانان، است.
• سرپرست دادرسی امور جنایی تهران از اجرای حکم قصاص نابینا کردن دو چشم یک زندانی که در سال ۱۳۸۸ اقدام به پاشیدن آهک بر روی چشمان دختری چهار ساله کرده و موجب نابینایی وی از دو چشم شده بود، خبر داد.



لقمه‌ی بزرگی به نام “تهران خواری”



مهدی دهقان

روزنامه نگار

و غیره اضافه شود و سرانجام در این فرآیند شاید خبرنگاری تنبیه و زندانی شود یا اختلاس کننده‌ی ماجرا تنها ۲۰۰ هزار تومان جریمه‌ی نقدی شود یا شاید هم سیبیل تیم تحقیق و تفحص در بین راه چرب و از پیگیری ماجرا خودداری کنند. اخیراً هم اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس جمهور گفته برخی‌ها با قلدری آشکارا تخلف می‌کنند که این نوع رفتار هم در نوع خود پدیده‌ی جدیدی است.

یکی از رانت و فسادخیزترین مراکز، شهرداری تهران است که اکنون بحث تحقیق و تفحص از شهرداری تهران در مجلس به دلیل چوب حراج زدن بر زمین‌های تهران و بذل و بخشش‌های بابانویلی در حال پیگیری است، در این ماجرا تنها یک خبرنگار به نام یاشار سلطانی به دلیل فاش کردن این تخلفات با شکایت مستقیم قالیباف، شهردار تهران و رئیس شورای شهر تهران زندانی شده است که طبق گفته‌ی عباس جعفری دولت آبادی دادستان تهران این خبرنگار با تکمیل تحقیقات پرونده و تامین وثیقه، اکنون آزاد شده است. قالیباف اتهام‌هایی مانند واگذاری هزاران متر زمین به همسر خود به قیمت تقریباً مفت و واگذاری زمین و ملک با تخفیف ویژه و طلایی به برخی مدیران و اعضای شورای شهر را تهمت و غیرواقعی می‌داند.

اگر سردار قالیباف شهردار کنونی تهران سال ۹۲ به جای روحانی رئیس جمهور می‌شد، شاید اکنون به جای اتهاماتی مانند زمین خواری در تهران، زمین خواری به وسعت ایران مطرح بود و لقمه‌ی واگذاری‌های بیت المال در حد یک استان، منطقه یا تنب بزرگ و کوچک بود و رسانه‌ها به جای تهران خواری، واژه‌ی ایران خواری را تیتیر می‌کردند. البته این روزها رسانه‌ها از شرط قالیباف برای شرکت در انتخابات سال آینده خبر داده‌اند که شرط وی نیز حمایت واحد اصولگرایان از وی است.

دوئل نمایندگان مجلس بر سر تحقیق و تفحص از شهرداری تهران

در حال حاضر تحقیق و تفحص مجلس از شهرداری تهران سوژه

این روزها سران ارشد جمهوری اسلامی ایران از دو تومور بدخیم “فساد و رانت” به عنوان تهدید و عامل فروپاشی نظام نام می‌برند که مسبب اصلی آن هم خودی است و هر روز گوشه‌ای از آن نمایان می‌شود. در حال حاضر عمق فاجعه در حدی است که دستگاه‌های نظارتی و قضایی نیز در این معضل ذوب شده‌اند؛ به طوری که ماجراهای اختلاس، فساد و رانت نباید زیاد کش پیدا کنند. اکنون زمین خواری، آپارتمان خواری، کوه خواری، نفت و نفت کش خواری، دکل خواری، جنگل خواری، معدن خواری و دریا خواری نمونه‌ای از رانت و فسادهاست که بخش قابل توجهی از آن در نهادهای مختلفی از جمله شهرداری، شورای شهر و بنیاد شهید رخ می‌دهد. در حال حاضر سفره‌ای به نام انقلاب به وسعت



عکس از ایسنا

کشور ایران پهن شده است که تنها عده ای خاص از آن سهم دارند.

باتوجه به بزرگی سفره‌ی اختلاس، رانت و فساد در کشور، اکنون تنها مقوله‌ای که هنوز تخلفات آن فاش نشده است “آسمان خواری” است، در آینده شاید تحقیق و تفحص از آسمان خواری هم به لیست بلند تحقیق و تفحص‌ها از جمله تحقیق و تفحص از سازمان تامین اجتماعی، ایمیدرو، صنعت بیمه، صنعت خودروسازی

همچنین محمدرضا بادامچی دیگر نماینده‌ی مجلس روایت دیگری از ابعاد فساد صورت گرفته در شهرداری تهران و شورای شهر دارد. وی با اشاره به کشف موارد جدیدی از فساد از سوی نمایندگان مجلس، اظهار داشت: «یک یا دو مورد در این خصوص وجود دارد که مجلس نسبت به آن‌ها ورود پیدا کرده و نمایندگان تا به امروز از توضیحات داده شده، راضی نشده‌اند و به زودی صدای فساد جدید و بزرگ بلند می‌شود». عضو فراکسیون امید درباره‌ی نقش رسانه در مبارزه با فساد گفت: «رسانه‌ها وقتی مستقل عمل می‌کنند، قطعاً توام با شفافیت است زمانی که شفافیت حاکم شود، پشته‌ای آن چیزی جز رسانه نیست. بنابراین نقش رسانه‌ها می‌تواند بسیار اساسی باشد؛ زیرا اگر وارد این مقوله نمی‌شدند، مسائلی که در این دو یا سه سال مطرح شده است تا این اندازه برجسته نمی‌شد. همچنین در خصوص طرح تحقیق و تفحص از املاک نجومی، باید گفت توضیحاتی که از طرف شهرداری به کمیسیون عمران ارائه شد، نمایندگان را راضی نکرد».

انقلاب فساد و رانت

به طور کلی، شهرداری تهران نمونه‌ی بازاری از منبع پمپاژکننده‌ی رانت و فساد در دل کشور است که با روی کار آمدن دولت احمدی نژاد به عنوان پاک ترین دولت شاهد انقلاب فساد و رانت بودیم و این وضعیت هم‌چنان در دولت روحانی ادامه دارد. به اعتقاد کارشناسان اقتصادی با آمدن دولت جدید تنها اتفاق جدیدی که رخ می‌دهد رانت گیران دولت جدید با دولت قبل جابه‌جا می‌شوند. به عنوان مثال، در ماجرای حقوق‌های نجومی و اعطای وام‌های رانت گونه اسامی مدیران ارشد دولت روحانی از جمله صفدر حسینی رئیس صندوق توسعه‌ی ملی نیز مشاهده شد که سبب استعفای بسیاری از مدیران شد.

متأسفانه این روزها افرادی شعار مبارزه با زمین خواری را می‌دهند که خودشان از منتفعان ماجرا هستند، حتی در این مقوله ردپای قوه‌ی قضاییه و نمایندگان مجلس را می‌توان مشاهده کرد و گاهی اوقات مسئولان نظام بر علیه یکدیگر افشاگری می‌کنند.

رسانه‌ها شده است و اکنون گروهی از نمایندگان مجلس خواهان بررسی دقیق تخلفات صورت گرفته در شهرداری تهران هستند و گروهی دیگر از نمایندگان مجلس تلاش می‌کنند تا موضوع تحقیق و تفحص مجلس از شهرداری تهران منتفی شود که اخیراً مهدی افتخاری عضو کمیسیون عمران مجلس در گفت و گو با خبرگزاری مهر از منتفی شدن تحقیق و تفحص از شهرداری تهران به بهانه‌ی مغایرت با آئین نامه‌ی داخلی خبر داد. افتخاری در خصوص جلسه کمیسیون عمران برای بررسی طرح تحقیق و تفحص از شهرداری تهران گفت: در این جلسه قالیباف شهردار تهران حضور یافت و از ورود مجلس به این موضوع تشکر کرد. طبق آئین نامه‌ی داخلی مجلس تحقیق و تفحص از پرونده‌هایی که در دستگاه قضایی در حال بررسی است، امکانپذیر نیست؛ لذا تحقیق و تفحص از شهرداری تهران منتفی شد. زیرا این پرونده در قوه‌ی قضاییه در حال بررسی است.

این در حالی است که مصطفی کواکبیان عضو هیات رئیسه فراکسیون امید در مجلس در نشست علنی مجلس در تذکری شفاهی تأکید کرد: «هیات رئیسه مجلس حتماً به کمیسیون عمران تذکر دهند هنگامی که کاری از سوی هیات رئیسه به این کمیسیون ارجاع می‌شود، این کمیسیون حق ندارد جلوی تحقیق و تفحص از شهرداری تهران را بگیرد».

وی همچنین با اشاره به نشست کمیسیون عمران با حضور قالیباف که به منظور بررسی تحقیق و تفحص از شهرداری تهران برگزار شد، یادآور شد که کمیسیون به متقاضیان تحقیق و تفحص از املاک نجومی اجازه نداد بحث خود را مطرح کنند و استدلال می‌کردند که چون پرونده‌ی قضایی در این رابطه تشکیل شده، مجلس حق تحقیق و تفحص ندارد. این نماینده‌ی مجلس در ادامه گفته است: «خیلی عجیب است که فردای همان شبی که غندالی رئیس صندوق ذخیره‌ی فرهنگیان دستگیر شد، در مجلس تحقیق و تفحص از این صندوق به تصویب رسید. چگونه است که این کمیسیون درخصوص پرونده‌ی تفحص از شهرداری تهران به گونه‌ای دیگر عمل می‌کند».

کارشناسان اجتماعی و اقتصادی همواره به سیستمی شدن فساد در ایران هشدار داده‌اند و فساد را هم‌چون موربانه عامل فروپاشی جمهوری اسلامی می‌دانند. فرشاد مومنی عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی همواره بر این نکته تاکید داشته که هزینه مفت خواری در کشور باید زیاد شود.

به اعتقاد این کارشناس اقتصادی ساختار نهادی مشوق رانت و دلالتی و فساد باید جای خود را به ساختار نهادی مشوق دانش، کارایی و بهره‌وری دهد. در این مسیر در کلی‌ترین سطح سه فعالیت جدی باید در دستور کار نظام سیاست‌گذاری قرار گیرد. نخست بالابردن هزینه‌ی فرصت مفت خواری است. ایران اکنون

در فاجعه‌آمیزترین وضعیت در این زمینه قرار دارد، یعنی مولدها مقهور غیرمولدها شده‌اند و تجارت پول و مستغلات به صورت سوداگرانه، موتور خلق ارزش افزوده شده است. رکن تکمیل‌کننده‌ی این مسئله طراحی و تدوین یک

برنامه‌ی ملی مبارزه با فساد بر محور پیشگیری از آن است.

طبق گفته‌ی مومنی، رویکرد کنونی در مبارزه با فساد در ایران این است که ساختار نهادی اجازه‌ی وقوع موارد فساد را می‌دهد و به صورت انفعالی قصد برخورد با آن را دارد که بسیار پرهزینه و کم‌دستاورد است. مولفه‌ی آخر در این برنامه، طراحی و تدوین یک برنامه‌ی حمایت‌گرا از تولید ملی است. در ساختار نهادی کنونی خود تخصیص‌های رانتی ذیل عنوان تولید بیش از آن‌که مضمون ارتقای بنیه تولیدی داشته باشد، استفاده از تولید به مثابه یک محمل برای توزیع رانت است، درحالی که در برنامه‌های اصولی توسعه، مرز بین تولیدکنندگان واقعی و رانت‌جویان مشخص می‌شود.

حسین راغفر دیگر کارشناس اقتصادی معتقد است، وجود یک شبکه‌ی پر قدرت و ثروت در بخش‌های مختلف کشور لانه کرده و

سیاست‌های اقتصادی را به سوی منافع خود هدایت می‌کند و مانع از توزیع بهینه‌ی منابع برای توسعه کشور می‌شود. بی‌توجهی به مداخله‌ی قدرت در تخصیص منابع اقتصادی کشور که در سال‌های گذشته منابع را به سود خود هزینه کرده و تنها مختص ۸ سال گذشته مورد مطالعه نبوده است.

طبق گفته‌ی این کارشناس اقتصادی، بی‌توجهی به سازمان‌های اداری و فساد حاکم بر آن‌ها موجب می‌شود که ارائه‌ی هرگونه راهکاری برای اصلاح ناکارآمد باشد؛ زیرا بدون اصلاح ساختارهای موجود، هیچ دلیل و توجیهی وجود ندارد که درآمدهای بعدی که نصیب کشور می‌شود گرفتار زد و بندهای کنونی نشده و در راه توسعه و رشد کشور هزینه شود.

هم‌چنین علائمی که این اقتصاد به فعالان این عرصه می‌دهد، این است که منابع خود را در جاهای امن مانند خرید و فروش زمین سرمایه‌گذاری کنند. به همین دلیل خرید و فروش زمین در ایران سابقه‌ای تاریخی و سنتی دارد که منابع بزرگی را



جذب می‌کند. بنابراین اقتصاد ایران تولید ندارد و به تعبیری اقتصاد جمع صفر است.

ترس رسانه‌ها از افشای فسادها

خودسانسوری و خفقان به قانون نانوشته‌ای در رسانه‌های ایران تبدیل شده است که اگر رسانه‌ای آن را رعایت نکند ساقط شدن در انتظار آن خواهد بود که نمونه‌ی اخیر فیلتر شدن سایت افشاکننده‌ی تخلفات و فساد گسترده‌ی شهرداری تهران و شورای شهر بود که حمایت معنی‌دار قوه‌ی قضاییه از شهرداری تهران در نوع خود قابل توجه بود. صدور حکم فیلتر کردن سایت و بازداشت خبرنگار مربوطه در کم‌ترین زمان ممکن صورت گرفت اما سرعت رسیدگی به پرونده‌ی تخلفات میلیاردی شهرداری تهران و شورای شهر حلزونی است و از سوی دیگر طرح تحقیق و تفحص مجلس نیز ناگهان متوقف شد.

قوه، در نشست خبری یکصد و چهارم درباره‌ی پرونده واگذاری املاک نجومی گفت: "پس از ورود بازرسی کل کشور و قطعی نشدن گزارش، موضوع توسط برخی افراد منتشر شد که نفس انتشار سند محرمانه جرم است. برخی می‌گویند



رسانه‌ها از احمد حکیمی‌پور، عضو اصلاح‌طلب شورای شهر به عنوان فردی که "سند محرمانه" را در اختیار یاشار سلطانی قرار داده، نام برده‌اند که سبب بازداشت این خبرنگار شد. عباس جعفری دولت‌آبادی، دادستان عمومی و انقلاب تهران در خصوص بازداشت

یاشار سلطانی اعلام کرده این خبرنگار با سوءنیت سند محرمانه‌ی اگر کسی فساد را افشا کرد چرا با او برخورد می‌شود؟ نه، با افشای

فساد برخورد نشده، با انتشار سند محرمانه برخورد شد که مسئله جانبی بود. اما مسئله‌ی شهرداری دنبال می‌شود و همان موقع هم متوقف نشد. چون برخی مسائل جانبی مطرح شد، دادستان کل کشور موضوع را دنبال کرد و گزارش داد. گزارش به دادستانی تهران ارجاع شد و این دادستانی مشغول بررسی اسناد و مدارک بازرسی کل کشور است. تحقیقات از

عباس جعفری دولت‌آبادی، دادستان عمومی و انقلاب تهران در خصوص بازداشت یاشار سلطانی اعلام کرده این خبرنگار با سوءنیت سند محرمانه‌ی سازمان بازرسی را منتشر کرده و مهور نبودن سند به مهر محرمانه، دلیل بر محرمانه نبودن آن نیست. این درحالی است که اخیراً نیز خبرنگار منتشرکننده‌ی سخنان قاضی پور نماینده مجلس توهین کننده به زنان نیز به حبس محکوم شده است.

سازمان بازرسی را منتشر کرده و مهور نبودن سند به مهر محرمانه، دلیل بر محرمانه نبودن آن نیست. این درحالی است که اخیراً نیز خبرنگار منتشرکننده‌ی سخنان قاضی پور نماینده مجلس توهین کننده به زنان نیز به حبس محکوم شده است.

مروری بر نتایج بررسی‌های قوه‌ی قضاییه از تخلفات شهرداری تهران

محمدجعفر منتظری، دادستان کل ایران، در

شورای شهر، شهردار تهران، برخی اشخاص ذی ربط انجام شده و ادامه دارد و طبعاً به مواردی که جرم مرتکب شده‌اند به صورت سریع و بدون اغماض برخورد می‌شود. از جعفری دولت‌آبادی تسریع در رسیدگی را می‌خواهیم و اگر هر فرد و شخصیتی جرمی مرتکب شده بود، با ضوابط قانونی بدون اغماض بررسی شود.

به طور کلی طولانی شدن فرآیند رسیدگی به تخلفات شهرداری تهران و اعضای شورای شهر و همچنین زد و بندهای پشت پرده برای توقف رسیدگی و تحقیق و تفحص‌ها سبب می‌شود که این پرونده نیز همانند دیگر تخلفات به بایگانی رود و اذهان عمومی نیز متوجه سوژه و داستان فساد دیگری شود. متأسفانه این پروسه و فرآیند به مدت چند دهه در ایران در حال تکرار است.

توضیح:

در نگارش این مطلب از خبرگزاری‌های مهر و ایسنا و همچنین روزنامه‌ی شرق نیز استفاده شده است.

برنامه‌ی گفت‌وگوی ویژه‌ی خبری شبکه‌ی دوم سیمای جمهوری اسلامی، درباره‌ی پرونده‌ی واگذاری املاک شهرداری تهران اعلام کرد که قالیباف در جریان ماجرا نبوده و از این موضوع بی‌خبر بوده است و در بررسی‌ها مشاهده شد در آنچه که در این قالب انجام شده است اشکال قانونی وجود ندارد و تخلفی صورت نگرفته است اما قرارداد ۴۵ نفر باطل بود و باید فسخ می‌شد. همچنین ۱۵۰ نفر از افرادی که زمین دریافت کرده‌اند از مجموعه اعضای تعاونی شهرداری تهران بوده‌اند ولی تخفیف‌هایی که گرفته‌اند صحیح نبوده و باید برگردانده شود. ۲۹ نفر خارج از مجموعه شهرداری و با استفاده از معرفی‌نامه آپارتمان‌هایی دریافت کرده‌اند که معامله آن‌ها باطل است و باید فسخ شود. در این میان تعدادی نیز خارج از تعاونی و به صورت مستقیم املاکی را دریافت کرده‌اند که چنین کاری نباید انجام می‌شده است.

همچنین محسنی اژه‌ای سخنگوی قوه‌ی قضاییه و معاون اول این

روایتی از زندگی مهسا، ترنسی که تن فروشی می کند



گفتگو از سیاوش خرمگاه

صلح کمی از خانواده تان برایمان بگویید.

ما شش بچه بودیم، یک برادر داشتم و چهار خواهر. تازه ۱۶ ساله شده بودم که در سال ۷۸ مادرم فوت کرد و بعد از آن بود که روز به روز همه چیز بدتر شد.

پدر من در زندگی اش شش بار ازدواج کرده و با هیچ کدام از زن هایش رفتار خوبی نداشت و حتی مهریه هایشان را هم پرداخت نمی کرد. او مادرم را کتک می زد و به خاطر همین فشارهای روحی و عصبی، ناراحتی قلبی مادرم پیشرفت کرد و در نهایت هم با ایست قلبی و سکتای مغزی فوت کرد. من که در این سن مادرم را از دست داده بودم، تحت فشار زیادی قرار داشتم اما در چنین شرایطی پدرم هم با ما بد رفتاری می کرد. او به ما اجازه ی رفتن به خانه ی فامیل را نمی داد و خواهرم را آن قدر کتک می زد که سیاه و کبود می شد. هزینه ی خوراک و پوشاکمان را تامین نمی کرد؛ تا جایی که شبها با شکم گرسنه می خوابیدیم. مرتباً هم گاز، برق یا آب ما را به علت بدهی قطع می کردند. پدرم با این که توانایی کار و شغل داشت، سر کار نمی رفت. الکل مصرف می کرد و از لحاظ روانی تعادل نداشت. حتی خوراکی ها را در خانه از ما پنهان می کرد و شبها موقع خواب، ظرف غذا را بالای سر خودش می گذاشت که من جرات دست زدن به آن را نداشته باشم. حتی به نامادری ام که یک زن روستایی مهربان اما ساده لوح بود، گفته بود که وقتی آشپزی می کند، برای من غذا نگذارد و یا لباس هایم را نشوید.

در آن زمان من در شرایطی زندگی می کردم که حتی لوازم برقی و فرش نداشتیم. علت هم این بود که مادرم برای این که اموالش دست نامادری نیفتد، وصیت کرده بود که همه را بین دخترهای تقسیم کنند. چند سال با این وضع نکبت بار بی پولی و رفتارهای پدرم ساختم. تا این که در سال ۸۴ با پدرم دعوی بدی کردیم و من مجبور به ترک خانه شدم. در آن زمان یک نفر مرا راهنمایی کرد که بروم و در منازل از سالمندان پرستاری کنم. می گفت اگر این کار را انجام دهم، از لحاظ خوراک و مسکن هم راحت هستم و

از آن جا که طبق قوانین جمهوری اسلامی، تنها روابط دوجنس مخالف مجاز شمرده می شود، بیش از سه دهه است که ایران به کشوری پیشگام در زمینه ی عمل های جراحی تغییر جنسیت تبدیل شده است و سالانه تعداد قابل توجهی از شهروندان ترنس و هرمافرودیت تن به این عمل های جراحی و پروسه ی سخت آن، به عنوان تنها راه ادامه ی زندگی خود در کشور می دهند. این مسئله از زمانی باب شد که آیت الله خمینی با صدور فتوایی، عمل جراحی تغییر جنسیت را مجاز دانست؛ در اواسط دهه ی شصت نیز، "مریم خاتون ملک آرا" نام خود را به عنوان اولین ترنس ایرانی که زیر تیغ جراحان می رفت، ثبت کرد.

خط صلح با یک ترنس ام تو اف (MTF) که خودش را مهسا معرفی می کند، در رابطه با مشکلاتش - اعم از خانوادگی و اجتماعی - به گفتگو نشسته است. او نسبت به آینده هیچ تصویر روشن و امیدوار کننده ای ندارد. ساکن اصفهان است و چند سالی است که به دلیل مشکلات معیشتی به گفته ی خودش به "بیزینس جنسی" یا تن فروشی روی آورده است.

صلح لطفاً خودتان را معرفی کنید و اگر ممکن است بفرمایید

که تا چه مقطعی درس خواندید؟

مهسا مهدیانی هستم، متولد سال ۱۳۶۲. در اصفهان به دنیا آمدم و ساکن همین شهر هستم. من تا مقطع راهنمایی بیش تر درس نخواندم. مادرم خیلی دوست داشت که بیش تر درس بخوانم، مدرکی بگیرم و شغل آبرومندی داشته باشم اما درس خواندن را دوست نداشتم؛ رویای من این بود که ازدواج کنم و خانه دار باشم...

همین شد که مدتی پرستار سالمند شدم اما این کاری نبود که بتوانم در آن دوام بیاورم...

صحت از چه سنی به هویت واقعی خودتان پی بردید و در واقع متوجه شدید که ترنس هستید؟ آیا در حال حاضر هویت خودتان را پنهان می‌کنید یا نه؟

من از همان کودکی متوجه شده بودم. مثل برادرم نبودم و بازی‌های آن‌ها را دوست نداشتم... من هیچ وقت دوست نداشتم و ندارم که هویت واقعی خودم را و این که ترنس هستم، پنهان کنم.

صحت آیا به عنوان یک ترنس تا به حال شده که مورد اذیت و آزار از سوی نزدیکان و یا مردم در جامعه قرار بگیرید؟

بچه‌های ترنس در ایران محرومیت‌های زیادی دارند. از لحاظ مالی بسیار در مضیقه هستند و مردم هم برخورد‌های بسیار بدی با آن‌ها دارند و تمسخرشان می‌کنند. همین‌طور پلیس ایران فرهنگ فوق‌العاده پابینی دارد. وقتی توی خیابان من را می‌بینند، زیاد پیش آمده که فیلم می‌گیرند،

می‌خندند و مسخره‌ام می‌کنند. بارها شده که فکر کردند من دختر فراری هستم و شبیه پسران لباس می‌پوشم. یک بار هم که توی خیابان منتظر تاکسی ایستاده بودم، دو تا موتوروی رد شدند و ته سیگارشان را سمت من پرتاب کردند. ته سیگارشان داخل یقه و لباس من افتاد...

به خاطر می‌آورم یک روز که با دوستانم در پارک بوستان سعدی اصفهان بودم، چند نفری بودند که موضوع من را می‌دانستند. دائم مسخره‌ام می‌کردند و می‌گفتند تو پسر هستی و توهین می‌کردند. این قدر به این رفتارشان ادامه دادند که با ۱۱۰ تماس گرفتم. پلیس آمد؛ ماجرا را تعریف کردم و گفتم که ترنس هستم. اما بدون کوچک‌ترین اعتنایی به حرف‌هایم، از آن‌جا رفتند... یک شب هم در پاییز سال ۸۶ با یکی از دوستانم که او هم ترنس بود، رفته

بودیم پارک رجایی اصفهان غذا بخوریم. مشغول غذا خوردن بودیم که گویا مردم به پلیس زنگ زده بودند. پلیس آمد و گفت که شما در حال ایجاد مزاحمت هستید. من و دوستم با آن‌ها درگیری لفظی پیدا کردیم و پلیس هم دوستم را کتک زد. اما ما واقعاً برای کسی ایجاد مزاحمت نکرده بودیم...

صحت شما گفته بودید که پرستار سالمندان در منزل بودید. چه شد که آن کار را ترک کردید؟

همان‌طور که گفتم یک دوستی داشتم که این کار را برایم فراهم کرد. من از سالمند پرستاری می‌کردم و شب‌ها هم همان‌جا می‌خوابیدم. اولین جایی که مشغول به کار شده بودم، بعد از چند ماه وقتی متوجه شدند با پسر دوست هستم، موهایم را بلند می‌کنم و آرایش می‌کنم، اخراجم کردند. اما باز موقعیت مشابه دیگری پیدا کردم و مشغول به کار شدم. تا چند سال به همین کار پرستاری در خانه‌های مردم ادامه دادم اما چون زیاد اذیت می‌شدم و کار سنگین بود و سالمندان خواسته‌های زیادی داشتند، نشد که این کار را ادامه دهم و به بیزینس جنسی روی آوردم.



عکس تزئینی است

صحت چرا به عنوان یک ترنس نتوانستید شغلی پیدا کنید و به زندگی خودتان ادامه دهید؟ آیا جز پرستاری برای کار دیگری هم اقدام کردید؟

من تحصیلات و یا تخصص خاصی نداشتم که کار دیگری پیدا کنم. چون شرایط مالی خوبی هم نداشتم و باید به فکر محل زندگی‌ام هم می‌بودم، تنها کاری که برای من وجود داشت، همان پرستاری از سالمند بود. اما علت این که دست از این کار کشیدم، این بود که سر کار احساس پوچی، حقارت و خود کم بینی شدید داشتم و ادامه‌ی آن کار برایم غیرممکن بود. همین شد که به بیزینس جنسی روی آوردم. هرچند که توانایی ادامه دادن به این کار را هم دیگر ندارم؛ چرا که هم از لحاظ روحی تحت فشار هستم و هم دیگر ظرفیت و توان جسمی این کار را ندارم؛ جسمم

نمی‌کشد. هم‌چنین در این راه احساس خطر می‌کنم و دائم احتمال می‌دهم که مرا خفت کنند و یا مورد تجاوز گروهی قرار دهند.

در این مدت، آیا از طرف مشتریان خود اذیت شده‌اید؟

مواردی از اذیت و آزار بوده اما خیلی خاطر من نیست... یک بار یکی از مشتری‌هایم می‌خواست من را ببرد سمت یک جاده‌ی خاکی خلوت و پرت و کتکم بزند. این مسئله را از نگاه و رفتارش فهمیدم. سرعت ماشین را که زیاد کرد، خواستم خودرو را متوقف کند که این کار را نکرد. تهدیدش کردم که اگر نگه نداری، ترمز دستی ماشین را می‌کشم و خودم و تو را با هم می‌کشم. سرعتش ۱۲۰ کیلومتر بود اما این را که شنید، ترسید و نگه داشت. با مشت به پهلویم زد و در همان جاده‌ی خلوت پیاده شدم.

آیا از سوی دولت حمایتی هم از شما می‌شود؟ اصلاً

علاقه‌ای به عمل جراحی و تغییر جنسیت خود داشتید؟ من زیاد علاقه‌ای به تغییر جنسیت نداشتم. در واقع اگر کشور ما شرایطی داشت که می‌شد به عنوان یک ترنس در آن زندگی کرد، و صرفاً مرد یا زن نبود، هیچ وقت دنبال تغییر جنسیت و عمل هم نمی‌رفتم. این هم مسئله‌ی مهمی است که در ایران عمل‌های جراحی به شکل درستی انجام نمی‌شود؛ ناقص است و بعدها باعث عفونت و مشکلات زیادی می‌شود.

در حال حاضر مدتی است که برای هزینه‌ی لیزر که قولش را داده بودند، با بهزیستی تماس می‌گیرم. بیش از ۲۰ مرتبه زنگ زدم اما هیچ نتیجه‌ای نگرفتم.

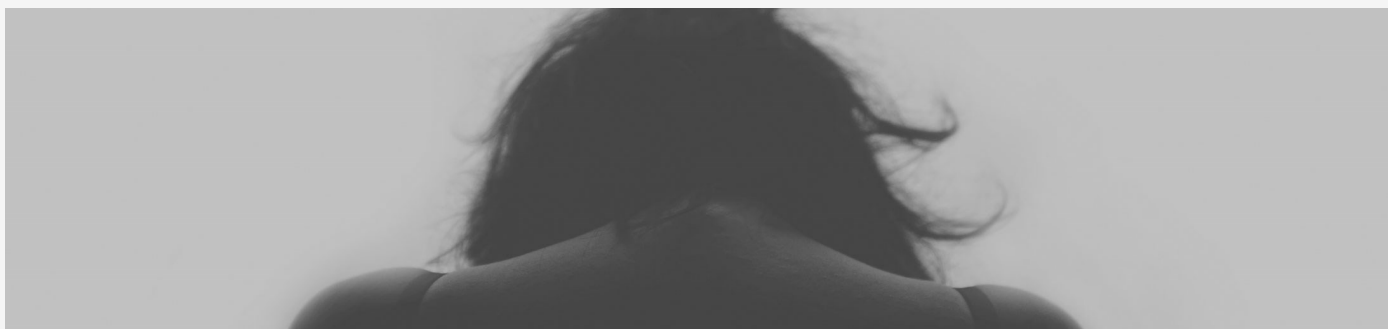
به عنوان سوال آخر، مشکل اصلی شما در حال حاضر چیست و آیا خواسته‌ای از خانواده‌تان دارید؟

مشکل اصلی من تنهایی است. پدرم نه تنها هیچ حمایتی از من نمی‌کند که هرگز از سال ۸۴ تا امروز، حتی سراغی هم از من نگرفته. بعد از مدتی هم که خواهرم به او گفت من عمل کردم،

گفته بود که چرا این کار را کرده و من حاضر به دیدنش نیستم. البته او با تمام فرزنداناش چنین رفتاری دارد. رفتار برادرم هم همین بود. من از آن‌ها توقعی ندارم. بالاخره توانستم پولی جمع کنم و خانه‌ای استیجاری داشته باشم. من فقط می‌خواهم پدرم دلش برایم بتپد و چند وقت یکبار سراغی از من بگیرد.

نمی‌دانم چه سرنوشتی در این کشور پیدا می‌کنم. در حال حاضر جوان هستم و بالاخره می‌توانم از این طریق پولی دربیارم، اما نمی‌دانم در آینده چه وضعیتی پیدا می‌کنم. تصور خودم این است با توجه به کم شدن ارزش پول و این که با بالا رفتن سنم، دیگر کسی سمت من نخواهد آمد و کمکم نخواهد کرد و دلیل نداشتن هیچ پشتوانه‌ای، روزی کارتن خواب خواهم شد. من زیاد به خودکشی فکر می‌کنم و فکر می‌کنم در نهایت باید این کار را بکنم. به رفتن از ایران هم فکر کرده‌ام اما این هم کاری ساده و شدنی نیست. بالاخره من الان توانسته‌ام یک خانه و زندگی‌ای در این‌جا برای خودم دست و پا کنم. ضمن این که در کشوری زندگی می‌کنم که به هر حال مردمش به زبان مادری‌ام صحبت می‌کنند. در چنین کشوری وضعیتم این است اما مثلاً اگر قرار باشد به کشوری مثل ترکیه بروم، نمی‌دانم بدون دانستن زبان، پشتوانه‌ی مالی و عدم امنیت، چه بلایی سرم می‌آید و به همین خاطر خیلی می‌ترسم و نمی‌توانم از کشور هم بروم. من حتی فکر می‌کنم اگر روزی شرایط سیاسی هم در ایران تغییر کند، رفتار مردم با ما در چنین جامعه‌ی مردسالاری اصلاح نخواهد شد. آن‌ها هیچ وقت سعی نکردند و نمی‌خواهند که ما را درک کنند و به رفتارهای غیر انسانی خودشان با ما ادامه خواهند داد. در واقع هیچ امیدی ندارم.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.



ایران فراموش خانه ترنس‌ها



امیرحسین ذوالقدری

فعال مبارزه با تبعیض‌های جنسی

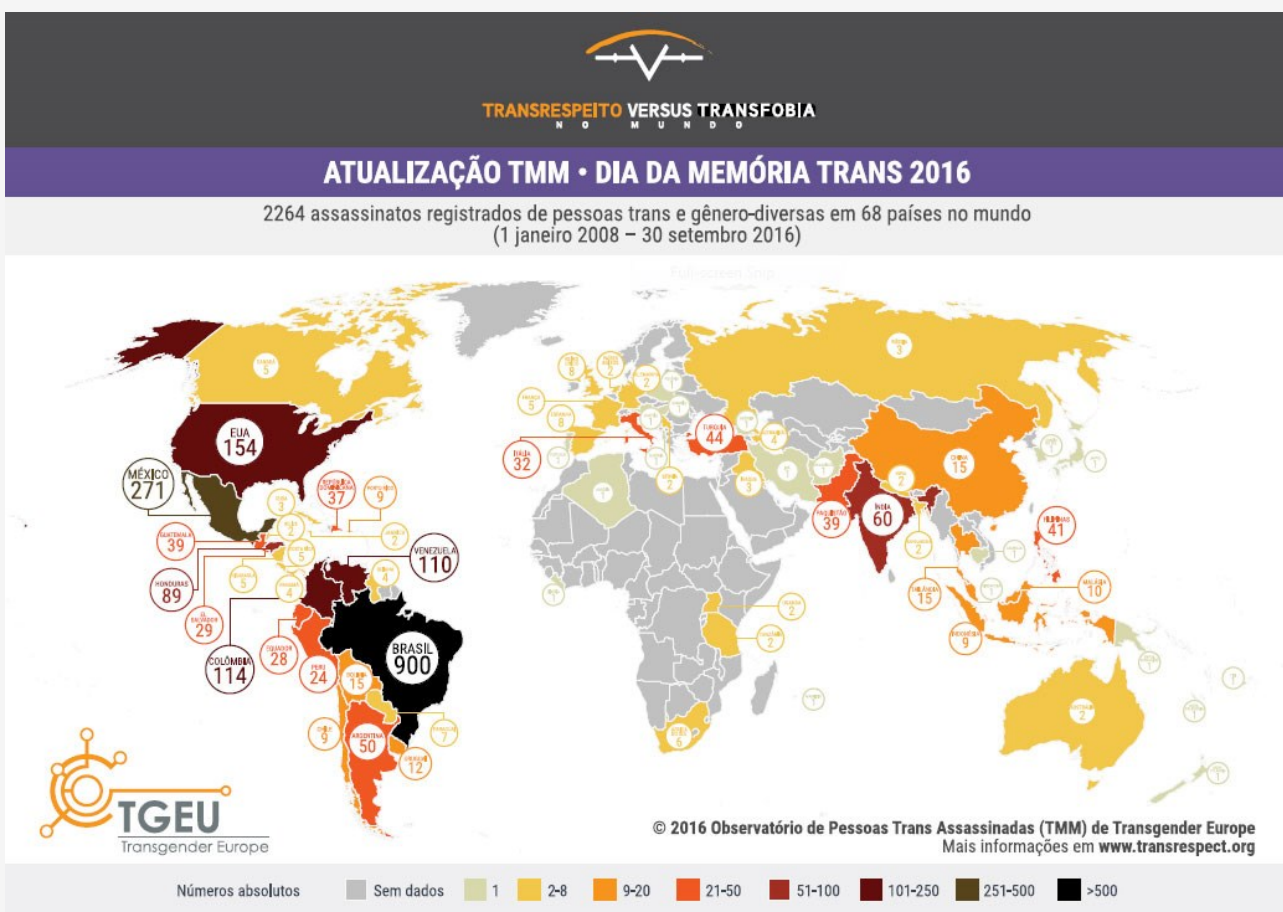
خشونت‌هایی که به آن‌ها می‌شود در جامعه شنیده و دیده شود و بعدتر سازمان‌های بین‌المللی را متوجه خود کند؟!

چهره‌ی ترنس‌ها در قاب ایران

ترنس‌های ایرانی اگرچه برای تعریف جایگاه خود در اجتماع کوشیده‌اند اما این حاکمان ایران بوده‌اند که با تکیه بر محل استخراج احکام فقهی شیعه اثنی عشری هویت آن‌ها را تعریف کرده‌اند. آن‌ها تنها این شانس را داشته‌اند که به دلیل عدم اطلاع آیت الله خمینی در مورد تفاوت میان جنس و جنسیت، با "Intersex" و یا به تعبیر فقهی خنثی و خنثی مشکل‌ها در

هجدهمین یادواره‌ی خشونت علیه ترنس‌ها در بیستم نوامبر، در حالی گرامی داشته شد که از اول اکتبر سال ۲۰۱۵ تا سی‌ام سپتامبر ۲۰۱۶، دویست و نود و پنج نفر تنها به خاطر داشتن هویت جنسی مخالف با جنس خود جانانشان را در سراسر دنیا از دست داده‌اند؛ اما نام ایران جزو کشورهایی است که در حد فاصل این تاریخ قتل هیچ ترنسی در آن گزارش نشده و بر اساس آمار سازمان "TGEU" در حدود هشت سال گذشته تنها یک نفر جان خود را به این دلیل در ایران از دست داده است.

این رقم در کنار ایدئولوژی اسلامی حاکم بر ایران که حقوق اولیه‌ی انسانی برای ترنس‌ها را در گرو عمل تغییر جنس آن‌ها تعریف می‌کند، باعث شکل‌گیری این سوال می‌شود که ترنس‌ها اساساً چقدر در جامعه‌ی ایران دیده می‌شوند تا



یک گروه قرار بگیرند و شانس زندگی را با تغییر جنسیت به دست آوردند.

اگرچه حاکمان ایران بعدتر متوجه تفاوت میان جنس و جنسیت شدند اما به نظر می‌رسد توجه بین المللی به مسئله‌ی تغییر جنسیت در ایران مانع از آن شد که آن‌ها ماهیت ترنس‌ها را باز تعریف کنند. با این حال روحانیون زیادی تغییر جنسیت ترنس‌ها را حرام می‌دانند و یا آن را موکول به زمانی می‌کنند که یک جنس، کاملاً به جنس دیگر تبدیل شود. سید محمد حسین فضل الله

یکی از مراجع تقلیدی است که در پاسخ به استفتایی که از او در این باره شده است، با تاکید بر این‌که فتوای‌اش مطابق با فتوای آیت الله خمینی است چنین جوابی را می‌دهد که در سایت رسمی او منتشر شده است: «این موضوع چند حالت دارد: یکی وضعی است که اخیراً به ویژه در جوامع غربی رواج یافته که عضو نرینگی را با عمل جراحی برمی‌دارند و در محل آن شکافی - به عنوان عضو جنسی زن - ایجاد می‌کنند و

هورمون زنانگی را به او تزریق می‌کنند تا نشانه‌های زنانگی در او آشکار شود. این عملیات، شکل و کالبد تکوینی مرد را از صفت مردی خارج نمی‌کند. وضع چنین شخصی بیش‌تر شبیه وضع «اخته»ها است؛ به اضافه‌ی قطع آلت مردی و بروز برخی نشانه‌های زنانگی مانند نازک شدن صدا و بزرگ شدن پستان و از بین رفتن موی صورت و غیره. طبیعی است که چنین تغییراتی، چیزی را عوض نمی‌کند و برقراری رابطه‌ی جنسی با مردان را مباح نمی‌کند. زیرا چنین رابطه‌ای، رابطه‌ی مرد با مرد است. چنان‌که احکام شرعی دیگر او همان احکام مردان است. چنین کاری نوعی حیل‌گری و چاره اندیشی است که افرادی که انحراف جنسی دارند، برای رسمیت

بخشیدن به عمل لواط به آن پناه می‌برند. زیرا هنوز هم بیش‌تر جوامع عمل لواط و لواط‌گران را محکوم و منفور و مطرود می‌دانند...

با این حال بسیاری از ترنس‌های ایرانی و عده‌ای از روحانیون و پزشکان که خود را حامی ترنس‌ها می‌دانند، تمایل دارند زیر سایه‌ی این سوتفاهم فقهی خانه‌ای امن برای ترنس‌ها درست کنند؛ اما این موضوع برای ترنس‌ها و سایر دگرباشان کم هزینه نبوده و باعث ایجاد تعریف اشتباهی از ترنس شده است که حداقل هزینه‌ی آن عدم بهبود وضعیت

آن‌ها در ایران است.

به طو مثال اگرچه امروزه رسانه‌های داخل ایران سعی می‌کنند بیش‌تر از پیش از ترنس‌ها بگویند، اما به وضوح می‌توان دید آن‌ها تلاشی برای احیای کرامت و حقوق انسانی ترنس‌ها نمی‌کنند و تنها می‌کوشند برای موجه نشان دادن دیدگاه جمهوری اسلامی به ترنس‌ها، سعی در جلب ترحم بیننده برای گروهی داشته باشند که آن‌ها را «بیمار روانی» می‌خوانند.

اگرچه امروزه رسانه‌های داخل ایران سعی می‌کنند بیش‌تر از پیش از ترنس‌ها بگویند، اما به وضوح می‌توان دید آن‌ها تلاشی برای احیای کرامت و حقوق انسانی ترنس‌ها نمی‌کنند و تنها می‌کوشند برای موجه نشان دادن دیدگاه جمهوری اسلامی به ترنس‌ها، سعی در جلب ترحم بیننده برای گروهی داشته باشند که آن‌ها را «بیمار روانی» می‌خوانند. در چنین جامعه‌ای که ترنس‌ها تلاش‌های خود را محدود به چهارچوب‌هایی که قدرت برایشان تعیین کرده می‌بینند، نه تنها چهره‌ی آن‌ها دیده نمی‌شود، بلکه تمام تلاش‌هایشان به ساختن فراموش خانه‌ای برای هویت خود با مصالح سکسیستی می‌انجامد.

در چنین جامعه‌ای که ترنس‌ها تلاش‌های خود را محدود به چهارچوب‌هایی که قدرت برایشان تعیین کرده می‌بینند، نه تنها چهره‌ی آن‌ها دیده نمی‌شود، بلکه تمام تلاش‌هایشان به ساختن فراموش خانه‌ای برای هویت خود با مصالح سکسیستی می‌انجامد.

خشونت‌هایی که هرگز دیده نمی‌شود

لازم نیست حتماً دغدغه‌ی جامعه‌ی ال.جی.بی.تی را داشته باشید تا از کتک خوردن و حتی قتل فردی به خاطر هویت جنسی‌اش با خبر باشید، اما در جامعه‌ای که دگرباشان کم‌تر از خود و مطالباتشان می‌گویند، دیدن زخم‌هایشان دشوارتر است. بسیاری از این خشونت‌ها حتی پس از قتل یکی از اطرافیان ما

برای عموم ناشنیده می ماند؛ چرا که آبرو و نگاه دیگران حتی پس از مرگ هم برای اکثر ما مهم است و حتی ممکن است باعث فاش شدن هویت خود ما در برابر دستگاه قضایی ایران و جامعه شود. اما عده ای هم هستند که از این خشونت ها می گویند.

آنا روژینا، ترنس لزبین که خود ایران را با خطر مرگ توسط خانواده اش ترک کرده است، یکی از افرادی است که تصمیم به بیان خاطراتش با من در این باره گرفته: "خشونت های زیادی به ما می شود که اگرچه همه ی ما را نکشته، اما روح همه ی ما را از بین برده. اما خود من حداقل خبر قتل یکی از دوستانم به نام بهار را توسط برادرش شنیدم. بهار برای جلسات لیزرش از همدان با لباس پسرانه به تهران می آمد و در دستشویی عمومی مانتو و روسری می پوشید و پیش دکتر می رفت. وقتی برای از بین بردن موهای زائد بدنم به



آنا روژینا، ترنس لزبینی که ناچار به ترک ایران شده است - عکس از خط صلح

آسیب های جسمی شدید برای دگرباشانی که کارگر جنسی هستند، زیاد شنیدم اما خبر مرگ بامداد خیلی در بین بچه ها سر و صدا به پا کرد و باعث ترس همه شد. ماجرا این بود که بامداد به یکی از افرادی که مشتری او بود، جواب رد داده بود و او تهدیدش کرده بود که فردا بامداد را به قتل می رساند. فردای آن روز عده ای موتور سوار بامداد را زیر پل کالج دوره می کنند و آنقدر سرش را به جدول می کوبند که می میرد."

علاوه بر گفته ها و شنیده های برخی از دگرباشان، با جستجوی عبارت های مرتبط با قتل ترنس های ایرانی در موتور جستجوی گوگل و یا فیسبوک، به راحتی می توان اخباری در این رابطه پیدا کرد که اکثراً هیچ جایگاهی در رسانه های داخل ایران نداشته اند و در بیش تر رسانه های خارج از کشور هم به دلایل مختلف از جمله حفظ مخاطب، بازتاب گسترده ای پیدا

نکرده اند.

بنابراین امید به منتشر شدن آمار دقیق و درست درباره ی خشونت علیه ترنس ها در ایران دور از واقعیت است و منتشر شدن خبر قتل و رفتارهای خشن با ترنس ها توسط خانواده و اطرافیان، پلیس و دستگاه قضایی، نیروهای خودسر مانند بسیج و حتی پزشکانشان می تواند دور از ذهن باشد. یاد همه ی ترنس های ایرانی که مورد خشونت قرار گرفته و کشته شده اند و اکثراً گمنام به خاک سپرده شده اند، گرامی.

کلینیک ونوس در تهران می رفتیم، با او آشنا شدم. دختر کم حرف و آرامی بود اما بعد از یک مدت خبری از او نشد تا شنیدم روزی برادرش تعقیبش کرده و او را در خیابان هفت تیر تهران به قتل رسانده است."

آنا تنها نیست؛ وحید پناهجوی ساکن ترکیه که می خواهد هویتش محفوظ بماند نیز از قتل یک کارگر جنسی به اسم بامداد زیر پل کالج می گوید:

"بامداد را نمی شناختم اما اسمش را بین بچه های خودمان زیاد شنیده بودم و می گفتند که لباس های دخترانه می پوشد و تن فروشی می کند. اگرچه خبر قتل و خشونت هایی که منجر به

توضیح: نویسنده به دخترانه و پسرانه بودن فرد یا شی اعتقاد ندارد و آن را یک تعریف عرفی می داند.

همچون نوزادی در گورواره

شعری از: سایبر هاكا

انسان مرا
که خود شاهده‌ی ست بر تمامی آنچه از سر
گذرانده‌ایم
و بیاد آرید مردگان خود مرا
چرا که جسم هیچ انسانی شریف‌تر از
مرواح نیست
باید مرو در مروی مرگ استاد
باید تن مرا به نرجیس کشید
باید به یای چوبه‌ی دامنش کشاند
باید به آرامی به نابودیش برخاست
پیش از آن که از خود برسیم
"چرا انسان شدم؟"

همه چیز با سرعتی باور نکردنی مرو به
نابودی ست
نرمین می چرخد
نرمین همچنان می چرخد
نرمین همچنان به چرخیدن ادامه خواهد داد
و انسان
همچون دانه‌ای که در دل خاک
پوست می‌ترکاند تا جوانه بزند
پوست می‌ترکاند در تلاش برای نریستن
در تلاش برای زنده نگاه داشتن خود در
خاطر دیگران
زاده شده در تلاش برای مردن
و مردن
به سادگی عادت نفس کشیدن

مرگ شهادت آن مرا به انسان می‌دهد که همه
چیز مرا به سادگی از یاد برد
مهم مرگ ما نیست
مهم مرگ چیزهایی است که با ما می‌میرند

نرمین می چرخد تا مردگاناش مرا هضم کند
و کورها به مرویمان خمیازه می‌کشند
وحشت من
چیزی فراتر از مردن است
اینکه خاک
همه مرا به يك شیوه در بر می‌گیرد
و ناپاکی هیچ انسانی خاک مرا الوده نمی‌کند

نرمین پایم نرمین دهان با من می‌کند
نرمین پایم گورستانی ست از استخوان‌ها
استخوان‌هایی که مروی یکی دیگر مرا دوست
داشتند

استخوان‌هایی که مروی به کشتن همدیگر
برخواستند
و بی‌حوصلگی نرمینگی مرا تاب آورند
استخوان‌هایی که هنوز بوی شهوت در آن‌ها باقی
ست

شهوت به دست آوردن
و تصاحب کردن
در گلوئی هر مردای بغضی به جا می‌ماند
از نرجی که از سر گذرانده
هر چیزی باید نشانی از حقیقت خود باشد
پس چگونه است
که انسان بی‌روح این چنین آرام است
و چهره‌اش خالی از هر گونه گناهی
چگونه توانسته

این گونه با تنهایی خود خو بگیرد
با لبخندی ابدی بر چهره‌اش
مگر نه این که عشق پیوند دو استخوان است
نه، این حقیقت ما نیست
مرگ چهره‌ی هر چیزی را زیباتر نشان می‌دهد
به چهره‌ام نگاه کنید
و ببینید خدایی مرا که می‌جوید

نگاهی به سوابق اسما جهانگیر، گزارشگر ویژه در امور حقوق بشر ایران



ساموئل بختیاری

فعال مدنی

سال ۱۹۸۳ او در راس اعتراضاتی قرار گرفت که هدفش مقابله با برنامه‌ی ضیاءالحق، رهبر حکومت کودتایی پاکستان برای سرایت دادن قوانین و مقررات مذهبی به حیات سیاسی و اجتماعی پاکستان بود. هدف اصلی ژنرال ضیاءالحق همراه کردن بخش مذهبی جامعه‌ی پاکستان با رژیم خود در مقابل توسعه طلبی کمونیسم بود. به بهانه‌ی مبارزه با کمونیسم، خفقان فزاینده‌ای در پاکستان ایجاد شد. در خلال این مبارزه، ضیاءالحق کمک‌های مالی و تسلیحاتی فراوانی از کشورهای عربی و غربی دریافت نمود. عربستان سعودی و ایالات متحده‌ی امریکا نقش اساسی را در تقویت حکومت نظامی ضیاءالحق بازی می‌کردند. توسعه برنامه‌ی اتمی پاکستان نیز در سایه‌ی همین کمک‌ها میسر گشت، برنامه‌ای که بعدها به یکی از مشکلات منطقه و به عاملی برای رقابت تسلیحاتی میان کشورهای منطقه تبدیل گشت.

در سال‌های حکمرانی ضیاءالحق، خانم جهانگیر کمیسیون حقوق بشر پاکستان را ایجاد کرد و فعالیت‌های متعدد دیگری را نیز در زمینه‌ی حقوق بشر و حقوق زنان به انجام رسانید. حکومت‌های نظامی پاکستان فعالیت‌های وی را برنتافتند، او هم در دوران حکومت ژنرال محمد ضیاءالحق و هم در دوران حکومت ژنرال پرویز مشرف، مدتی را در زندان یا حصر خانگی به سر برد. جهانگیر سال ۲۰۱۰ رئیس کانون وکلای پاکستان شد.

او بخش بزرگی از زندگی حرفه‌ای خود را صرف حقوق بشر و به ویژه حقوق زنان، حقوق اقلیت‌های مذهبی، و حقوق کودکان در پاکستان کرده است.

در پاکستان اقلیت‌های دینی و مذهبی در موارد زیادی مورد

با پایان دوران ماموریت احمد شهید به عنوان گزارشگر ویژه‌ی حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران، اسما جهانگیر، فعال حقوق بشر پاکستانی، به عنوان جایگزین آقای شهید معرفی می‌شود.

این فعال حقوق بشر بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۰ به عنوان گزارشگر ویژه‌ی آزادی مذهب و عقیده‌ی سازمان ملل فعالیت می‌کرد و بارها به نقض حقوق بهاییان به ایران انتقاد کرده است. خانم اسما جیلانی جهانگیر، زاده‌ی ۲۷ ژانویه ۱۹۵۲ در لاهور پاکستان است. سال‌های اولیه‌ی فعالیت‌های وی همزمان با زمامداری محمد ضیاءالحق دیکتاتور نظامی پاکستان است. پس از کودتای ۵ ژوئن ۱۹۷۷ که منجر به سرنگونی ذوالفقار علی بوتو، نخست وزیر وقت پاکستان شد، حکومت ۱۱ ساله‌ی ژنرال محمد ضیاءالحق نیز آغاز گردید. حکومت خودکامه‌ی وی با بهره بردن از شرایط منطقه‌ای منجمله سرنگونی سیستم شاهنشاهی در ایران، اشغال نظامی افغانستان از سوی اتحاد جماهیر شوروی و نزدیکی هندوستان به بلوک شرق، تلاش هدفمندی را برای تغییر نظام نیمه سکولار پاکستان به یک نظام مذهبی بر پایه‌ی شریعت اسلام آغاز کرد. سکوت کشورهای غربی و در بیش‌تر مواقع حمایت غربی‌ها از این سیستم خودکامه را شاید بتوان سنگ بنای بنیادگرایی اسلامی در منطقه دانست؛ بنیادگرایی که امروزه گریبان کشورهای اسلامی را از اندونزی تا مراکش رها نمی‌سازد. خانم جهانگیر در سال ۱۹۸۱ به عنوان اولین زن در پاکستان یک دفتر وکالت تاسیس کرد و سپس فوروم اقدام زنان را بنیان گذاشت که مقابله علیه کم ارزش بودن شهادت زنان در قیاس با مردان یا مقید کردن زنان مورد تجاوز به اثبات تجاوز به خویش را، رسالت خود تعریف کرده بود. تلاش برای به دست آوردن حقوق مسلم زنان، از جمله فعالیت‌های مخاطره آمیز در کشورهای اسلامی است. بسیاری از فعالین حقوق زنان تاکنون جان خویش را بر سر این پیمان گذاشته‌اند.

حملات انتقام جویانه از سوی عامه مردم یا گروه‌های تندرو مذهبی قرار می‌گیرند. در بسیاری از موارد گروه‌های وهابی، غالباً پیروان مذهب شیعه را به ویژه در کوئته، مرکز ایالت بلوچستان هدف قرار می‌دهند. در پاکستان هم‌چنین پیروان فرقه‌ی احمدیه که اواخر سده‌ی ۱۹ میلادی در آن کشور بنیان‌گذاری شد، مورد اذیت و آزار گاه و بیگاه قرار دارند. قانون موسوم به کفرگویی نیز از موارد جنجال برانگیز ناقض حقوق اقلیت‌های دینی به ویژه غیرمسلمانان است. هم‌چنین تهاجمات وحشیانه بر علیه مسیحیان در پاکستان، که اخبار آن از سوی خبرگزاری‌های معتبر نشر یافت، حکایت از شرایط سخت اقلیت‌های غیرمسلمان در پاکستان دارد.

بر پایه‌ی قوانین جزایی پاکستان حداقل سن برای محاکمه کیفری به جرم، "۷ سال" است. سیستم قضایی پاکستان آشکارا ثروتمندان را بر فقرا ترجیح می‌دهد.

گزارش‌های بیشماری مبنی بر عدم مجازات صاحبان قدرت و کیفرهای سخت برای بزه کاران بینوا، حکایت از سیستم قضایی تبعیض آلود این کشور دارد. خانم جهانگیر بارها نسبت به وضعیت وخیم سیستم قضایی پاکستان هشدار داده است.

اسما جهانگیر به عنوان یکی از بنیانگذاران و دبیر کمیسیون حقوق بشر پاکستان و هم‌چنین در سمت دبیرکل و بعدها به عنوان رئیس هیات مدیره‌ی این کمیسیون، بارها خواستار اصلاح قوانین جزایی و مدنی پاکستان شده است. اعتراض به قوانین جزایی پاکستان امری ساده نیست، علاوه بر برخوردهای دولتی، گروه‌های خشونت طلب و تندرو نیز خطر آفرین هستند.

واکنش ایران و کشورهای غربی

پس از انتخاب خانم جهانگیر، محمد جواد لاریجانی، دبیر ستاد حقوق بشر قوه‌ی قضاییه در خصوص معرفی جایگزین احمد شهید به شورای حقوق بشر، گفت: "جمهوری اسلامی ایران همواره یک موضع اصولی نسبت به انتصاب گزارشگر ویژه کشوری داشته و آن را ناشی از استانداردهای دوگانه و برخوردهای گزینشی برخی کشورهای خاص در چارچوب شورای حقوق بشر می‌داند."

اما از سوی دیگر کشورهای غربی با استقبال از این تصمیم، آن را گامی موثر در جهت کوشش بهتر در زمینه‌ی بهبود حقوق بشر در ایران ارزیابی کرده‌اند. دولت ایالات متحده‌ی امریکا از تصمیم

شورای حقوق بشر سازمان ملل در انتخاب اسما جیلانی جهانگیر به عنوان گزارشگر ویژه‌ی جدید سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران استقبال کرد. وزارت خارجه‌ی امریکا در بیانیه‌ای که روز سه شنبه، ۱۳ مهر، در



واشنگتن منتشر کرده، گفت: "ما از انتخاب اسما جهانگیر از پاکستان به عنوان گزارشگر ویژه‌ی جدید در امور حقوق بشر ایران استقبال می‌کنیم. او جایگزین دکتر احمد شهید از مالدیو شد که در حال حاضر در سمت گزارشگر ویژه‌ی آزادی مذهب و عقیده خدمت می‌کند."

منابع:

1- Bone, James; Hussain, Zahid "As Pakistan comes full circle, a light is shone on Zia ul-Haq's death", The Times, London, (August 16, 2008)

۲- در نگارش این مطلب از وبسایت بی بی سی فارسی، رادیو صدای امریکا، خبرگزاری فارس و هم‌چنین شورای مسیحیان پاکستان خبرگزاری‌های مهر نیز استفاده شده است.

نقض حق بر زندگی در قانون و در عمل

قانون گذاری و تفسیرهای ضد بشری در مواجهه با واژه‌ی "مهدورالدم"



حسین رئیسی

پژوهشگر حقوقی و استاد دانشگاه کارلتون کانادا

عبارت "خون شخصی که مرتکب رفتار مجرمانه‌ای شود که برای آن مجازات مرگ مقرر شده است، به هدر است" بهره می‌برند (Deserving Death). به دیگر سخن از توجیهاتی که انسان را شایسته‌ی مرگ می‌داند، استفاده می‌کنند. این شایستگی که منجر به نقض حق حیات می‌شود، لاجرم باید از مجاری سیستم قضایی عبور نماید تا تشخیص مرگ و حیات به مردم وا

گذاشته نگردد. (زمانی که مجازات مرگ در سیستم حقوقی استقرار دارد و حاکمیت خود را شایسته می‌داند تا شایستگی انسان‌ها برای زندگی و یا مرگ را تشخیص دهد، این امر به استقرار فرهنگی منجر می‌شود که امکان سنجش مرگ از زندگی یا حق حیات با نفی آن حق، به مردم نیز تسری می‌یابد). اگرچه قانون گذاران و به دنبال آن‌ها قضات، ممکن است در تشخیص حق بر زندگی از شایسته‌ی مرگ

بودن دچار اشتباه شوند؛ قراردادن حق تشخیص این مهم در کف مردم خطر جدی پایمال کردن خون افراد بی گناه را به دنبال خواهد داشت.

در قانون مجازات اسلامی که بر اساس ترجمه‌هایی پراکنده از فقه شیعه تدوین شده است و از سال ۱۳۶۱ تاکنون چندین بار تغییر کرده است، همواره این نکته محوری دارد که قتل انسان‌ها در صورتی مجازات قصاص نفس یا همان اعدام را در پی خواهد داشت که شخص مقتول شرعاً مستحق کشتن نبوده باشد.

زمانی که سخن از حق بر زندگی به میان می‌آید، ضرورت حفظ جان انسان‌ها و تامین این حق در مقابل قرار می‌گیرد. اشکال متعددی از نقض حق بر زندگی و بیشمار روش‌های خدشه بر این حق در جهان موجود است. از آلودگی هوا و عدم بهداشت و تغذیه‌ی مناسب که به تدریج موجب مرگ می‌شود تا کشتن عمدی افراد در این دامنه قرار می‌گیرند. در کشور ما همه‌ی انواع پایمال شدن حق بر زندگی رواج دارد. شوربختانه‌ترین روش، آن است که انسانی کشته شود و گرانبهاترین سرمایه‌ی او که حق بر زندگی است، از او دریغ شود؛ اما نه تنها کسی به دفاع و حمایت از این حق برنخیزد، بلکه به موجب قوانین موجود، رویه‌های قضایی معمول متجاوز به خون آن شخص در حمایت قانون قرار گیرد؛ از

هر نوع مجازات مصون و محفوظ بماند؛ همه در نتیجه‌ی معرفی قربانی به عنوان مهدورالدم حاصل می‌شود...

مهدورالدم واژه‌ای است عربی که در ادبیات حقوق کیفری ما بعد از انقلاب ۱۳۵۷ وارد شده است و با تفاسیر گوناگون پیشا تمدنی در تحولات حقوقی و قانون گذاری‌های جدید نیز همچنان مورد بهره برداری قرار می‌گیرد؛ تا خون افراد به ناحق و بر اساس قضاوت‌ها و

ارزش گذاری‌های شخصی در عزیمت به تحجر و بربریت ریخته شود. در ادامه، ابزارهای قانونی پایمال کردن حق یاد شده را به نحو فشرده بیان می‌کنم.

واژه‌ی مهدورالدم در مقابل محقون الدم (محموظ الدم) در ادبیات حقوق اسلامی قرار دارد. منشاء این عبارت که بار معنایی بسیار سنگین دارد، ناشی از استقرار و اهمیت ویژه‌ی مجازات مرگ در حقوق اسلامی است. کشورهای اسلامی و سایر کشورهایی که مجازات اعدام را اعمال می‌کنند، برای توجیه این مجازات از

در قانون مجازات اسلامی که بر اساس ترجمه‌هایی پراکنده از فقه شیعه تدوین شده است و از سال ۱۳۶۱ تاکنون چندین بار تغییر کرده است، همواره این نکته محوری دارد که قتل انسان‌ها در صورتی مجازات قصاص نفس یا همان اعدام را در پی خواهد داشت که شخص مقتول شرعاً مستحق کشتن نبوده باشد.



این موضوع در قانون جدید مجازات اسلامی بدون ذکر عبارت مقرر در ماده‌ی ۲۲۶ قانون سابق، به قوت خود باقی است.

آن‌چه از استحقاق قتل در ادبیات حقوق کیفری جریان دارد با نگاه

به سایر مواد قانونی کماکان در دو سویه رفتار شخصی و رفتار قضایی قابل توجه است.

در قانون مجازات اسلامی جدید با حذف ماده‌ی ۲۲۶ و ماده‌ی ۲۹۵ قانون سابق که صراحتاً واژگان مستحق کشتن و مهدورالدم در خود داشت، این تصور غالب فراهم شد که حوزه‌ی خصوصی تشخیص (قضاوت شخصی) و اقدام به کشتن افراد پایان یافته است. این

تصور با عنایت به عبارات صدر ماده‌ی ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی جدید که مقرر داشته "در صورتی که مجنی علیه یکی از حالات زیر داشته باشد، مرتکب به قصاص و پرداخت دیده محکوم نمی‌شود"، عدم جرم انگاری و یا توجیه عمل مجرمانه بدعت نادرستی است که با عبارت مقرر در بند الف که بیان می‌دارد، "مرتکب جرم حدی که مستوجب سلب حیات است"، مجوز اعمال سلیقه‌ی شخصی در تشخیص مستوجب سلب حیات که دقیقاً واژه‌ای است که به جای مهدورالدم و یا ترجمه‌ای از مهدورالدم به کار رفته است را صادر نموده است. این جواز در بند ب ماده‌ی ۲۹۱ قانون جدید که عبارت اعتقاد به این که رفتار قربانی مصداق ماده‌ی ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی بوده، تکمیل گردیده است و مجوز کشتن با تصور و اعتقاد به مهدورالدم بودن را داده است.

آن‌چه از کلیت قانون بر می‌آید، با ملاحظه‌ی واژه‌ی "مرتکب"

چنین به نظر می‌رسد که تنها در صورتی که فرد قربانی بر اساس رای قطعی دادگاهی مستوجب مرگ شناخته شده باشد و به هر ترتیب به وسیله‌ی دیگری کشته شود، مرتکب این جنایت مجازات نمی‌گردد؛ اما از رویه‌ی قضایی معمول و دو فقره رای اصراری هیات عمومی - کیفری دیوان عالی کشور که در یک مورد در قتل‌های محفلی کرمان حکم به عدم اعتبار اعتقاد به مهدورالدم بودن صادر نموده است و در مورد دیگری که متعاقب اختلاف بین دو دادگاه کیفری درباره‌ی قتل ناموسی رخ داده است؛ به نظر می‌رسد تحت تاثیر نظام مردسالار و این تصور که زن همواره ناموس مرد است و مرد برای حفظ آن می‌تواند حتی جنایت مرتکب گردد، صرف اعتقاد به مهدورالدم بودن را کافی برای

انجام جنایت دانسته است. در نتیجه این روزها از یک طرف شاهد افزایش قتل‌های ناموسی هستیم و از طرف دیگر نیز مشاهده می‌گردد که دادگاه‌ها و به خصوص برخی از شعب دیوان عالی کشور تفاسیر موسع و بسیار بازی از این واژگان ارائه می‌دهند؛ در حدی که حق بر زندگی مورد حمایت جدی قانون قرار ندارد.

در نتیجه با وجود عدم استفاده‌ی قانون گذار از واژه‌ی مهدورالدم، این عبارت با بار معنایی آن که نوعاً مجوزی برای ترور و گرفتن جان انسان‌ها، به خصوص در مواجهه با حق زنان و مقابله با مخالفینی که ممکن است به نقد اسلام و ارکان



اسلامی بپردازند، به صورت رسمی محسوب می‌شود. این تفاسیر موجب رواج تروریسم اعتقادی خواهد بود.

گفتگوی حقوق بشری ایران و اتحادیه اروپا؛ فرصتی برای درک و تفاهم مشترک



محمد مقیمی

وکیل پایه یک دادگستری و کارشناس ارشد حقوق بشر

موضع‌گیری‌های نهادهای بین‌المللی حقوق بشری از آن انتقاد می‌کرده‌اند، این موضوع است که بی‌طرفی در این گزارش‌ها رعایت نمی‌شود؛ اما به نظر می‌رسد بخشی از این انتقاد به رویکرد منفعلانه‌ی خود ایران باز می‌گردد. در واقع، گفت‌و شنود فرصتی را برای تعامل میان طرفین فراهم می‌کنند.

شایان ذکر است که ایران پسا برجام باید بتواند در جهان و منطقه نقش بهتری ایفا کند و از همه‌ی ظرفیت‌های خود برای ارتقای سطح زندگی شهروندان و توسعه استفاده نماید. به طور قطع تحقق این هدف مستلزم تعامل با کشورهای توسعه یافته و گسترش روابط با جهان است. از سویی دیگر، با توجه به شدت گرفتن فرایند جهانی شدن و فراگیر بودن بسیاری از پدیده‌ها با ویژگی جهانی بودن، تفکیک‌ناپذیری و وابستگی متقابل، حل بسیاری از معضلات بشری تنها در پرتو همکاری و همبستگی جهانی امکان‌پذیر است. به طور مسلم گفت‌و شنود و تعامل در سایه‌ی احترام متقابل، یکی از بهترین راهکارهای پیشروی بشریت است. بنابراین به نظر می‌رسد، دولت فعلی ایران با آگاهی از اهمیت راهبردی این موضوع در ایران پسا برجام، ابتکار عمل را در این خصوص به دست گرفته است. از این رو، امید است با هوشیاری و تدبیر از ظرفیت‌های دیپلماتیک در این خصوص استفاده شود.

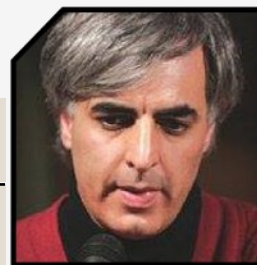
نگارنده بر این باور است که می‌توان، چالش حقوق بشری میان ایران و اتحادیه اروپا را به فرصت تبدیل کرد و با حضور فعالانه و مسئولانه، به درک و تفاهم مشترک رسید و بستر ارتقاء بیش‌تر حقوق بشر در ایران را فراهم کرد. برای این منظور شایسته است، مسئولان از کارشناسان، کنشگران، متخصصان و استادان مستقل حقوق بشر استفاده کنند.

حقوق بشر از جمله موضوعاتی است که همواره نقش بارزی در روابط میان جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا داشته است. برابر منشور اتحادیه اروپا، حقوق بشر، سنگ‌بنای سیاست خارجی مشترک این اتحادیه محسوب می‌شود. در این راستا، اعضای اتحادیه اروپا همواره در مذاکرات سیاسی با مقامات ایرانی، از وضعیت حقوق بشر در ایران انتقاد کرده و خواستار بهبود این وضعیت شده‌اند. آن‌ها مجازات‌های خشن مانند اعدام، شلاق، سنگسار و یا تبعیض در سهم‌الارث زنان با مردان، نابرابری در اشتغال زنان، نقض آزادی اندیشه و بیان، آزادی مطبوعات و مسائلی از این قبیل را مبنای دغدغه‌های حقوق بشری خود مطرح می‌کنند. در مقابل، برخی منتقدان سازمان‌های حقوق بشری در ایران بر این باورند که از مقوله‌ی حقوق بشر سوءاستفاده‌ی سیاسی می‌شود و در این مورد با استانداردهای دوگانه در جهان مواجهیم. وانگهی، اجرای بسیاری از قواعد و هنجارهای حقوق بشری به موقعیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و غیره جوامع بستگی دارد و گاهی تفاوت‌هایی در جوامع گوناگون وجود دارد که باید پذیرفته شود. این گروه معتقدند که مبنای حقوق بشر در دین اسلام در مرتبه‌ای بالاتر از مکاتب قرار دارد و با عمل به دین اسلام حقوق بشر بهتر محقق می‌شود.

چندی پیش وزارت امور خارجه کشورمان اعلام کرد که ایران با اتحادیه‌ی اروپا گفتگوی حقوق بشری خواهد داشت. البته ایران انجام این گفتگو را به موضع برابر و احترام متقابل مشروط کرده است. نخست باید خاطر نشان کرد که گفتگو و یا شاید بهتر باشد بگوییم، «گفت‌و شنود» کنشی است فعالانه، نه منفعلانه. بنابراین، در این گفت‌و شنودها ایران نیز می‌تواند، دیدگاه‌ها و دغدغه‌های خود را به طرف مذاکره منتقل کرده و از نگرانی‌ها، انتقادات و پیشنهادها ی آنان نیز آگاه گردد و به طور کلی طرفین گفت‌و شنود به درکی مشترک برسند. بدون شک این روش از قهر با نهادهای حقوق بشری هوشیارانه‌تر، فعالانه‌تر و مسئولانه‌تر است. برای نمونه یکی از مواردی که همواره مسئولان کشورمان در مقابل گزارش‌ها یا

چرخه‌ی معیوب کتاب و کتابخوانی در ایران

خوانندگان و فقر فرهنگی



رضا نجفی

نویسنده و منتقد ادبی

حتی در هفته‌ی کتاب و کتابخوانی نیز نمی‌توان بحران موجود در این حوزه را از یاد برد. دشواری‌های کتاب و کتابخوانی در ایران امر پوشیده‌ای نیست که نیازمند به اثبات باشد، اما آن‌چه می‌توان به آن پرداخت ریشه‌های این دشواری‌هاست و این‌که چرا وضعیت کتاب و کتابخوانی در ایران چنین نابسامان است و مقصر کیست؟ چهار ضلع دخیل در چیستی و پیدایش کتاب عبارت هستند از اهل قلم (اعم از نویسنده، مترجم، منتقد و ویراستار)، ناشران، خوانندگان و سرانجام نهادهای دولتی و یا حکومتی. نگارنده‌ی این سطور بر این باور است که نمی‌توان تنها یک یا دو عامل، برای نمونه نهادهای دولتی یا مردم بی‌میل به کتابخوانی را مقصر شمرد، بلکه هر چهار ضلع یاد شده به سهم خود در معضلات مربوط به پدیده‌ی کتاب و کتابخوانی نقش دارند. البته کوتاهی‌ها و بدرفتاری‌های هر ضلع در کارکرد اضلاع دیگر بی‌تاثیر نبوده و کار به چرخه‌ای باطل کشیده است. برای نمونه کوتاهی‌های نهادهای دولتی در تضعیف ناشران موثر است و ناشر ناموفق در ناموفق بودن اهل قلم سهیم است. نویسنده‌ی ناموفق نیز کتاب ناموفق تولید می‌کند و چنین کتابی نیز خواننده را از کتابخوانی گریزان! به هر حال به جای اصرار بر اثبات این‌که در آغاز مرغ بوده است یا تخم مرغ، شاید بهتر باشد بپذیریم هر کدام از طرف‌های ماجرا سهم و مسئولیت خود را دارد و همه‌ی این اضلاع باید ترمیم و مرمت شوند.

آن‌چه در پی می‌آید، نمونه‌هایی است در اثبات مدعای نگارنده، اما این‌که چه باید کرد و یا چه می‌توان کرد نیازمند مجال و مقالی دیگر است؛ هر چند در بسیاری موارد آن‌چه می‌توان کرد نیز از خلال سطور مربوط به شرح ریشه‌های معضلات یافت شدنی است.

در بحث مربوط به فقر فرهنگی می‌توان به زیرشاخه‌ها و نکات متفاوت و متعددی اشاره کرد، اما برای پرهیز از تطویل کلام از تقسیم بندی ریزتری چشم می‌پوشیم و به ذکر کلیاتی بسنده می‌کنیم. یکی از مهم‌ترین علل فقر فرهنگی، فقر کتابخوانی به طور عام است. کشوری که سرانه‌ی مطالعه‌ی آن چند دقیقه بیش نیست و پس از گذشت سی سال، شمارگان متوسط چاپ آثار در این مملکت هشتاد میلیونی هنوز از سه هزار نسخه -و در حوزه‌ی ادبیات داستانی از دو هزار نسخه- فراتر نمی‌رود، چگونه می‌توان چشمداشت رقابت با کشورهایی را پروراند که شمارگان آثار و سرانه‌ی مطالعه‌ی مردمانش ده‌ها و بلکه صدها برابر ماست؟ مرسوم شدن شمارگان دویست و سیصد نسخه‌ای برای آثار ادبی در ایران باید نشان بحرانی جدی در این زمینه شمرده شود.

ذکر چند نمونه، ابعاد این تراژدی را روشن می‌کند. سالانه بیست و پنج هزار نسخه از رمان اولیس اثر جویس، پنجاه هزار نسخه از سیدارتای هرمان هسه و سی هزار نسخه از رمان بودنبروک های توماس مان در آلمان به فروش می‌رود. در عرض یکسال بیش از یک میلیون نسخه از در غرب خبری نیست اثر اریش ماریا رمارک به فروش رفت. (۱) زمانی که همپنگوی رمان ناقوس‌ها برای که می‌نوازند را به چاپ سپرد، به رغم آغاز جنگ جهانی دوم و معطوف شدن اذهان جهانی به این رخداد، اثر یاد شده که مربوط به رخدادی سپری شده -جنگ داخلی اسپانیا- بود، تنها در خود امریکا در مدت کوتاهی سیصد و شصت هزار نسخه به فروش رفت.

متأسفانه صرف توسعه یافتگی یک کشور دلیل عمده‌ای بر بالا بودن شمارگان آثار ادبی نیست، همان گونه که عدم توسعه یافتگی نیز توجیهی بر این بلیه نخواهد بود. دلیل این مدعا نگاهی به سرانه‌ی مطالعه در کشورهایی چون روسیه و امریکای لاتین است. بنا به آمار رسمی، روسیه حتی در بدترین دوره‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خود، بالاترین سرانه‌ی مطالعه در جهان را

کم کاری نویسندگان ایران

در ذیل مشکل فقر فرهنگی در کشورمان، مشکل اجتماعی کم کاری نویسنده‌ی ایرانی را نیز می‌توان گنجانید. افزون بر دلایلی که گفته آمد و نیز به دلایل متعدد روانشناختی و جامعه‌شناختی، نویسنده‌ی ایرانی در مقایسه با همکاران خود در کشورهای دیگر دچار کم کاری و کم حوصلگی است.

فراوانی تمامی معضلات و ابعاد فقر کتابخوانی بر خوانندگان همواره جوابگو نیست. نمونه‌های متعددی را می‌توان برشمرد که در صورت جذاب بودن اثری، مخاطب گریزان و متفنن و بی

علاقه به سوی اثر کشیده شده است. دستکم می‌توان مدعی شد ارزش و جذابیت اثر به شکل نسبی تقاضا برای اثر ادبی را افزایش می‌دهد. شاید مفیدتر آن باشد



که نویسنده‌ی ایرانی به جای گلایه از خوانندگان و یکسره متهم ساختن عامه مردم، سهم خود را در این آسیب فرهنگی بپذیرد و دستکم بخشی از معضل را با ارتقای کیفیت آثار خود حل کند. اگر در ادبیات ما نمونه‌ای در حد و قواره جنگ و صلح یا پیرمرد و دریا نمی‌توان یافت، تمامی گناه‌ها بر گردن خواننده‌ی فارسی نیست. بخشی از ماجرا این است که ما نویسندگان سخت‌کوش، منضبط، خرده گیر و پرکاری مانند تولستوی و همینگوی نداشته‌ایم. گفته‌اند تولستوی رمان دوهزار صفحه‌ای خود را هفت بار بازنویسی کرد و هزاران هزار صفحه نیز سند و مدرک و یادداشت برای نوشتن رمانش فراهم آورد. همینگوی به قولی پنجاه بار خورشید هم‌چنان می‌درخشد را بازنوشت. مارسل پروست

برای سالیان سال حفظ کرده بود. این شور و شوق به مطالعه حتی به دلیل سیاست‌گذاری‌ها و حمایت‌های دولتی نیست، چرا که به هنگام چاپ رمان مرشد و مارگاریتا اثر بولگاکف، به رغم محدودیت و کارشکنی‌های دولتی، روس‌ها برای خرید آن صف کشیدند و یک شبه سیصد هزار نسخه از این رمان در بازار سیاه فروخته شد.

متأسفانه شمار جمعیت نیز دلیلی بسنده برای افزایش تیراژ نیست. برای نمونه، آمار شمارگان کتاب و سرانه‌ی مطالعه در کشورهایی مانند فرانسه و آلمان که جمعیتی مشابه ایران دارند، بسیار

چشم‌گیرتر از کشورمان است. آن‌چه گفته شد - فقر کتابخوانی، شمارگان نحیف آثار داستانی، و غیره - ناگزیر بر پیامدهای دیگری نیز دامن می‌زند و آن حرفه‌ای نشدن و اقتصادی نبودن

فعالیت در خلاقیت ادبی است. طبیعی است که با تیراژهای مرسوم، کم‌تر نویسنده‌ای در ایران می‌تواند به طور تمام وقت و حرفه‌ای به نوشتن بپردازد و دغدغه‌ای جز نوشتن نداشته باشد. بر این اساس، همان گونه که در آغاز گفته شد، یک چرخه‌ی باطل علت و معلولی شکل می‌گیرد: تقاضا و مخاطب اندک به نویسنده‌ی پاره وقت و تفننی می‌انجامد و نویسنده‌ی پاره وقت آثاری نه چندان مطلوب می‌آفریند و بار دیگر این عدم جذابیت و ارزش آثار به کمبود تقاضا و فقر کتابخوانی می‌افزاید. بر همین قیاس، تاثیر این روند را در نظر بگیرید در مورد صنعت چاپ و نشر، ترجمه، پژوهش، ویرایش، امور فنی و شاخه‌های مرتبط با چاپ و نشر و غیره.

برای نوشتن اثر خود سال‌ها خود را در منزل حبس کرد. جويس بیست سال وقت بر سر اولیس خود گذاشت و غیره. نمونه‌هایی از این دست در ادبیات جهان فراوانند، اما چند نمونه‌ی مشابه از این پشتکار و انضباط را در ادبیات داستانی خود می‌توان نام برد؟ آیا می‌توان در مربع نویسنده، خواننده، ناشر و متولیان فرهنگی، خوانندگان و ناشران و متولیان را به تیغ داوری گذارد و نویسندگان را بری و معاف از مسئولیت دانست؟

ناشران غیر حرفه‌ای

طنز تلخی است که شمار ناشران در ایران چهار برابر شمار کتابفروشی‌ها است؛ دوازده هزار ناشر در برابر سه هزار کتابفروشی. (۲)

هم‌چنین معاون دفتر توسعه‌ی کتاب و کتابخوانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران گفته است از میان مجموع ناشرانی که در ایران پروانه‌ی نشر دارند، ۷ هزار و ۵۲۹ ناشر، کتاب منتشر نمی‌کنند. (۳)

این آمار نشان می‌دهد که فقط سی درصد ناشران ایران کتاب چاپ می‌کنند و از این سی درصد نیز فقط نه درصد فعال هستند. متأسفانه بیش‌ترین ناشران فعال نیز در حوزه‌ی کتاب‌های کمک درسی یا آثار عامه پسند فعال هستند. بسیاری از ناشران در واقع کارت پستال و تقویم منتشر می‌کنند. البته فزونی شمار ناشران غیر فعال کشور تا حد بسیاری به سبب رانتهای دولتی بود که سبب شد بسیاری برای گرفتن کاغذ دولتی و سوبسیدهای دیگر جواز نشر بگیرند.

از همه‌ی این موارد گذشته، به ندرت ناشری یافت می‌شود که به صورت حرفه‌ای کتاب و صنعت چاپ و نشر را بشناسد. البته در سال‌های اخیر شاهد پیشرفت‌هایی بوده‌ایم، اما حقیقت آن است که بیش‌تر ناشران کشور چندان از هنرهای صفحه‌آرایی و گرافیک و طرح جلد و غیره سر رشته‌ای ندارند. بیش‌تر ناشران در ایران جنبه‌های اقتصادی صنعت نشر را مد نظر دارند و کم‌تر حاضرند دست به انتشار آثار ارزشمندی که کم مخاطب باشد، بزنند. از این رو این ناشران حتی حاضرند آثار بی‌ارزش اما عامه پسند را منتشر کنند تا سود بیش‌تری کسب کنند. چنین ناشرانی

چندان نگران کیفیت ترجمه یا تالیف یک اثر نیستند. همان که کتابی خوب فروش برود برای آنان کفایت می‌کند. شمار ناشرانی که در ایران اقدام به اخذ اجازه‌ی چاپ اثر از مالک خارجی (کپی رایت) می‌کنند به اندازه‌ی انگلستان دست نیز نیست. ناگفته پیداست که این یعنی کار غیر حرفه‌ای؛ حال غیر اخلاقی بودن آن پیشکش! اثری که در غیاب رعایت کپی رایت منتشر می‌شود، تضمینی برای کیفیت آن نیست.

ناشران ایرانی به ندرت ویرایشگران، مشاوران، منتقدان و غیره حرفه‌ای را به خدمت می‌گیرند و به راحتی کیفیت کار را فدای صرفه جویی‌های اقتصادی می‌کنند. ناشران ایرانی به ندرت از تحولات صنعت چاپ و نشر دنیا باخبر هستند و کماکان به شیوه‌ی قدیمی و سنتی نشر رفتار می‌کنند. بسیاری از ناشران ایرانی نه تنها صاحب نشریه‌ای برای معرفی و تبلیغ کار خود نیستند که حتی از سایت اینترنتی حرفه‌ای نیز بی‌بهره و از روش‌های مدرن اطلاع رسانی بی‌خبرند. این ناشران نه تنها در هیچ کدام از نمایشگاه‌های معتبر کتاب در جهان شرکت نمی‌کنند، بلکه خود نیز هیچ مراسم رونمایی یا نقد کتابی برگزار نمی‌کنند. کم نیستند ناشرانی که حتی کتاب‌های چاپ انتشارات خود را نیز نمی‌خوانند.

هم‌چنین بسیاری از اهل قلم به معیوب و حتی مافیایی بودن سیستم توزیع کتاب اشاره می‌کنند که کمابیش در دست برخی از ناشران بزرگ قرار دارد.

آن‌چه گفته آمد، مثنی بود نمونه‌ی خروار در باب غیر حرفه‌ای بودن بخش بزرگی از ناشران کشورمان که اگر چنین نبود بی شک حال و روز کتاب در ایران دست کم اندکی به از این بود که هست.

سهم متولیان دولتی در بحران کتاب و کتابخوانی

ناگفته پیداست که امر سانسور و ممیزی آثار در ایران، بیش‌ترین کارکرد مخرب نهادهای قدرت در حوزه‌ی کتاب است. به سبب وجود چنین پدیده‌ای نه تنها بسیاری از کتاب‌ها از انتشار باز می‌مانند و نه تنها بسیاری از آثار با حذف و جرح و به صورت مخدوش و ناقص منتشر می‌شوند بلکه از لحاظ روانشناختی نیز

عدم سیاست گذاری‌های درست در آموزش و پرورش کشورمان برای تشویق دانش آموزان به کتابخوانی، عدم تجهیز شبکه‌ی کتابخانه‌های کشور، عدم حمایت از کتابفروشی‌ها، عدم حمایت از اهل قلم و ده‌ها مورد دیگر را می‌توان به عنوان سهم نهادهای حکومتی در راکد بودن بازار کتاب و کتابخوانی را برشمرد.

از این موارد فراوان فقط یک نمونه را باز به مثابه مشت نمونه خروار می‌توان شاهد آورد و آن بحث نمایشگاه بین المللی کتاب تهران است. مسئولان همواره با افتخار از برگزاری این نمایشگاه یاد می‌کنند و آن را از اقدامات موفق خود در حوزه‌ی کتاب برمی‌شمارند.

از این نکته می‌گذریم که ما نه با پدیده‌ی نمایشگاه بلکه با یک فروشگاه بزرگ روبه‌رو هستیم که مردم بیش‌تر به سبب ده یا

بیست درصد تخفیف سراغ آن می‌روند، و باز از این نیز می‌گذریم که در همان فروشگاه بزرگ کتاب، غرفه‌های فروش سیب زمینی سرخ کرده بیش از خودِ غرفه‌های ناشران فروش می‌کند، اما این پرسش مطرح است که اگر سیاست عرضه‌ی



کتاب با تخفیف در نمایشگاه بین المللی برای عموم مردم، سیاست صوابی است، چرا این کار خیر و انسانی را که مسئولان همواره با غرور از آن یاد می‌کنند به جای سالی ده روز به شکل فصلی یا ماهانه برگزار نمی‌کنند؟ و اصولاً چرا نمایشگاه دائمی نه؟ چرا باید سالی ده روز همه‌ی کشور و مردم را کشاند به یک مکان، و ترافیک و هیاهو ایجاد کرد و سپس چنین اقدام پسنیده‌ای تعطیل شود در سراسر سال به مدت سیصد و پنجاه و پنج روز تا آن ده روز فرا رسد و دوباره ترافیک و ازدحام و غیره؟! چند درصد از

نوعی بدبینی نسبت به آثار منتشر شده برجای می‌گذارند. بسیار دیده شده که خوانندگان به صرف وجود سازمانی برای نظارت در چاپ، گمان برده‌اند هر کتابی که دارای مجوز بوده، بی شک با حذف و جرح و تغییر منتشر شده است و ارزش خریداری ندارد.

وجود نهادهای برای ممیزی به دلایل دیگری نیز در امر کتاب مشکل آفرین بوده است. جدا از ممیزی‌های سلیقه‌ای، روند وقت گیر و طولانی ممیزی و مراحل اداری صدور مجوز گاه به حقوق نویسندگان یا ناشر لطمه‌ی فراوان زده است و ناشر و نویسنده شانس عرضه‌ی به موقع کتاب را از دست داده و به همین میزان خواننده نیز دچار خسران شده است.

از آن گذشته، گرچه مواردی از اهمال‌ها، کم کاری‌ها، غفلت‌ها، سیاست گذاری‌های غلط، سختگیری‌ها در چاپ و نشر و ممیزی

و به طور کلی موارد سلبی قابل ذکر است، اما گاه سیاست‌های ایجابی و حمایتی دولتی نیز نقش منفی داشته است. به این معنا که حمایت‌های غیر کارشناسانه‌ی برخی از مسئولان فرهنگی از آثار کم مایه و ضعیف، وجود سوبسیدها و

رانت‌های دولتی و غیره موجب تشدید کم کاری در نویسندگان، رواج آثار نامعتبر و در محاق ماندن آثار ارزشمندتر، برهم خوردن معادلات طبیعی حاکم بر بازار چاپ و نشر، دلسرد ساختن نویسندگان قوی‌تر، گریزانیدن خوانندگان و غیره شده است و در واقع در تحلیل نهایی این نوع حمایت‌های غیرکارشناسانه از آثار ضعیف، حتی ظلم در حق نویسندگان همان آثار شمرده می‌شود؛ زیرا آنان را از تکاپو، کارآموزی، تجربه ورزی و به یک کلام، ارتقای خود و آثارشان بازداشته است.

مراجعه کنندگان نمایشگاه کتاب تهران و به چه میزان، کتاب می‌خرند؟ رونق نمایشگاه کتاب تهران تا چه پایه به سبب غیاب و کمبود مکان‌های تفریحی است؟ سهم و نظر نهادهای غیر دولتی مانند اتحادیه‌ی ناشران و کتاب فروشان در برپایی و مهم‌تر چگونگی برپایی این نمایشگاه تا چه حد است؟ در میزگردهای برپا شده در نمایشگاه تا چه حد به مسائل اساسی چاپ و نشر مانند بررسی علل تعطیلی کتابفروشی‌ها و باز ماندن برخی از ناشران از کار و یا بحث ممیزی پرداخته می‌شود؟ چرا برخی کتاب‌هایی که با مجوز ارشاد منتشر شده‌اند، در نمایشگاه اجازه‌ی فروش ندارند؟ مهم‌تر از آن چرا برخی از کتاب‌ها در سطح نمایشگاه جمع‌آوری می‌شوند؟ پرسش‌ها را هم‌چنان می‌توان ادامه داد.

و اما در پایان برای بدل شدن مربع یاد شده به چرخه‌ای که البته چرخه‌ی باطل است، باید افزود بی شک عوامل دیگری نیز در

بحران کتاب و کتابخوانی نقش دارند که ویژه‌ی کشور ما نیز نیست؛ برای نمونه به بازار آمدن رقاباتی مانند شبکه‌های مجازی و اینترنت و فیلم و بازی‌های کامپیوتری و غیره. شاید وزن این عوامل در راکد ساختن بازار کتاب بیش از هر عامل دیگری نیز باشد اما اگر راه حلی وجود داشته باشد، آن راه حل پیش از هر چیز در گرو سالم ساختن و مرمت اضلاع همان مربعی است که درباره‌ی آن به تفصیل سخن گفتیم.

پانوشته‌ها:

۱- شمیثس، راینر، حیات خلوت نویسندگان، ترجمه‌ی مهشید میر معزی، نشر ثالث، ص. ۳۳۹

۲- فرهنگ‌نیا، زهرا، مرگ کتابفروشی‌ها، ماهنامه‌ی شهرکتاب، مرداد ۹۴

۳- هفتاد درصد ناشران ایرانی کتاب چاپ نمی‌کنند، نسخه‌ی فارسی وسایت شرق الاوسط، ۱۸ آگوست ۲۰۱۴

عکس ماه

یک خانواده‌ی کارتن خواب در برف و دمای هوای زیر صفر - اتوبان پردیس اول ورودی بومهن



انتصاب علی‌الحجاب!

پرونده ویژه



شورای نگهبان معممین مشروعه خواه



علی کلائی

فعال حقوق بشر

از هنگام انقلاب و تدوین اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه ایران، حضور روحانیون در ساخت حکومتی و اعمال نظرشان و تبیین مخالفت یا عدم مخالفت قوانین با قوانین اسلامی در ایران، شکلی قانونی و رسمی به خود گرفت. این اصل برای اطمینان از "شرعی" بودن کلیه مصوبات مجلس شورای ملی در این قانون قرار گرفته بود.

این اصل به صراحت می‌گفت: "مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تایید حضرت امام عصر عجل‌الله‌فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامه‌ی ملت ایران تاسیس شده است، باید در هیچ عصری از اعصار، مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده‌ی علمای اعلام ادام‌اللهبرکات وجودهم بوده و هست؛ لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار، هیاتی که کم‌تر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقه‌های متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند، به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسلام، بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشند، معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند؛ پنج نفر از آن‌ها را یا بیش‌تر به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده، به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غوررسی نموده، هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رای این هیات علما در این باب، مطاع و متبع خواهد بود و

این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عصر عجل‌الله‌فرجه تغییرپذیر نخواهد بود.

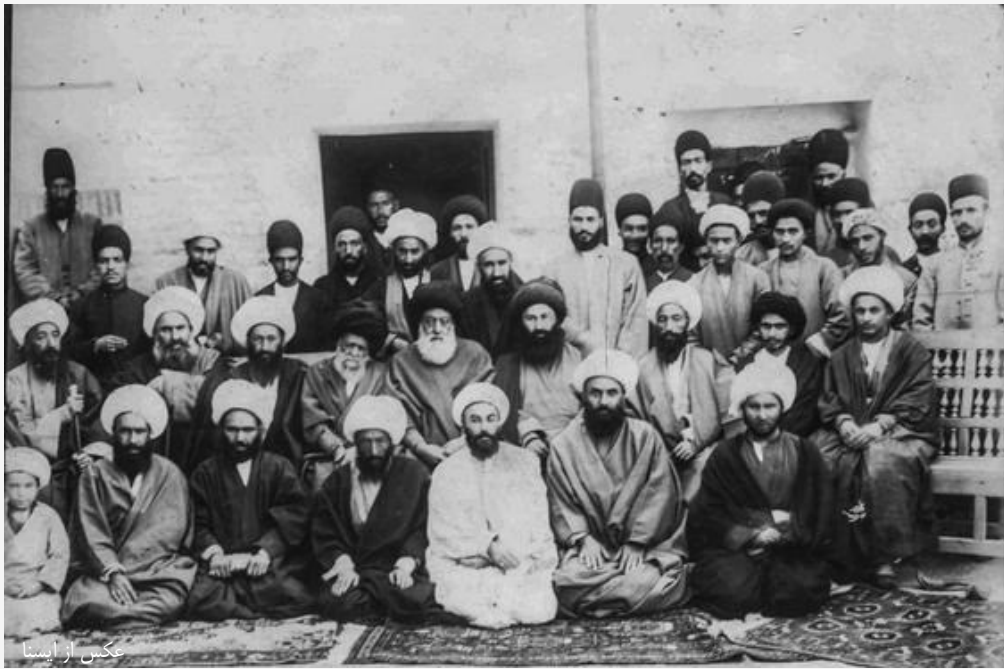
ضرباهنگ این اصل بر مدار این کلمات می‌گردند. "تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه"، "علمای اعلام"، "هیاتی که کم‌تر از پنج نفر نباشد"، "طرح و رد موارد مخالف با قواعد اسلامی"، "قانونیت" و ایضاً "حضور این اصل و تغییر ناپذیری آن تا ظهور حضرت حجت".

قرار بود که هیاتی حداقل پنج نفره از مجتهدین بر قوانین مصوب مجلس شورای ملی نظارت کنند که مخالف با شرع نباشد و این اصل نیز به منظور اسلامی بودن حکومت در قانون ضمانت شده بود. و تا زمان ظهور امام غایب ادامه داشت. اصلی که بعد از انقلاب بهمن ۵۷، با ساختار "شورای نگهبان" به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وارد شد و در آن سیر خود را طی کرد.

اما مسئله‌ی شرعی بودن حکومت و ارتباط حاکمان با روحانیون که خود را نمایندگان پیامبر اسلام و ائمه شیعه می‌دانستند، به سال‌ها پیش از این برمی‌گردد. این مسئله در مقاطع مختلف و با تئوری‌های مختلفی سامان یافته و در ساخت‌های متفاوتی خود را به منصفه ظهور رسانده بود. دکتر محسن کدیور در کتاب "نظریه‌های دولت در فقه شیعه ۱" با تقسیم بندی رویکرد سیاسی فقیهان شیعه پس از آغاز غیبت کبری و نواب اربعه امام غایب تا امروز، در عصر پیش از مشروطیت مردم ایران دو دوره را روایت می‌کند. دوره‌ی اول که وی آن را از قرن چهارم تا قرن دهم هجری می‌داند و آن را "عصر شکوفایی فقه خصوصی" نامگذاری می‌کند. عصری که فقیهان شیعه در خصوصیات فقهی و در واقع عرصه‌ی غیر سیاسی فقه نظریه پردازی می‌کنند و هنوز به عرصه‌ی سیاسی، به معنای مسئله‌ی حکومت ورود نکرده‌اند. عصر دوم اما از قرن دهم هجری یعنی آغاز عصر صفوی تا انقلاب مشروطه در ایران است. مذهب شیعه در ایران رسمی می‌شود و فقیهان به شیخ الاسلام‌ها و همراه و در بسیاری از موارد همکار شرعیات حکومت بدل می‌گردند. شاه عباس

عصر مشروطه فقیهان شیعه را با مسائل جدیدی آشنا کرد. ایشان در این زمان با مفاهیم جدید جهان مدرن چون قانون اساسی، آزادی، عدالت، استبداد، تفکیک قوا، مساوات، وکالت، رای و غیره آشنا شدند. در این

زمان به طور کلی دو مواجهه در این حوزه پدید آمد. در یک سو علمای مشروطه خواه، که نمادهای ایشان را می توان آخوند خراسانی و میرزای نائینی دانست، ایستاده بودند که به دنبال سازگاری



عکس از ایستاد

دو مقوله‌ی مشروطه و مشروعیت بودند، مشروطه خواه بودند و سرانجام هم در نظریه‌ی "دولت مشروطه بر اذن عام فقیهان" توقف کردند. و در سوی دیگر معتقدان به نظریه‌ی پیشین منتج به همکاری سلطان ذی شوکت اسلام پناه و شیخ الاسلام ضامن شرع بودند، مشروطه قانون مدار را بر نمی‌تافتند و به دنبال مشروطه مشروعیت بودند. نماد ایشان هم شیخ فضل الله نوری بود. مشروعیت خواهان مدعی بودند که "مشروطه‌ای که در فرنگستان ساری و جاری است با مشخصات قانونی که دارد، شایسته اجرا در ایران نیست و مفاهیمی مانند قانون، آزادی عقاید و غیره آثار پارلمنت پاریس و

انگلیس است" و "وقتی که ما در مذهب خودمان هم عدل داریم و هم شورا، چه نیازی به فرانسه و انگلیس است". (۱) دست آخر مشروطه خواهان مسلط میدان بودند. گرچه مشروطه در ادامه به استبداد صغیر مبتلا شد و بعد هم سلطه‌ی رضا خانی

صفوی‌اش خود را "کلب آستان علی" می‌خواند و شیخ الاسلام وی شیخ بهائی است. در این عصر با همراهی این دو بال نظریه "ولایت انتصابی عامه فقیهان" و نظریه‌ی ثنوی "ولایت

انتصابی فقیهان در امور حسیه (شرعیات) و سلطنت مسلمانان ذی شوکت در عرفیات" که همان "سلطنت مشروعه" است تبیین

می‌گردد. بسامد این نظریه را در نظریات و سخنان "علامه مجلسی، میرزای قمی در ارشادنامه، سید کشفی، شیخ فضل الله نوری، شیخ عبدالکریم حائری یزدی و آیت الله اراکی" از بعدی و "ملا احمد نراقی، صاحب جواهر، آیت الله بروجردی، آیت الله گلپایگانی" از بعدی دیگر می‌توان دید. نام فقیهان متاخر پسا مشروطه نیز ذکر شد که گفته شود این نظریات هم‌چنان در میان بخشی از فقیهان شیعی ساری و جاری است.

پس از عصر صفوی تا انقلاب مشروطه در عصر مظفری، فقیهان (به صورتی عام)

ضامن شرعیات بودند و مسلمان ذی شوکت، سلطان بود. وی که گاه کلب آستان علی می‌شد و بعد از ترور هم لقب شاه شهید می‌گرفت. اما با انقلاب مشروطه مردم ایران، داستان دگرگون شد.

دستاوردهای آن را به چالشی جدی گرفت. اما به هر حال قانون اساسی مسلطی میدان شد که اصل دوم متمم آن در ابتدای سخن آمد. اصلی که لزوم عدم مخالفت با اسلام به تشخیص حداقل پنج فقیه را شرط اصلی تایید قوانین می‌دانست. این اصل با تلاش شیخ فضل الله نوری به قانون اساسی مشروطه اضافه شد و در واقع در کشاکش دو نظریه، کفه‌ای بود که به سود شیخ فضل الله و اندیشه‌اش سنگین شد، شاید که پس از آن اوضاع به سامان شود و مخالفت‌های شیخ نوری پایان پذیرد. که نشد و ماجرا پیش رفت و شیخ فضل الله به دست مشروطه خواهان اعدام شد. چند پیش فرض در تمامی این بحث‌ها و قانون گذاری‌ها کاملاً روشن است. پیش فرض‌هایی که در ادامه و در عصر پسا جمهوری اسلامی در شورای نگهبان نیز خود را نشان داد. اول این که جامعه‌ی اسلامی است و قوانین باید همراه با دیانت مردم باشد. این بدین معنی بود که بخش غیر مسلمان جامعه‌ی ایران ذیل مسلمانان این جامعه در نظر گرفته می‌شدند. ایضاً این علما، روحانیون و فقیهان هستند که مفسرین متن مقدس و شرع‌اند و ایشان می‌فهمند که چه با شرع موافقت دارد و چه مخالفت. یعنی طبقه‌ی رسمی دین است که خود را پاسدار دیانت و ضامن شرعیت می‌خواند. محوریت صنف، لباس و طبقه در اینجا نمود و حضوری تمام عیار دارد.

الغرض انقلاب بهمن ۵۷ روی می‌دهد. جامعه‌ی ایران این بار با حکومتی به نام "جمهوری اسلامی" مواجه می‌شود و یک فقیه در آن تشکیل حکومت و دولت می‌دهد. آرای سیاسی آیت الله روح الله خمینی، بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی، در کتاب‌های وی منعکس است. از کتاب مشهور "ولایت فقیه" یا "حکومت اسلامی" تا آرای پراکنده‌ی سیاسی وی در "الرسائل"، "کشف الاسرار" و "تحریر الوسیله". محسن کدیور در "نظریه‌های دولت در فقیه شیعه ۱" وی را واضح نظریه‌ی "ولایت انتصابی مطلقه فقیه" می‌داند. البته آقای خمینی در سیری به این کلمه‌ی "مطلقه" می‌رسد. وی ابتدا از این ولایت انتصابی برای فقیه بدون ذکر کلمه‌ی "مطلقه" آغاز می‌کند و پس از بسط بساط قدرت خود بنیانی را می‌گذارد که "مطلقه" نیز به آن اضافه شود و ولی فقیه

نصب شده‌ای به صورتی مطلق و شاید بهتر است گفته شود مطلق العنان، زمام امور جامعه‌ی ایران را در دست بگیرد.

نظریات دیگری نیز با عناوین اول: "خلافت مردم با نظارت مرجعیت" از سوی "آیت الله سیدمحمد باقر صدر"، دوم: "دولت انتخابی اسلامی" از سوی "شیخ محمد جواد مغنیه" و "شیخ محمد مهدی شمس الدین"، سوم: "ولایت انتخابی مقیده فقیه" از سوی "آیت الله حسینعلی منتظری" که نزد "آیت الله مرتضی مطهری" و در آن چه از وی باقی مانده حتی به "نظارت فقیه" هم می‌رسد و چهارم: "وکالت مالکان شخصی مشاع" از "آیت الله دکتر مهدی حائری یزدی" شکل می‌گیرند. اما آن چه حاکم می‌شود، همان نظریه‌ی آیت الله خمینی است. کوتاه این که در میان این نظریات نظریه‌ی چهارم از همه (به عقیده نگارنده) نزدیکتر به ارزش‌های یک دموکراسی به مانند همه‌ی دموکراسی‌ها است. ایضاً اگر آن چه بر قائم مقام رهبری آقای خمینی یعنی آقای منتظری روی داد اتفاق نمی‌افتاد، شاید در عصر پساخمینی ما شاهد فهمی مقید و شاید نزدیک به نظارت از ولایت فقیه بودیم که این فهم خود را در سایر شعبات منتهی به جایگاه ولایت فقیه نیز تسری می‌داد. (۲)

انقلاب بهمن ۵۷ روی می‌دهد. قانون اساسی آن نیز نوشته می‌شود و در اصل ۹۱ آن شورایی به نام "شورای نگهبان" قرار داده می‌شود. این اصل می‌گوید: "به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آن‌ها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می‌شود:

۱- "شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز. انتخاب این عده با مقام رهبری است.

۲- شش نفر حقوقدان، در رشته‌های مختلف حقوقی، از میان حقوقدانان مسلمانی که به وسیله‌ی رئیس قوه‌ی قضاییه به مجلس شورای اسلامی معرفی می‌شوند و با رای مجلس انتخاب می‌گردند."

حکومتی تازه تشکیل شده است. در قانون اساسی آن اما اصول، خود سخن می‌گویند. به صورت اختصار اصل دوم به مسائل



عکس از فرارو

ولایت در تمامیت
گستره قانونی
کشور می‌گستراند.
شورای نگهبان در
جمهوری اسلامی
ایران

شورای نگهبان
خود را "پاسدار
احکام اسلام و
قانون اساسی"
می‌داند که بر
مصوبات مجلس
نظارت می‌کند.

هم‌چنین این شورا

پنجم آن می‌گوید که "در زمان غیبت حضرت ولی عصر، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده‌ی فقیه عادل و با تقوی، آگاه به

اسلامی را تایید و یا رد کند.
از ابتدای انقلاب بهمن ۵۷ تا کنون و پس
از تشکیل نظام جمهوری اسلامی، در ادوار
مختلف فقهای متعددی بر کرسی شورای
نگهبان تکیه زده‌اند. برخی به مانند "احمد
جنتی" انگار مادام العمر در این شورا حضور
دارند و برخی دیگر نیز یا از این شورا حذف
شده‌اند و یا مرگ، ایشان را از این شورا جدا
کرده است. حذف شدگان نیز برخی به
حوزه‌ی علمیه بازگشته‌اند و دیگر مناصب

از ابتدای انقلاب بهمن ۵۷ تا کنون و
پس از تشکیل نظام جمهوری اسلامی، در
ادوار مختلف فقهای متعددی بر کرسی
شورای نگهبان تکیه زده‌اند. برخی به
مانند "احمد جنتی" انگار مادام العمر در
این شورا حضور دارند و برخی دیگر نیز یا
از این شورا حذف شده‌اند و یا مرگ،
ایشان را از این شورا جدا کرده است.

زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق
اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد" و
در اصل ۱۰۷ به مسئله‌ی خبرگان رهبری
می‌پردازد. مشخص است که حکومت تازه بنا
بر اصول ذکر شده و اصول بسیار زیادی که
ذکر آن‌ها از حوصله‌ی این مقال خارج است
خود را "اسلامی" دانسته و "فقیه" و
"فقیهان" را امام و رهبر و ضامن این
اسلامیت می‌شمارد. آن دو پیش فرض

دولتی نداشته‌اند؛ به مانند لطف الله صافی گلپایگانی، که امروز از
مراجع قم است، در ماه چهارم سال ۱۳۶۷ از این شورا جدا شد. و
برخی نیز مناصب مهم‌تر و دیگری گرفته‌اند. به مانند صادق
لاریجانی که از عضویت فقهای شورای نگهبان به ریاست قوه‌ی

پیشین دوباره ذکر می‌گردد. باز جامعه‌ی ایران تنها "اسلامی"
فرض می‌شد و باز فقیهان تنها ضامن دینی بودن. دستگاه
رسمی دین این بار به صورتی تمام عیار نه با یک اصل در متمم
قانون اساسی که در تمامیت آن خود را به رخ می‌کشد و حضور

قضایه نظام رسید.

در نظم بندی نیروهای سیاسی در عصر آیت الله خمینی، بالاخص در زمانه‌ای که حزب جمهوری اسلامی منحل شد و دو جریان روحانیون مبارز و روحانیت مبارز پا به عرصه گذاشتند و دو بال چپ و راست درون حکومتی را سامان دادند، شورای نگهبان عموماً جایگاهی برای راستی‌های نظام بوده است. شورای نگهبان اول از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۵ حضور داشت. ترکیب آن و تغییرات

مدام آن جای توجه است. لطف الله صافی گلپایگانی، احمد جنتی، عبدالرحیم ربانی شیرازی (که پس از فوت وی محمدرضا مهدوی کنی جای او را گرفت و بعد در سه ساله دوم محمد مومن جایگزین شد)، محمدرضا مهدوی کنی که از تاریخی به بعد ابوالقاسم خزعلی جای او را گرفت، غلامرضا رضوانی که در سه ساله‌ی دوم جایگاه خود را به محمد محمدی گیلانی تحویل داد و یوسف صانعی که جایگاه را ابتدا به محمدمهدی ربانی املشی تحویل داد و او نیز سه ساله‌ی دوم جایگاه را به محمد امامی کاشانی تحویل

داد. این همه تغییر و تحولات در زمانی است که هنوز اختلافات درون نیروهای وفادار به خمینی علنی نشده است و مجمع روحانیون مبارز از دل جامعه‌ی روحانیت مبارز بیرون نزده است.

دوره‌ی دوم شورای نگهبان که از سال ۶۵ و در رهبری روح الله خمینی آغاز و به سال ۷۱ و رهبری سید علی خامنه‌ای منتهی می‌گردد اما جالب توجه است. این دوره در زمانی بر مسند

می‌نشینند که روح الله خمینی تمام قد از دولت چپ گرای (در فضای جمهوری اسلامی) میرحسین موسوی، نخست وزیر وقت، حمایت می‌کند. اما شورای نگهبان انگار به فضایی برای راست حکومتی بدل شده است که در آن جا قرار بگیرند. در واقع در این جا انگار نوعی تقسیم قدرت در میان جناح‌های درون حکومتی ایجاد شده است. در این دوره محمد محمدی گیلانی دبیر است. اعضا نیز احمد جنتی، محمد امامی کاشانی، محمد مومن قمی،

لطف الله صافی گلپایگانی (که از تیر ۶۷ جایگاه را به محمد یزدی تحویل می‌دهد) و ابوالقاسم خزعلی حضور دارند. در واقع غلبه و اکثریت مطلق (به جز محمد مومن) با راست حکومتی است.

از روابط درون قدرت و برخوردهای میان شورای نگهبان و شخص آقای خمینی خبرهای زیادی به بیرون درز نکرده است. البته با توجه به عدم تطابق سلیقه‌ی سیاسی وی در حمایت از دولت موسوی در برابر سلیقه‌ی سیاسی راست اکثریت شورا می‌توان دریافت که تضادها و درگیری‌هایی وجود داشته است. وی تا جایی در حمایت از دولت موسوی پیش می‌رود که صراحتاً به مخالفانش می‌گوید: "شمایی که نمی‌توانید

یک شهر را اداره کنید، اگر نانوائی یک شهر را به شما بدهند نمی‌توانید اداره‌اش کنید". (۳)

البته این برخوردها تنها به این دوره‌ی شورای نگهبان محدود نمی‌شود. آیت الله خمینی در ۱۱ شهریور سال ۱۳۶۳ در جمع فقها و حقوقدانان شورای نگهبان در ضمن تذکراتی می‌گوید که "روحانیون باید وضعی ارشادی داشته باشند، نه این که بخواهند

در نظم بندی نیروهای سیاسی در عصر آیت الله خمینی، بالاخص در زمانه‌ای که حزب جمهوری اسلامی منحل شد و دو جریان روحانیون مبارز و روحانیت مبارز پا به عرصه گذاشتند و دو بال چپ و راست درون حکومتی را سامان دادند، شورای نگهبان عموماً جایگاهی برای راستی‌های نظام بوده است. شورای نگهبان اول از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۵ حضور داشت. ترکیب آن و تغییرات مدام آن جای توجه است. لطف الله صافی گلپایگانی، احمد جنتی، عبدالرحیم ربانی شیرازی (که پس از فوت وی محمدرضا مهدوی کنی جای او را گرفت و بعد در سه ساله دوم محمد مومن جایگزین شد)، محمدرضا مهدوی کنی که از تاریخی به بعد ابوالقاسم خزعلی جای او را گرفت، غلامرضا رضوانی که در سه ساله‌ی دوم جایگاه خود را به محمد محمدی گیلانی تحویل داد و یوسف صانعی که جایگاه را ابتدا به محمدمهدی ربانی املشی تحویل داد و او نیز سه ساله‌ی دوم جایگاه را به محمد امامی کاشانی تحویل داد. این همه تغییر و تحولات در زمانی است که هنوز اختلافات درون نیروهای وفادار به خمینی علنی نشده است و مجمع روحانیون مبارز از دل جامعه‌ی روحانیت مبارز بیرون نزده است.

حکومت کنند. کاری نباید بکنیم که مردم بگویند این‌ها دستشان به جایی نمی‌رسید، حالا که رسید دیدید این‌طور شدند. استبداد دینی خود تهمتی است که از کنارش نباید گذشت.“

وی هم‌چنین با ذکر این‌که حفظ شورا به عهده‌ی خود اعضای آن است، خطاب به اعضای شورا می‌گوید: ”رفتار شما باید به صورتی باشد که انتزاع نشود که شما در مقابل مجلس و دولت ایستاده‌اید. این‌که شما یکی و مجلس یکی، شما یکی و دولت یکی، ضرر می‌زند.“

بنیانگذار جمهوری اسلامی حتی تا جایی پیش می‌رود که تذکر می‌دهد و از ایشان می‌خواهد که در مسائل اجرایی دخالت نکنند.

آیت الله خمینی حتی در سال ۶۵ و در نامه‌ای خطاب به فقهای شورای نگهبان می‌گوید: ”بعضی از آقایان محترم در مسائلی وارد می‌شوند که موجب وهن شورای نگهبان است. فقهای محترم باید توجه داشته باشند که نباید در مسائلی که مورد درگیری هست، وارد شوند.“

این درگیری در جریان انتخابات دور سوم مجلس شورای اسلامی نیز خود را نشان می‌دهد؛ وقتی چپی‌های درون نظام انتخابات را می‌برند، باز هم شورای نگهبان به دلیل اختلاف سیاسی با برندگان انتخابات در تایید صحت انتخابات تعلل می‌کنند. انتخابات در آخرین ماه‌های جنگ ایران و عراق انجام می‌شود و با توجه به شرایط حساس کشور باز هم شورای نگهبان تعلقات سیاسی خود را در ارجحیت می‌بیند. تا جایی که کار به نامه نگاری میان شخص اول کشور و شورای نگهبان می‌کشد. امامی کاشانی از ”حق قانونی“ و ”وظیفه قانونی“ خود در برابر خمینی سخن می‌گوید و خمینی نیز با نامه نگاری و سرانجام با ذکر نتیجه‌ی بررسی‌های نماینده خود و نمایندگان شورای نگهبان به صحت انتخابات تهران شهادت می‌دهد. اما شورای نگهبان حتی پس از این اعلام نیز در یک متن اداری و با استناد به حرف شخص اول نظام و نه نتایج بررسی‌های خود انتخابات تهران را تأیید می‌کند. (۴)

با مرگ بنیانگذار نظام کفه به سود راست حکومتی چرخش می‌کند. رهبر جدید یکی از آن‌هاست. ترکیب سال‌های بعد شورای نگهبان کاملاً با رهبر نظام هماهنگ است. حدفصل سال‌های ۷۱ تا ۷۷ احمد جنتی (دبیر)، محمد امامی کاشانی، محمد مومن، غلامرضا رضوانی، ابوالقاسم خزعلی و محمد محمدی گیلانی (از سال ۷۳ سید محمود هاشمی شاهرودی) در این شورا حضور دارند. سال‌های ۷۷ تا ۸۳ نیز هم‌چنان جنتی دبیر شورا است. امامی کاشانی از سال ۷۸ جای خود را به رضا استادی داده است. محمد مومن و غلامرضا رضوانی بر سر جای خود هستند. خزعلی نیز از سال ۷۸ جای خود را به حسن طاهری خرم آبادی می‌دهد و شاهرودی هم از همین سال جای خود را به محمد یزدی می‌دهد. سال ۸۳ تا ۸۹، جنتی هم‌چنان دبیر شورا است. مومن و رضوانی در سر جای خود هستند. صادق لاریجانی اما آمده است که جای خود را به هاشمی شاهرودی می‌دهد. محمد حسن قدیری نیز حضور دارد و بعد با محمدرضا مدرسی یزدی جا عوض می‌کند و شیخ محمد یزدی نیز هم‌چنان حضور خود را حفظ کرده است.

سال ۸۹ تا ۹۵، نیز جنتی دبیر شورا است. محمد مومن بر سر جای خود است. رضوانی در فروردین ۹۲ فوت می‌کند و مهدی شب زنده دار جهرمی جایگزین او می‌شود. هاشمی شاهرودی، مدرسی یزدی و یزدی بر سر جای خود هستند.

و سرانجام در دوره‌ی فعلی یعنی از ۹۵ تا ۱۴۰۱، هم‌چنان احمد جنتی در شورای نگهبان بر سر جای خود مانده است. بقیه‌ی اعضا، محمد مومن، شب زنده دار جهرمی، هاشمی شاهرودی، مدرسی یزدی و محمد یزدی هستند.

شورای نگهبان‌های دوران رهبر فعلی، شورای نگهبان‌هایی هستند کاملاً همراه با شخص اول نظام و با کم‌ترین اصطکاک با وی (برخلاف دوران پیشین) به کار خود ادامه می‌دهند و در هر انتخاباتی که اراده‌ی رهبری بر حذف کسی قرار بگیرد، شورای نگهبان مجری آن است.

نظارت شورای نگهبان، استصوابی یا استطلاعی!

یکی از اصلی‌ترین بحث‌ها در شورای نگهبان که منتج به رد

صلاحیت‌های بسیاری از سوی این شورا و تضادهای فراوانی در میان نیروهای سیاسی درون حاکمیت گشته است، مسئله‌ی نوع نظارت این شورا بر انتخابات هاست. در سال ۱۳۷۰ غلامرضا رضوانی، عضو وقت شورا و رئیس هیات مرکزی نظارت این شورا بر انتخابات از شورای نگهبان در باب نوع نظارت این شورا استفسار کرد و محمدی گیلانی دبیر وقت نیز در پاسخ گفت: "نظارت مذکور در اصل ۹۹ قانون اساسی استصوابی است و شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات از جمله تایید و رد صلاحیت کاندیداها می‌شود".

نظارت استصوابی بر مبنای آن‌چه که در پایگاه اطلاع رسانی مجلس خبرگان رهبری و به قلم عباسعلی عمید زنجانی ذکر شده عبارت است از: "نظارتی درون گرا". این بدان معنی است که "در مواردی که نظارت به خود نهاد واگذار شده، آن نهاد، خود در درون خودش عمل نظارت را انجام می‌دهد، و این تفاوت دارد با مواردی که نظارت، درون گرا نیست". خلاصه آن‌که در این نوع نظارت تنها نظر قابل اعمال نظر شورای

نگهبان است و رای هیچ نهادی خارج از این شورا تاثیری بر آن ندارد. "استصواب که واژه‌ای عربی است با واژه‌ی صواب هم ماده (ریشه) است. صواب به معنای "درست" در مقابل "خطا" و استصواب به معنای "صائب دانستن و درست شمردن" است؛ مثل این که گفته شود: این کار صحیح و بی‌اشکال است". (۵)

اما نیروهای چپ پیرو خط امام درون حاکمیت در برابر این نوع تفسیر شورای نگهبان از نظارت موضع سختی گرفتند. ایشان در ابتدا نظارت شورای نگهبان را نه "استصوابی" که "استطلاعی" دانستند. یعنی شورای نگهبان بر مبنای "اطلاع" و با استعمال از

مراجع چهارگانه یعنی "قوه‌ی قضاییه، نیروی انتظامی، ثبت احوال و وزارت اطلاعات" لازم است که نظر بدهد و صدور رای کند. این مسئله و تضاد میان دو نوع نظارت پس از مرگ آیت الله خمینی و در آستانه‌ی انتخابات دور چهارم مجلس شورای اسلامی مطرح شد. و بعد هم با همین نوع نظارت جدید شورای نگهبان به رد صلاحیت گسترده‌ی نامزدهای انتخاباتی چپ حکومتی مبادرت کرد. و از آن زمان بود که نظارت "استصوابی" به ابزاری در دست شورای نگهبان برای رد صلاحیت‌های گسترده در انتخابات‌های

مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری و حتی ریاست جمهوری تبدیل شد. یعنی راست حکومتی صاحب قدرت در تمامی شئون مبادرت به حذف تمام عیار پدر معنوی اصلاح طلبان پسا خرداد ۷۶ یعنی چپ سنتی حکومتی در ایران کرد. انتخابات مجلس چهارم با رونق بسیار کمی برگزار شد. مجلس پنجم اما بخشی از همان راست‌های سابق (بخش تکنوکرات آن) منتقد شدند و کارگزاران سازندگی را با پشتیبانی هاشمی رفسنجانی سامان دادند و انتخابات را بردند. مجلس ششم نیز با اکثریت اصلاح طلب و تحصن

مشهور خود نشان داد که اگر شورای نگهبان کمی با دست باز برخورد کند، نیروهای منتقد امکان حضور در خانه‌ی ملت را پیدا می‌کنند. اما در مجالس هفتم به بعد، شورای نگهبان از تجربه‌ی مجلس ششم درس گرفت و با نظارت استصوابی به حذف کاندیداها مبادرت ورزید. کار البته از مجلس شورا فراتر رفت. هاشمی رفسنجانی، شخصیت دوم نظام در هشت سال ابتدایی رهبری آقای خامنه‌ای، در انتخابات ریاست جمهوری با همین نوع نظارت رد صلاحیت شد. و حتی سید حسن خمینی، نوه‌ی بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی و استاد سطح و خارج فقه در

حوزه‌ی علمیه قم نیز با بهانه‌ی عدم حضور در امتحان اجتهاد و در واقع برای جلوگیری از حضور وی در انتخابات مجلس خبرگان نیز مشمول این رد صلاحیت شد.

شد که با آن بر جمهوری نیم بند قید دار پسا انقلاب ۵۷ نیز مهار بزنند و نظام را از ملکی مشاع به ملکی خصوصی برای فرد یا گروه محدود و مشخصی بدل کنند. این نهاد اما انگار همین حد را نیز کافی ندیده است و اخیراً با طرح مسئله‌ی نظارت مستمر بر نمایندگان مجلس، به دنبال گسترش بیش‌تر هیمنه‌ی خود بر تمامیت کشور است تا همین جمهوریت موجود در قانون اساسی جمهوری اسلامی را نیز در زیر آوار خود خفه کند. باید

حتی سید حسن خمینی، نوه‌ی بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی و استاد سطح و خارج فقه در حوزه‌ی علمیه قم نیز با بهانه‌ی عدم حضور در امتحان اجتهاد و در واقع برای جلوگیری از حضور وی در انتخابات مجلس خبرگان نیز مشمول این رد صلاحیت شد.

مهدی کروبی، دبیر کل سابق مجمع روحانیون مبارز، دبیرکل حزب اعتماد ملی و از رهبران جنبش سبز که امروز در حصر خانگی است در اردی‌بهشت ماه ۱۳۸۸ در مصاحبه با پرس تی در ارتباط با این نوع نظارت می‌گوید: «الان نظارت حالت دخالت آمیز پیدا کرده است بنابراین من از اول مخالف چنین روندی بوده‌ام و الان هم بیش‌تر مخالفم، چون می‌دانستم این

استصوابی که این‌ها شروع کرده‌اند، به تدریج به همین جایی که دید چه می‌شود.

الان هستیم، منتهی خواهد شد.

بالنهایه!

شورای نگهبان قرار بود میراث دار نهادی باشد که حفظ اسلامیت نظام و قوانین آن را ضمانت



عکس از فرارو

منابع:

- ۱- روحانیت، آخوند خراسانی و نهضت مشروطه، مجله‌ی حوزه، شماره‌ی ۶۱، مهر ماه ۱۳۹۰
- ۲- کدیور، محسن، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، نشر نی، تهران، ۱۳۷۶، چاپ هفتم: ۱۳۸۷
- ۳- موسوی خمینی، روح الله، صحیفه‌ی

امام، جلد ۱۹، صفحه‌ی ۶۷، وبسایت آیت الله خمینی

۴- انتظارات و انتقادات امام از شورای نگهبان، مبارزه- رسانه‌ی تحلیلی

خبری دانشجویان خط امام، ۲۹ اردی‌بهشت ماه ۱۳۹۲

۵- نظارت استصوابی و استطلاعی چیست؟، وبسایت اتاق خبر ۲۴، ۴ شهریور ماه ۱۳۹۴

۶- موارد مربوط به قانون اساسی جمهوری اسلامی از وبسایت دیوان عدالت اداری است.

و صیانت می‌کند. این میراث نه تنها در عصر جمهوری اسلامی که ثمره‌ی همین درک در عصر مشروطه و ماقبل آن است. این میراث با دو پیش فرض پا به عرصه‌ی وجود نهاده بود. اول این‌که جامعه‌ی ایران را نه مملکتی متعلق به ایرانیان که مملکتی متعلق به معتقدان به دیانت اسلامی فرض کرده بود و دوم تنها نهاد صاحب صلاحیت برای صیانت از شرعیات و

جمهوری مشروعه و شورای نگهبان قدرت



محمد رهبر

روزنامه نگار

و شیخ کاظم یزدی بود که با قاطعیت حکم حرام و حلال می دادند و مردم را به یاد آخرت بر دنیا می شوراندند و دستشان به تکفیر گرم بود.

شیخ فضل الله با حربیه ی تکفیر می آمد و بنابر غریزه ی قدرتمند حیات که داشت، بویی برد که این مجلس شورا و مشروطه اگر در گام اول مهاری بر شاه بزند، در گام بعدی سراغ روحانیت و سازمان گسترده ی آخوندها می آید که در کنار شاه، حکومتی علی حده دارند.

همین گونه هم بود و یکی از وکلای مجلس اول به نام "فضلی آقا" در همان وقت که شیخ در اعتراض به مشروطه و مشروعه خواه در حرم عبدالعظیم معتکف بود، گفت: "از نُحُوسَت دو ظلم ما به این مجلس رسیدیم. یکی از دیوان-به معنای دولت- یکی از چنین علما. هیچ وقت ما چنین علما را علما نمی دانستیم، حالا هم نمی خواهیم دانست تا حال با ما راه رفتند و ما هم با آن ها راه رفتیم اما بعد از این باید به مردم فهماند که آن ها جزو علما نیستند."

اما ایشان جزو علما بودند و اتفاقاً از ارکان و اکابر. انقلاب مشروطیت در پی بیماری و طبع مسالمت جوی مظفرالدین شاه قاجار و این که دیگر نظام قجری از نظر مدیریت به بن بست رسیده بود، توانست حکم مشروطه را بر گردن شاه گذارد اما نمی توانست چنین قید و بندی را به علما بزند که دم و دستگاهشان هم چنان براه بود.

روحانیت شیعه که از دوران صفویه شاهان را غسل تعمید می داد، با ضعف سلسله ی قجر پس از شکست در جنگ با روسیه عملاً قدرت مهیبی گرفت. قضا و محاکم شرعی رسماً بر عهده ی روحانیان بود. اوقاف و خمس و زکات و تولیت اماکن مقدسه، مالیات مقدسی بودند که روحانیان را از نظر مالی پروار می کرد. از همه بالاتر ریاست معنوی جامعه، چنان قدرتی به روحانیت می داد که می توانست به یک فرمان دربار را فلج سازد و ناصرالدین شاه با آن کبکبه و دبدبه، ضرب شصت بخورد را در قضیه ی تنباکو و

شورای نگهبان در قانون اساسی امروز ایران، حاصل یک عقب نشینی از سوی نمایندگان مجلس شورای ملی پس از انقلاب مشروطیت است از ایده ی دولت مدرن به نفع امتیاز حکومتی روحانیان.

انقلاب مشروطه دو شاخه ی نیرومند داشت که از دو ریشه ی متضاد می آمدند؛ روشنفکران و روحانیان.

روشنفکران مشروطه که از محافل مخفی دوره ی ناصری سر بر کردند و یا از اولین نسل دانش آموختگان فرنگ بودند، نظامی پارلمانیستی مانند انگلستان را پیشنهاد می کردند که در آن شاه نقشی در امور نداشت و بنا بر قانون اساسی مشروطیت، مقام غیر مسئول بود و همه کاره ی امور، مجلس بود و نخست وزیر، نیروی اجرایی مجلس شورای ملی که از سوی طبقات اجتماعی آن دوره انتخاب می شدند (در آن زمان هنوز مجلس به رای مستقیم افراد ملت انتخاب نمی شد).

برای اولین بار نغمه ی روشنفکری در میان مردم شور آفرین بود و جبهه ی روشنفکران مشروطه در جامعه ی اکثرأً بی سواد قجری به واسطه ی نو بودن و بی کارنامگی، هوادار داشت، اما هم چنان مذهب و حوزه و مراجع می توانستند بر روند نهضت مشروطه تأثیری جدی بگذارند و صف مجاهدین مشروطه را بشکنند.

هر چند که مراجع بزرگ آن دوره چون آیات عظام عبدالله مازندرانی و آخوند خراسانی هوادار مشروطه بودند و کتاب تنبیه الامه علامه نائینی، نگاه تازه ی فقه به سیاست بود و مجلس را در دایره ی وکالت و عقد می آورد و به نوعی قرارداد اجتماعی را از فقه شیعه استنباط می کرد، اما آن جنس روحانیت که عوام می فهمیدند نه از جنس کتاب دیرباب تبیه الامه که از قماش فضل الله نوری

حکم نیم سطری میرزای شیرازی چشیده بود.

روحانیت شیعه در ماجرای مشروطه نیز هم در صف هواداران بود و هم در صف معترضان و از هر سو که برنده می‌شد، نهاد روحانی صلابت بیش‌تری می‌گرفت. صف معترضان و هواداران روحانیت با همه‌ی اختلافی که داشتند، قانون اسلام و تفسیر مذهب به رای علما را برتر از قوانین عرفی مجلس می‌دانستند و حداقل این امکان را محتمل می‌دانستند که قانون عرفی در تقابل با حکم شرع و نوامیس الهی قرار گیرد. روحانیان به عنوان یک طبقه‌ی اجتماعی در کنار شاهزادگان و ملاکان و پیشه‌وران، نماینده داشتند

اما با این حال باز هم قانونی که از مجلس شورای ملی می‌گذشت، اسلامی تلقی نمی‌شد و نهاد روحانیت به نوعی می‌خواست تا حق وتویی داشته باشد و در جایگاهی بالاتر از دموکراسی و مجلس بنشیند که نشست. در طرح متمم قانون اساسی در ابتدا صحبتی از نظارت علما بر مجلس نبود و بعدتر به کوشش روحانیان این اصل در قانون اساسی جای گرفت که

۲. وکلای مجلس سمت وکالت مردم را دارند و مختار نیستند آن را به غیر وانهند
۳. اگر نظارتی لازم باشد بایستی علمای هیات نظارت به رای ملت انتخاب شوند.

قانون اساسی مشروطه یازده سال بیش‌تر دوام نداشت و هیات نظارت هم بنابر اختلافات بین علما و این‌که آن پنج نفر باید به رای قاطبه و اکثریت مطلق می‌رسیدند و گویا نرسیدند، یکباری بیش‌تر تشکیل نشد. در همان یکبار هم مرحوم مدرس که از اعضای ناظر بود با نطقی کوبنده راه را بر حق رای زنان بست.

با بر افتادن قاجار و برآمدن رضا شاه پهلوی، استبداد تازه نفس بازگشت و نه از مشروطه و نه از قانون اساسی، نشانی نماند. انقلاب اسلامی ایران با رهبر روحانی و روشن‌فکر ستیزش و قانون اساسی و اصل متری ولایت فقیه در هیچ فقره‌ای پیرو مشروطیت و امتداد آن آزادی خواهی و حرکت به سمت دولت مدرن دموکراتیک نبود؛ الا این‌که این نظارت علما بر مجلس را که به اظطرار در قانون مشروطه آمده بود به اختیار در قانون اساسی جمهوری اسلامی گذاشت.

انقلاب اسلامی ایران با رهبر روحانی و روشن‌فکر ستیزش و قانون اساسی و اصل متری ولایت فقیه در هیچ فقره‌ای پیرو مشروطیت و امتداد آن آزادی خواهی و حرکت به سمت دولت مدرن دموکراتیک نبود؛ الا این‌که این نظارت علما بر مجلس را که به اظطرار در قانون مشروطه آمده بود به اختیار در قانون اساسی جمهوری اسلامی گذاشت. بیراه نیست که بگوییم جمهوری اسلامی، جمهوری مشروعه است و جمهوریتش به چهار میخ روحانیت مصلوب. گذاشت.

بیراه نیست که بگوییم جمهوری اسلامی، جمهوری مشروعه است و جمهوریتش به چهار میخ روحانیت مصلوب. گویا که ولی فقیه با آن اختیارات گسترده‌ی نظارتی و اجرایی و رئیس همیشگی روحانی قوه‌ی قضاییه در اصول قانون اساسی برای مهار رای مردم کافی نبود که شورای نگهبان بر راس مجلس نشسته است.

شورای نگهبان قانون اساسی از همان ابتدا حافظ منافع روحانیت حاکم در جمهوری اسلامی بوده است. قلعه‌ای که بر دروازه‌های ورود به حکومت بنا کردند و تا به امروز هم مجلس و هم انتخابات را از کار انداخته است.

در هر عهده‌ی پنج تن از علمای طراز اول که آشنا با مقتضیات زمان باشند بر قوانین مجلس نظارت کنند.

روش کار هم چنین شد که علمای نجف و قم، بیست نفر را معرفی کنند و از میان ایشان، مجلس پنج نفر را انتخاب کند. اما مجلس اول به سه دلیل عمده با این نظارت مخالف بود. دلایل مخالفت در تاریخ ماند و البته توان مقاومتی در برابر نیروی روحانیت نبود. آن سه دلیل هم‌چنان نیز برقرار است و می‌توان در مخالفت با شورای نگهبان قانون اساسی بر شمرد و آن سه دلیل:

۱. این نظارت مغایر اختیارات قانون‌گذاری مجلس ملی است

اگر هیات نظارت بر مجلس ملی مشروطه را حوزه‌ی علمیه‌ی بیرون از ساخت قدرت، انتخاب می‌کرد و گزینش‌نظر هم به عهده‌ی مجلس بود، در انتخاب روحانیان شورای نگهبان، مجلس شورای اسلامی و حوزه‌های علمیه - اگر به چیزی به عنوان حوزه‌ی علمیه مستقل از قدرت معتقد باشیم - هیچ نقشی ندارند. رهبر جمهوری اسلامی، شش فقیه شورای نگهبان را انتخاب می‌کند و در ۳۷ سال گذشته نیز قاطبه‌ی فقه‌های شورا از قشری‌ترین سطوح روحانیان انتخاب شده‌اند و از این گذشته یکی از با ثبات‌ترین نهادهای جمهوری اسلامی همین شورای نگهبان است و عمر کاری شیخ احمد جنتی دبیر شورای نگهبان، به قاعده‌ی عمر نظام اسلامی است.

در انتخاب شش حقوقدان شورای نگهبان نیز جامعه‌ی حقوقی و وکلای دادگستری هیچ سهمی ندارند. حقوقدانان یکسره از سوی رئیس قوه‌ی قضاییه انتخاب می‌شوند و آش‌کشک خاله است که

رای دادنش به پای مجلس نوشته می‌شود.

با آن فرایند معرفی، حقوقدان دگر اندیشی پایش به شورا نمی‌رسد اما باز هم روح علما مضطرب بوده و بنابر قانون اساسی، مساوات رای برقرار نیست و حقوقدانان حق ورود به نظارت شرعی ندارند و از آن طرف، شیوخ شورا حق اظهار نظر حقوقی دارند.

نظارت شرعی و قانونی بر مجلس تنها وظیفه‌ی شورا نیست بلکه شورای نگهبان نهاد انحصاری تفسیر قانون اساسی نیز هست پس اگر نظارت بر انتخابات را که آن هم در حیطه‌ی اختیارات شورا است، تفسیر استصوابی کند، کسی را یارای اعتراض نیست و بنابر قانون، تفاسیر شورا حتی اگر ماهیت مجلس و انتخابات را بر

باد دهد، جای فرجام خواهی ندارد. شورای نگهبان با این اوصاف که بر شمردیم، یک مشکل فلسفی است. یعنی مادام که به تعارض قانون عرفی و شرع معتقد باشیم و یا این که مساوات در حق رای و تعیین سرنوشت را نپذیریم و روحانیان را تافته‌ی جدا بافته‌ی اجتماع بدانیم، شورای نگهبان پا بر جاست.

عقب نشینی استراتژیک مجلس مشروطه در قبال روحانیان و هفتاد سال بعدش وقوع انقلاب اسلامی و منهدم شدن روشنفکری ایران، کاری کرد که تغییر نظام از مشروطه سلطنتی به جمهوری نیز آزادی انتخابات و تشکیل مجلس ملی را به همراه نداشت.

این روزها بحث از این است که آیا شورای نگهبان می‌تواند نظارتش را بر رفتار نمایندگان گسترش دهد. بی‌رودربایستی باید گفت که شورا با آن اختیارات که در قانون دارد و حق تفسیر قانون اساسی، می‌تواند چنین کاری کند.

مخالفان نظارت استصوابی و تفاسیر شورای نگهبان، باید



بحث را فراتر ببرند و این پرسشگری را آغاز کنند که آیا روحانیان حق ویژه و فهم منحصر به فردی دارند که این‌گونه باید در همه‌ی ارکان حکومت حضور داشته باشند و دیگر این که اصلاً شورای نگهبان چه فایده‌ای در سی و هفت سال گذشته داشته است و آیا ضرورتی بر حفظ چنین شورایی هست. چنین پرسش‌هایی تا ولایت فقیه و نسبت حکومت و دین نیز می‌رود.

زمین گیر شدن حکومت و مدیریت در ایران، چاره جویان را وا می‌دارد تا پرسش‌های اساسی و پاسخ‌های عملی مطرح سازند و گر نه چه بخواهیم و چه نخواهیم مزاج روحانیان و شیوه‌ی شورای نگهبان پیشروی است.

شورای نگهبان و تحول اقتدارگرایی رقابتی در ایران



علی اصغر رمضانپور

روزنامه نگار

از زمانی که ساموئل هانتینگتون در سال ۱۹۹۱ نظریه‌ی موج سوم دموکراسی را مطرح کرد، مسئله‌ی ایران و نمونه شناسی آن در موج برآمدن و برگشت دموکراسی، نمونه‌ای پیچیده بوده است. نظریه‌ی موج سوم بر برآمدن ۳۰ دموکراسی تازه در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۰ استوار بود که باعث شد تعداد دموکراسی‌های جهان به دو برابر برسد. هانتینگتون بر ۵ عامل به

دموکراسی نیز به عنوان وضعیت خاصی نگاه کند که مانع تحقق موج جهانی دموکراسی طلبی شده است. مطالعات بعدی درباره‌ی موج سوم دموکراسی توجه بیش‌تری به عوامل و شرایط سیاسی و اقتصادی و نهادی نشان داده‌اند که در هر کشور بر برآمدن و تثبیت دموکراسی یا برگشت از دموکراسی و در نهایت شکل‌گیری دوباره‌ی رژیم‌های اقتدارگرا موثر بوده‌اند. به تعبیر دیگر مطالعات صورت گرفته در اوایل قرن بیست و یکم بیش‌تر به وقوع همزمان

بر اساس مدل هانتینگتون، ایران نمونه‌ای از بازگشت به یک رژیم اقتدارگرایی مبتنی بر بنیادگرایی مذهبی بود. اما مطالعات بعدی نشان داد که همزمان با تحولات جهانی در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۸ شرایط در ایران به موازات تحول جهانی دگرگون شده است.

عنوان عوامل جهانی در موج سوم دموکراسی تاکید کرد: عمیق‌تر شدن بحران مشروعیت در رژیم‌های اقتدارگرا، رشد اقتصاد جهانی در دهه‌ی ۶۰ میلادی و افزایش استانداردهای زندگی، بحران در اقتدار کلیسای کاتولیک و ظهور جنبش‌های مسیحی که خواهان دموکراتیزاسیون بودند، تغییر در سیاست قدرت‌های جهانی مانند آمریکا و شوروی و در نهایت اثر هم افزایی (یا به قول هانتینگتون حرکت گلوله‌ی برفی) که سبب

شد تا الگوهایی از دموکراتیزاسیون در سطح جهان از یکدیگر تاثیر بگیرند. تاکید خوشبینانه‌ی هانتینگتون بر عوامل جهانی که به برآمدن دموکراسی‌ها منجر می‌شد، سبب شد تا طرفداران لیبرال

دموکراسی توجه کم‌تری به عوامل داخلی موثر در برآمدن و افول دموکراسی‌ها نشان دهند و امیدوار باشند که امواج دموکراسی آفرین جهانی، یکی پس از دیگری فرا برسد. هانتینگتون در ارزیابی‌های خود به عواملی که سبب برگشت در امواج



ساموئل هانتینگتون - عکس از هاروارد کریمنسن

دموکراسی توجه کم‌تری به عوامل داخلی موثر در برآمدن و افول دموکراسی‌ها نشان دهند و امیدوار باشند که امواج دموکراسی آفرین جهانی، یکی پس از دیگری فرا برسد. هانتینگتون در ارزیابی‌های خود به عواملی که سبب برگشت در امواج

دموکراسی نیز به عنوان وضعیت خاصی نگاه کند که مانع تحقق موج جهانی دموکراسی طلبی شده است. مطالعات بعدی درباره‌ی موج سوم دموکراسی توجه بیش‌تری به عوامل و شرایط سیاسی و اقتصادی و نهادی نشان داده‌اند که در هر کشور بر برآمدن و تثبیت دموکراسی یا برگشت از دموکراسی و در نهایت شکل‌گیری دوباره‌ی رژیم‌های اقتدارگرا موثر بوده‌اند. به تعبیر دیگر مطالعات صورت گرفته در اوایل قرن بیست و یکم بیش‌تر به وقوع همزمان

دموکراسی نیز به عنوان وضعیت خاصی نگاه کند که مانع تحقق موج جهانی دموکراسی طلبی می‌شد، توجه کرده بود. اما رهیافت او در جهانی دیدن موج دموکراسی سازی سبب می‌شود تا به عوامل بازگشت از

جهت متفاوت بوده است: تحولاتی که نشانه‌های تثبیت ایران در موقعیت یک رژیم اقتدارگرا و بنیادگرایی مذهبی به شمار می‌رود و تحولاتی که نشانه‌ی تلاش برای حفظ برخی از نهادها و ارزش‌های دموکراتیک بوده است. بر این اساس نظریه‌های تازه‌تری مطرح شد که ایران را به عنوان نمونه‌ای از یک رژیم اقتدارگرایی رقابتی می‌دید. در رژیم‌های اقتدارگرایی رقابتی با وجود آن که نمی‌توان از وجود دموکراسی به معنای دقیق سخن گفت، اما نهادهای شدن رقابت جناح‌های سیاسی در قالب نهادهایی که میراث تحول‌های دموکراتیک در گذشته هستند، نشانه‌هایی از

نوعی رقابت بر اساس روش‌های انتخابی را حفظ کرده است. در مطالعات تازه، سه روند متمایز در بازگشت از دموکراسی دیده شده است: بازگشت ناشی از رقابت میان نخبگان حاکم، شورش عمومی علیه دموکراسی‌های ضعیف یا دولت‌های دموکراتیکی که از عهده‌ی حل بحران‌های اقتصادی بر نمی‌آیند و درگیری میان طبقات خارج از قدرت و نخبگان حاکم بر سر توزیع منافع اقتصادی که رقابت توزیعی نامیده می‌شود. (۱) در این مطالعات به نقش آن دسته نهادهای سیاسی توجه شده

است که نقش محوری را در بازگشت از دموکراسی و پیمودن راه تحقق اقتدارگرایی ایفا می‌کنند.

شورای نگهبان به مثابه محور مدیریت رقابت نخبگان حاکم بر اساس مدل سازی‌هایی که برای بازگشت از دموکراسی شده است، می‌توان مورد ایران را نوعی بازگشت بر اساس رقابت میان نخبگان حاکم دانست. نخبگانی که برای پرهیز از وارد شدن خلل در قدرت خود نهادهای سیاسی و امنیتی را ایجاد کردند که از آنان در برابر امواج تغییرات دموکراتیک محافظت کند. در میان این نهادها، مهم‌ترین نهادی که توسط این نخبگان حاکم شکل گرفت، شورای نگهبان بود. شورای نگهبان در انتخابات مجلس

اول و دوم حاصل ائتلاف همه‌ی نیروهای حامی آیت الله خمینی و عاملی برای جلوگیری از حضور نیروهای متمایل به چپ، لیبرال‌ها و ملی مذهبی‌ها و حتی برخی از نیروهای مذهبی در مجلس و بهره برداری آنان از نهادهای انتخابی بود. اما از مجلس سوم به بعد شورای نگهبان نقش مدیریت رقابت میان جناح‌های اصلی در میان نخبگان حاکم را ایفا کرد. نقشی که عملاً تا زمان انتخابات مجلس و خبرگان در سال ۱۳۹۵ ادامه یافت. از این منظر می‌توان شورای نگهبان را محور اصلی مدیریت رقابت میان نخبگان حاکم در رژیم اقتدارگرایی ایران

می‌توان شورای نگهبان را محور اصلی مدیریت رقابت میان نخبگان حاکم در رژیم اقتدارگرایی ایران دانست. مدیریت رقابت میان نخبگان توسط شورای نگهبان همواره تحت تاثیر تحولات فرهنگی و اجتماعی در جامعه‌ی ایران و نوع عملکرد جناح‌هایی بوده است که به شکل رسمی و قانونی در رقابت سیاسی در درون رژیم حضور داشته‌اند. شورای نگهبان بر اساس این تحولات با تثبیت حق رسمی نظارت استصوابی برای خود و از طریق مکانیزم‌های رد صلاحیت‌ها و تایید یا رد سلامت انتخابات، عملاً نوعی مهندسی انتخاباتی را اعمال کرده است.

دانست. مدیریت رقابت میان نخبگان توسط شورای نگهبان همواره تحت تاثیر تحولات فرهنگی و اجتماعی در جامعه‌ی ایران و نوع عملکرد جناح‌هایی بوده است که به شکل رسمی و قانونی در رقابت سیاسی در درون رژیم حضور داشته‌اند. شورای نگهبان بر اساس این تحولات با تثبیت حق رسمی نظارت استصوابی برای خود و از طریق مکانیزم‌های رد صلاحیت‌ها و تایید یا رد سلامت انتخابات، عملاً نوعی مهندسی انتخاباتی را اعمال کرده است.

تحول در موقعیت شورای نگهبان تاکنون سه مرحله را پشت سر نهاده است. در مرحله‌ی اول شورای نگهبان بیش‌تر منتقدان جناح‌های اصلی قدرت را حذف می‌کرد. در مرحله‌ی دوم -یعنی از زمان انتخابات مجلس سوم در سال ۱۳۶۷ و مطرح شدن مسئله‌ی نظارت استصوابی-، شورای نگهبان به محل اصلی رقابت دو جناح غالب با یکدیگر تبدیل شد و به تدریج تحت حاکمیت اصولگرایان و محافظه کاران قرار گرفت. در مرحله‌ی سوم -یعنی از زمان برگزاری انتخابات مجلس هفتم در سال ۱۳۸۲-، شورای نگهبان با هدایت علی خامنه‌ای عملاً وارد مهندسی تمام عیار انتخابات شد و از نظر سازمانی و عملیاتی دارای تشکیلات گسترده‌ای شد. در این زمان

کرده است. عباسعلی کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان در شرح ماده‌ی ۱۳ ابلاغیه گفته است "براساس نظارت استصوابی شورای نگهبان، شورا این نظارت را در دوره‌ی چهار ساله‌ی فرد

دارد، ولی آن چه که اجرا می‌شد این بود که اختیارات شورای نگهبان تا زمان تصویب اعتبارنامه‌ی منتخبین بود. اما هم‌اکنون در بند ۱۳ امر جامعی در نظر گرفته شده و بر لزوم نظارت بر انجام وظیفه‌ی نمایندگان تاکید شده است که در قوانین انتخاباتی به این موارد اشاره نشده بود، ولی بند ۱۳ سیاست‌های کلی به این امر تاکید کرده و ضرورت استمرار نظارت بر شرایط و حسن اجرای وظایف نمایندگان در این بند ذکر شده است". این که این استنباط تا

چه حد با قانون اساسی جمهوری اسلامی و دیگر قوانین هماهنگی دارد بحثی حقوقی است. اما معنای سیاسی این سخن آن است

که
شورای
نگهبان
موقعیت
تازه‌ای
برای
خود
ترسیم
می‌کند.
موقعیت
تازه‌ی
شورای
نگهبان
را باید
نتیجه‌ی

شورای نگهبان، و به ویژه دبیر آن احمد جنتی، عملاً سخنگوی حاکمیت شد و نقش هماهنگ کننده‌ی اصولگرایان و تندروها را بازی کرد.

با ابلاغ سیاست‌های کلی انتخابات در مهر ۱۳۹۵ توسط علی خامنه‌ای، به نظر می‌رسد شورای نگهبان وارد مرحله‌ی تازه‌ای شده است که گسترش نظارت آن بر عملکرد نمایندگان مجلس پس از تایید اعتبارنامه‌ی نمایندگان، نخستین نشانه‌ی آن است.

با ابلاغ سیاست‌های کلی انتخابات در مهر ۱۳۹۵ توسط علی خامنه‌ای، به نظر می‌رسد شورای نگهبان وارد مرحله‌ی تازه‌ای شده است که گسترش نظارت آن بر عملکرد نمایندگان مجلس پس از تایید اعتبارنامه‌ی نمایندگان، نخستین نشانه‌ی آن است. چهره‌هایی مانند علی مطهری و برخی از حقوقدانان به درستی استدلال کرده‌اند که قوانین کشور مغایر با تعمیم حق نظارت شورای نگهبان بر نمایندگان در زمان انجام مسئولیت نمایندگی است. اما به

نظر می‌رسد ماده‌ی ۱۳ ابلاغیه سیاست‌های کلی انتخابات، این امکان را مورد اشاره قرار داده است. به همین دلیل است که

سخنگوی
شورای
نگهبان
پس از
انتشار
این
ابلاغیه
صراحتاً به
ضرورت
نظارت
شورای
نگهبان
بر
نمایندگان
مجلس
اشاره



دو فرآیند مرتبط با یکدیگر در چارچوب رقابت‌های درون حکومت در صحنه‌ی سیاست ایران دانست: اول آن که با وجود اعمال نظارت استصوابی و حتی تلاش برای مهندسی انتخابات، شورای نگهبان در تحقق اهداف خود کاملاً موفق نبوده است. مواردی مانند اعتراض به تقلب انتخاباتی در سال ۱۳۸۸ و شکست کامل

با وجود اعمال نظارت استصوابی و حتی تلاش برای مهندسی انتخابات، شورای نگهبان در تحقق اهداف خود کاملاً موفق نبوده است. مواردی مانند اعتراض به تقلب انتخاباتی در سال ۱۳۸۸ و شکست کامل اصولگرایان در انتخابات مجلس و خبرگان رهبری در سال ۱۳۹۵ در تهران را می‌توان نمونه‌هایی از مشکلاتی دانست که شورای نگهبان با آن روبه‌رو بوده است. روند دوم ادامه‌ی رقابت برخی از نیروهای سیاسی متکی به نهادهای انتخابی با نهادهای زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی است که هم‌چنان ادامه یافته است.

اصولگرایان در انتخابات مجلس و خبرگان رهبری در سال ۱۳۹۵ در تهران را می‌توان نمونه‌هایی از مشکلاتی دانست که شورای نگهبان با آن روبه‌رو بوده است. روند دوم ادامه‌ی رقابت برخی از نیروهای سیاسی متکی به نهادهای انتخابی با نهادهای زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی است که هم‌چنان ادامه یافته است. هدف از دادن موقعیت تازه و افزایش قدرت شورای نگهبان آن است که این نهاد بتواند به طور مستمر و نه فقط در زمان انتخابات به نظارت بر عملکرد جناح‌ها و آن دسته از نیروهای سیاسی بپردازد که از اجازه‌ی فعالیت رسمی و علنی در حکومت برخوردار هستند. تحول اخیر در موقعیت شورای نگهبان بخشی از یک برنامه‌ی سیاسی بزرگ‌تر در حاکمیت ایران است که از سوی علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی و هم‌پیمانان سیاسی او دنبال می‌شود: در چارچوب این برنامه رابطه‌ی نزدیک‌تری میان سه نهاد عمده‌ی تحت حمایت آقای خامنه‌ای یعنی شورای نگهبان،

خبرگان رهبری و قوه‌ی قضاییه برقرار می‌شود؛ به طوری که هر سه نهاد استراتژی‌های مشترکی را با هماهنگی بیش‌تر دنبال می‌کنند. برنامه‌ی مشترکی که نوعی زمینه‌سازی برای حفظ همبستگی نهادهای حاکم در زمان بروز بحران تعیین جانشین برای رهبر جمهوری اسلامی است که احتمال آن هر سال افزایش می‌یابد. در این برنامه‌ی تازه، کنترل نیروهایی سیاسی مانند برخی از نمایندگان مجلس و روحانیون و چهره‌های سیاسی، اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند. به این ترتیب شورای نگهبان در ادامه‌ی نقش سیاسی خود در مقابله با امواج دموکراسی‌خواهی در ایران، این بار در موقعیتی قرار گرفته است که هدف پایان دادن به رقابت‌های موجود در درون رژیم را دنبال می‌کند. موفقیت در رسیدن به این هدف به معنای آن است که ماهیت رژیم حاکم بر ایران از یک نظام اقتدارگرایی رقابتی به سوی یک نظام اقتدارگرایی تمام عیار دگرگون می‌شود.

شورای نگهبان در ادامه‌ی نقش سیاسی خود در مقابله با امواج دموکراسی‌خواهی در ایران، این بار در موقعیتی قرار گرفته است که هدف پایان دادن به رقابت‌های موجود در درون رژیم را دنبال می‌کند. موفقیت در رسیدن به این هدف به معنای آن است که ماهیت رژیم حاکم بر ایران از یک نظام اقتدارگرایی رقابتی به سوی یک نظام اقتدارگرایی تمام عیار دگرگون می‌شود.

توضیح:

۱- برای شرحی درباره‌ی مطالعه سیر دموکراسی‌های پدید آمده در موج سوم دموکراسی و روندهای بازگشت نگاه کنید به: Dictators and Democrats: Masses, Elites, and Regime Change Stephan Haggard & Robert R. Kaufman Princeton University Press 2016

علی اکبر موسوی خوئینی: نظارت مستمر بر نمایندگان شرم آور است



گفتگو از مرتضی هامونیان

علی‌رغم همه‌ی فیلترهایی که پیش از انتخابات گذاشته‌اند و بودجه‌های زیادی که صرف مواردی مانند تشکیل دفاتر بسیار کرده‌اند، تا اگر کاندیدایی ذره‌ای بوی انتقاد داد، او را رد کنند، افرادی به مجلس راه پیدا کرده باشند که به هر حال چنین ویژگی‌هایی داشته باشند. حتی ممکن است این افراد از خواستگاه‌های دیگری از جمله اصولگرایی آمده باشند و بعداً با توجه به اطلاعاتی که به دست می‌آوردند، وجدانشان آگاه شده و بخواهند با آن مسیرهای غلطی که در حوزه‌های مدیریتی کشور وجود دارد، مخالفت کنند. مثال روشن آن، علی مطهری است. کسی که حتی با وجود نزدیکی و حمایت اصلاح طلبان از وی در دوره‌ی اخیر، به روشنی می‌گوید از منظر اصولگرایی مسائل را پیگیری می‌کند و از خواستگاه اصولگرایی می‌آید. اولین دوره‌ای که آقای علی مطهری به مجلس آمد، شاید کم‌تر کسی فکر می‌کرد که فرزند آیت الله مطهری، ایدئولوگ انقلاب، چنین عملکردی داشته باشد. این مسئله، شبیه مشکلی است که با بسیاری از نمایندگان مجلس ششم، از جمله بنده‌ی حقیر داشتند. ما مطالبی را در آن سال‌ها مطرح می‌کردیم که آن‌ها این مطالب را به این که ما یک عده اصلاح طلب هستیم، نسبت می‌دادند. از آقای مطهری هم، چنین برخوردهایی در قدیم بعید بود. اما در حال حاضر مشخص شده که فردی هست که استقلال رای دارد. افراد دیگری هم در حال اضافه شدن به این دسته از نمایندگان هستند؛ به مانند آقای [محمود] صادقی. طبق اطلاعاتی که بنده دارم، از بین افرادی که بعد از فیلترهای گسترده، ته لیست باقی مانده بودند -و به قولی شهید نشده بودند- و اصلاح طلبان از بین

علی اکبر موسوی خوئینی، فعال سابق دانشجویی، نماینده‌ی مجلس ششم و دبیرکل پیشین سازمان دانش آموختگان ایران اسلامی، ادوار تحکیم وحدت است. وی در دوران نمایندگی، بارها با نطق‌های خود در مجلس ششم به طرح مطالبات عمومی پرداخت و البته تاوان آن سخنان و فعالیت‌ها را با بازداشت طولانی مدت پرداخت. وکیل وی محمد شریف در همان زمان اعلام کرد که "اتهامات منتسب به موسوی مرتبط با مصاحبه‌هایی بوده است که او در دوران نمایندگی مجلس بر اساس حقوق ناشی از اصل ۸۴ قانون اساسی ایران با رسانه‌های مختلف انجام داده است".

با این نماینده‌ی سابق مجلس و فعال سیاسی در ارتباط با مسئله‌ی نظارت مستمر شورای نگهبان بر ساکنان بهارستان به گفتگو نشستیم. موسوی در این گفتگو با ارائه‌ی شرحی از وظایف شورای نگهبان در حوزه‌ی نظارت، این نوع نظارت جدید را "فاجعه"، "شرم آور" و "پاشیدن شن و ماسه بر سر و صورت دموکراسی نیم بند و انتخاباتی" کشور دانست.

وی هم‌چنین با بررسی دلایل طرح این نوع نظارت، آن را مرتبط با فضای سیاسی کشور عنوان کرد و افزود که "تغییراتی که در آرایش سیاسی کشور بعد از سال ۸۸ رخ داده، شورای نگهبان را به این نقطه رسانده است".

مشروح مصاحبه‌ی خط صلح با این نماینده‌ی سابق مجلس شورای اسلامی ایران و فعال سیاسی ساکن ایالات متحده‌ی امریکا را در ذیل می‌خوانیم.

تحلیل شما از این که شورای نگهبان به دنبال نظارت

مستمر بر نمایندگان مجلس است، چیست؟

خط صلح

فکر می‌کنم دلیل اصلی، ترس شورای نگهبان از بروز و ظهور نیروهایی است که در قدیم ناشناخته و اخیراً شناخته شده‌تر و در میان نمایندگان مجلس هستند. شورای نگهبان می‌ترسد که

همین افراد، لیستشان را انتخاب کردند، افراد زیادی هستند که رای اکثریت را از تهران و شهرهای بزرگ آوردند و به مجلس راه پیدا کرده‌اند که با خصلت‌ها، تخصص‌ها و بک گراند‌های متفاوت خودشان کم و بیش همان ویژگی‌ها را دارند. بر این اساس، اگر اوضاع به همین منوال پیش رود، شاید به سال دوم هم نرسد که شبیه همان مشکلی که با مجلس ششم پیدا کردند، با این افراد هم پیش بیاید. بنابراین شورای نگهبان می‌خواهد پیشاپیش هشدار می‌بنی بر این که برای دور بعد کاملاً زیر نظر ما قرار دارید،

به این نمایندگان بدهد و در واقع آن‌ها را بترسانند.

اصح آیا این مسائلی که در خصوص نظارت مستمر مطرح شده است، فقط در حد هشدار جهت عدم تایید صلاحیت احتمالی در دور بعد قلمداد می‌کنید؟

ببینید، در حال حاضر نیز تا حدی می‌توانند، پیشروی کنند. تلاش هم کرده‌اند که این پیشروی را داشته باشند اما از آن جایی که بخش اصولگرایی میانه‌روی مجلس، یعنی آقای علی لاریجانی هم چراغ سبزی نشان نداده

است، مجموعاً شورای نگهبان هم کمی متوقف شده و سنگرش را پایین آورده است و فعلاً در حد تهدید و تحت عنوان طرح موضوع مسئله را پیش می‌برد. در غیر این صورت ممکن بود پیشروی هم داشته باشند.

اصح هدف و خواست شورای نگهبان از نظارت مستمر بر نمایندگان چیست و آیا این مسئله -ولو به اشکال مشابه-، مسبوق به سابقه هم بوده است؟

آن‌ها بحثشان این است که دایره‌ی نظارت و رد صلاحیت نمایندگان را حتی به دوره‌ی فعلی نمایندگی آنان تسری دهند. یعنی همین چهار سالی که نماینده هستند، هر لحظه شورای نگهبان به گمان این که نماینده‌ای پتانسیل این را دارد که

انتقادهایی کند و حرکت‌هایی داشته باشد -که مجموعه‌ای از بخش‌های خاص قسمت تندروی کشور با آن مخالف هستند-، اراده کرده و آن‌ها را رد صلاحیت کند. این مسئله فاجعه است و پاشیدن شن و ماسه بر سر و صورت دموکراسی نیم‌بند و انتخاباتی است که ما در کشورمان داریم. اگر چنین چیزی اتفاق بیفتد، بسیار تاسف‌بار خواهد بود و صد در صد خلاف اصول صریح قانون اساسی از جمله اصل ۸۶ همین قانون است. آن جایی که در این اصل می‌گوید نمایندگان آزاد هستند و کسی نمی‌تواند آن‌ها را توقیف و

تعقیب کند. این مسئله حتی از این هم بدتر است؛ چرا که یک نماینده را از اصالت و موجودیت خودش، که نمایندگی از طرف مردم به واسطه‌ی رای گرفته شده از مردم است، دور می‌کند.

در دوره‌ی مجلس ششم، نمایندگان را تحت تعقیب قرار می‌دادند. اما این مسئله بسیار بدتر از این تحت تعقیب قرار دادن‌ها هم خواهد بود. در آن زمان و در دوره‌ی آقای شاهرودی (در قوه‌ی قضاییه)، مواردی بود که به شکل غیرقانونی نمایندگان را احضار یا بازداشت کردند. منجمله مورد آقای لقمانیان، نماینده‌ی مردم همدان و یا خود

بنده که البته ما با حمایت و پشتیبانی آقای کروبی، [در زمان احضار] نرفتیم و نهایتاً آن‌ها نتوانستند خیلی جلو بیایند. اما به هر حال در آن زمان سعی می‌کردند از ابزار تحت تعقیب قرار دادن و [برخورد توسط] قوه‌ی قضاییه، به شکل غیرقانونی، استفاده کنند. بنده در دوره‌ی نمایندگی‌ام در هیچ زمانی در هیچ دادگاهی حاضر نشدم. چون این مسئله کاملاً غیرقانونی بود و خوشبختانه همان طور که اشاره کردم، هیات رئیسه از ما حمایت کرد. اما به هر حال شاه بیت این چیزی که می‌خواهند اضافه کنند، همین است که نظارت به دوران نمایندگی هم تسری پیدا کند.

اصح در حال حاضر و طبق قوانین جمهوری اسلامی، شورای نگهبان مجاز است بر چه حوزه‌هایی نظارت داشته باشد؟

محکوم شده است. یا وزارت اطلاعات اعلام کند که ایشان به جاسوسی متهم شده و این مسئله اثبات شده است. چرا که صرف این که حتی وزارت اطلاعات اعلام کند که این فرد از نظر ما متهم به جاسوسی بوده هم، طبق قانون پذیرفته نیست و آن فرد باید در دادگاهی صالح، محکوم شده باشد. به هر حال مستندات حقوقی و مدارکشان را باید ارسال کنند و بر اساس آن شورای نگهبان باید ببیند که

هیات‌های اجرایی درست عمل کردند، یا خیر. آن‌ها بر این اساس می‌توانند نتیجه‌ی تایید صلاحیت نمایندگان را نهایی کنند. در پروسه‌ی انتخابات هم که اگر تقلبی صورت گرفته باشد، می‌تواند طبق اختیاراتی که قانون به



شده، درست رد شده و طبق قوانین بوده یا خیر و آن را می‌تواند برگرداند به سمتی که نهایتاً شورای نگهبان، نظر نهایی را بدهد. این چیزی است که در حال حاضر در قانون وجود دارد. اما باید در نظر داشت که در دوران ماضی

و بعد از فوت بنیانگذار جمهوری اسلامی، شورای نگهبان از

دایره‌ی اختیارات و حد مجازشان فراتر رفتند و از خط قرمزها تخطی کردند و خیلی جاها نظر شخصی و سیاسی خودشان را دادند. از جمله هرگز به بنده دلیل مشخصی ارائه ندادند که مثلاً طبق فلان بند، بنده مجاز نیستم دوباره کاندیدای نمایندگی مجلس شوم که این مسئله خلاف قانون است.

بر مبنای دایره‌ی اختیارات قانونی، بایستی به مجمع تشخیص مصلحت بروم و بنا بر یکی از موارد قانونی که اختیارات شورای نگهبان و هیات اجرایی آن‌جا مشخص شده، از نهادهای ضابط و مراجع چهارگانه استعلام بگیرند. مثلاً فرض کنید که اگر کسی مرتکب جرمی شده، جنایتی کرده و یا به اصطلاح فساد بارزی که لغو کننده‌ی کاندیداتوری او باشد انجام داده است، باید مستندات این‌ها را داشته باشند. این مسئله مستلزم این است که قوه‌ی قضاییه اعلام کند که این فرد مثلاً دزدی کرده است و این هم حکم دادگاه اوست. مثلاً نیروی انتظامی نوشته باشد که طبق این برگه ایشان جرم مرتکب شده بوده و ما او را به دادگاه فرستادیم و

آن‌ها داده است، عمل کنند.

جناب آقای موسوی، به نظر شما چه اتفاقی روی داده

خط

که شورای نگهبان در حال حاضر به تعبیر جدیدی از

نظارت رسیده است؟

تغییراتی که در آرایش سیاسی کشور بعد از سال ۸۸ رخ داده، شورای نگهبان را به این نقطه رسانده است. همان طور که گفتم، به نظر می‌آید دلیل اصلی آن این است که به رغم این که دایره‌ی تایید صلاحیت‌ها را خیلی تنگ و جناحی کرده‌اند، باز هم در بعضی مجالس، دیده‌اند که به یکباره افرادی بروز کردند که مطابق میلشان رفتار نکردند. در واقع به این مسئله توجه نکردند که مهم این نیست که فردی صرفاً مارک اصولگرایی، اصلاح طلبی و یا مستقل داشته باشد؛ همه‌ی این‌ها انسان هستند و بایستی پاسخگوی رای مردم باشند و در پروسه‌ی نمایندگی‌شان ممکن است اطلاعاتی به آن‌ها برسد و یا در موقعیت‌هایی قرار بگیرند که دیگر از یک مرحله‌ای به بعد، نتوانند تحمل کنند و اقداماتی انجام دهند. حتی ممکن است این افراد سخنور خوبی

نباشند و یا از عواقب سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌های خود هراس داشته باشند، اما آدم‌های با شرافتی باشند که در تخصص خود، شرف را حفظ کنند. مثلاً اگر فردی پزشک است و به کمیسیون بهداشت رفت، وقتی در آن‌جا تخلفی صورت گرفت، طبق سوگند پزشکی خود، بایستد و حرف خودش را بزند. یا مثلاً طبق اختیارات مجلس، وزیری را به مجلس بکشاند، و دنبال تنبیهاتی باشد که باید صورت بگیرد.

بنابراین آقایان دیدند که در این روند، همه‌ی سخت‌گیری‌ها باز هم به طور کامل نتیجه بخش نبوده است. حتی در داخل جبهه‌ی پایداری هم، اگر شما مقداری افراد را رها کنید و به آن‌ها موقعیتی بدهید، می‌بینند که به عنوان نماینده‌ی مجلس - که اسمشان همه

جا هم هست-، جایگاهی دارند و چرا باید از صبح تا شب، چشم و گوش بسته تابع یک نفر از بالا باشند. همان‌ها با این که زمانی مورد حمایت برخی افراد در قدرت بوده‌اند، اما ممکن است در موقعیت‌هایی قرار بگیرد که پای وجدانشان در میان بیاید و یا از طرف افراد جامعه تحت فشار قرار گیرند. هم‌چنین به این مسئله واقف شوند که کسانی که بر یک سری از مسائل چشم پوشی کردند و فقط توجیه‌کننده‌ی کارهای نادرست و تابع نهادهای خاص و قدرتمند و ویژه بودند، عواقب بدی

داشتند. شورای نگهبان خیلی نگران شده است و تنها راه پیش روی خود را این دیده است که همین الان چنین طرحی را ارائه دهد و بگوید در همین چهار سال هم باید چکشی بالای سر نمایندگان قرار گیرد که اگر قرار باشد تکانی بخورند، نگذاریم به فعالیت و زندگی‌شان ادامه دهند؛ بلکه تاثیری روی دیگران بگذارد. شمشیر داموکلس را بالا می‌برند تا اگر واقعاً فردی جدی بود و خود را نماینده‌ی مردم می‌دانست، حتی به دور بعد هم نرسد

که قرار باشد در آن زمان رد صلاحیت شود. چرا که در شرایط پیشین، به هر حال نمایندگان انتخاب می‌کردند و ممکن بود تصمیم بگیرند در همان مدت چهار سال، به واقع کارهایی را انجام دهند.

شما از مراجع چهارگانه نام بردید. این مراجع عموماً منبع ارجاع برای نظارتی است که به نظارت استصوابی معروف است. از دهه‌ی هفتاد به بعد، بنا به اعلام دبیر وقت شورا، نظارت شورای نگهبان نظارت استصوابی تعیین شده است. به نظر شما ارتباط این فهم جدید از نظارت شورای نگهبان بر مجلس نشینان با مسئله‌ی "نظارت استصوابی" چیست؟

هیچ رابطه‌ای بین این دو وجود ندارد و این پروپوزال [سیاست‌های کلی انتخابات] حتی نقض‌کننده‌ی همان نظارت استصوابی است.

آن نوع نظارت حداقل اجازه می‌دهد که فردی که نماینده شده و سوگند خورده و اعتبار نامه‌اش تایید شده، نماینده بماند. چهار سال بعد را در نظر می‌گیرد که اگر همان نماینده از نظر خودش (که همان هم خلاف است) دست از پا خطا کرد، مجدداً تاییدش نکنند. ولی این‌جا پا را فراتر می‌گذارند و می‌گویند که اگر فردی رای آورده، سوگند یاد کرده و اعتبار نامه‌اش هم در مجلس تایید شده است، باز هم ما می‌توانیم هر لحظه و قبل از انتهای چهار سال نمایندگی‌اش، ردش کنیم. در واقع یک ادعای من درآوردی جدید است و فقط با زور مطرحش کردند

حتی در داخل جبهه‌ی پایداری هم، اگر شما مقداری افراد را رها کنید و به آن‌ها موقعیتی بدهید، می‌بینند که به عنوان نماینده‌ی مجلس - که اسمشان همه جا هم هست-، جایگاهی دارند و چرا باید از صبح تا شب، چشم و گوش بسته تابع یک نفر از بالا باشند. همان‌ها با این که زمانی مورد حمایت برخی افراد در قدرت بوده‌اند، اما ممکن است در موقعیت‌هایی قرار بگیرد که پای وجدانشان در میان بیاید و یا از طرف افراد جامعه تحت فشار قرار گیرند. هم‌چنین به این مسئله واقف شوند که کسانی که بر یک سری از مسائل چشم پوشی کردند و فقط توجیه‌کننده‌ی کارهای نادرست و تابع نهادهای خاص و قدرتمند و ویژه بودند، عواقب بدی داشتند.

که با توجه به حمایت‌هایی که از برخی مراکز قدرت دارند، بلکه آن را جا بیندازند و اگر هم نشد، دستکم ترس و ولوله‌ای بین نمایندگان به راه بیفتد. متأسفانه وضع کشور را این‌ها این چنین می‌بینند و با این مدل و رفتار سیاسی که دارند، پیش می‌روند.

من متأسفم که بگویم این شورای نگهبانی که همین قانون به آن‌ها اجازه‌ی نظارت را داده است، اگر فرد فاسدی از زیر دست هیأت اجرایی با لطایف الحیلی در رفت (مثلاً فردی بود که میلیاردها دزدی

نگهبان علاقه‌ای به پیگیری این مسائل ندارد و نگران این است که علی مطهری نامی، دکتر صادقی نامی، حرف‌هایی بزنند و یا فعالیت‌هایی کنند که باب میل آن‌ها نباشد. این واقعاً شرم آور است...

**تأثیر احتمالی این
خط نظارت مستمر بر
نمایندگان مجلس و وظیفه‌ی
مجلس در ارتباط با قوانین و
دولت چه می‌تواند باشد؟**

روشن است که ممکن است بخواهند نماینده را دچار یک سری احتیاط‌های بی مورد کنند. این اختیار نماینده را که در ارتباط با دولت و تحت قوانینی که وجود دارد، می‌توانند وزرایی که تحت نظارت و کنترل نمایندگان و کمیسیون‌های تخصصی هستند، پاسخگو بدانند، تهدید کند و در واقع آن حریت و آزادی نمایندگان را بخواهد از آن‌ها بگیرد و آن‌ها را ناکارآمد

کند. در حالی که باید با آزادی عمل و خیال جمع، با پشتوانی قانون اساسی که به نمایندگان اختیاراتی را اعطا کرده است، وظایف خودشان را انجام دهند. به هر حال بسیار محتمل است که عناصر ضعیفی در دولت لانه کرده باشند و به هر دلیلی وارد دولت شده باشند؛ باید ناکارآمدی آن‌ها را نمایندگان اصلاح کنند. وظیفه‌ی نماینده این است که فرضاً اگر وزیری واقعاً نمی‌تواند به وعده‌هایش عمل کند و در موقع گرفتن رای اعتماد حرف‌های بی اساس زده و یا ادعاهایی کرده است که بعداً و در عمل - به هر دلیلی ولو این که شرایط کشور به او اجازه نداده-، به وظیفه‌اش

کرده بود و نماینده هم شده بود، در رابطه با او حرفی زده نمی‌شود. صحبتشان این نیست که نگرانی ما آدم‌هایی هستند که چنین مشکلاتی دارند. در مورد کسانی که احیاناً با آن قبیل دزدی‌ها و یا سومدیریت‌ها، کشورمان را به این روز رسانده، منابع را تمام کرده‌اند و ایران را در آستانه‌ی یک بحران زیست محیطی و سایر مشکلات حیاتی قرار داده‌اند، هیچ حساسیتی به خرج نمی‌دهند. این مسئله هم در مورد تایید صلاحیت‌ها و هم حرف‌هایی که در همین پروپوزال اخیر زده‌اند، صادق است. کسانی که تحت عنوان شورای نگهبان این روزها چنین پروپوزالی را مطرح می‌کنند، اساساً هیچ گونه نگرانی در مورد موارد ذکر شده، ابراز نمی‌کنند. این سیگنال را به جامعه

نمی‌دهند که ما نگران آدم‌های دزد و یا کسانی هستیم که منابع این کشور را غارت کرده‌اند و اگر نمایندگان آلوده‌ی چنین چیزهایی شده باشند، ما می‌توانیم در هر زمان آن‌ها رد صلاحیت کنیم. البته در چنین شرایطی هم، راه قانونی وجود دارد و نماینده هیچ مصونیتی در قبال چنین کارهایی ندارد و در واقع اگر بخواهد همین الان و در دوره‌ی نمایندگی‌اش تخلف و دزدی کند و دچار فساد شود که به طور مستند دادگاه بتواند به آن رسیدگی کند و به نتیجه هم برساند، می‌تواند پروسه‌ی قانونی رفتنش حتی به زندان و کنار گذاشتنش از مجلس طی شود. اما گویا شورای



عکس از کسوف

عمل نکرده، او را به مجلس بکشاند و پاسخگو کند و حتی اگر نیاز بود، برکنارش کند. و حتی بالاتر از وزیران، رئیس جمهور را بتواند به سوال و استيضاح بکشاند. طبیعتاً این مسئله همه‌ی نمایندگان را محتاط می‌کند و از این جهت خسارت بزرگی به کشور وارد می‌شود. اتفاقاً جاهایی هم هست که می‌تواند جنبه‌های اقتصادی داشته باشد. در واقع وزارت‌خانه‌هایی هستند که عملکردشان به زندگی و معیشت مردم ارتباط مستقیم دارد و مردم امید می‌بندند که نمایندگان از طرف آن‌ها، بر عملکرد چنین وزارت‌خانه‌هایی نظارت داشته باشند. این مسئله روشن است که تضعیف کننده‌ی چنین مسائلی است.

صحت به عنوان آخرین سوال، شما یک دوره نماینده‌ی مجلس بودید. در قانون اساسی جمهوری اسلامی عنصر "حاکمیت ملی" ذکر شده است. مجلس، "خانه‌ی ملت" است و بنا بر تعبیر بنیان گذار جمهوری اسلامی، "در راس امور" است. تضاد این نوع نظارت مستمر با آن نوع حاکمیت ملی و در راس امور بودن مجلس و حق حاکمیت ملی که در این ساختار باید طرح شود، چیست؟

واقعیت این است که بسیاری از این مسائل، حتی قبل از این پروپوزال، توسط عملکرد شورای نگهبان نقض شده است و کشور را از بسیاری از نیروهایی که می‌توانستند خدمتی کنند و استقلالی داشته باشند و توانایی، تخصص و تجربه‌شان کمکی برای کشور باشد، محروم کرده‌اند. نهایتاً هم اجازه دادند که برخی نیروهایی (نمی‌خواهم بگویم همه) رشد کنند و بیایند و نماینده‌ی مردم شوند که جنبه‌های چابک‌پلوسی‌شان بر ویژگی‌های دیگر، اعم از تخصص و صلاحیتشان - که شرط نمایندگی مردم است - می‌چربد؛ همان‌هایی که همواره به به و چهچه می‌کنند. بنابراین به افراد سواستفاده‌چی، چاپلوس و متملق که هم در آموزه‌های دینی ما تقبیح شده و هم در قوانین تسریع شده است، میدان داده شده است. حالا اگر بیايد این اتفاق هم بیفتد و در واقع خدایی ناکرده این پروپوزال هم عملی شود، بایستی فاتحه‌ی همین دموکراسی نیم بند را خواند. در این صورت، من فکر می‌کنم صحبت کردن از حاکمیت ملی و این که مجلس عصاره‌ی فضایل

ملت است و چیزهایی که بنیانگذار جمهوری اسلامی از آن صحبت کرده است، در حد یک شوخی باقی می‌ماند. اما شخصاً امیدوارم که کار به آن جا نرسد و معتقدم که اگر مجلس و عقلاً سر این طور مسائل کوتاه نیایند - که تا به حال هم به نظر می‌رسد کوتاه نیامده‌اند -، این عناصر نمی‌توانند از حد و حدود خودشان تجاوز کنند.

صحت در پایان اگر نکته‌ای در خصوص این بحث دارید که در سوالات به آن اشاره نکرده بودیم، بفرمایید.

امیدوارم که شورای نگهبان، نه صرفاً به دلیل مسائل سیاسی، بلکه به خاطر آینده‌ی کشور و نسل جوانی که امروز جویای کار است (طبق آمارهای موجود بیش از ۶۵ درصد جامعه‌ی ما زیر ۳۵ سال هستند و اکثرشان هم جویای کار اند)، این بحث‌ها را کنار بگذارند و اجازه دهند نمایندگان موجود مجلس که ادعا کردند با فساد مبارزه خواهند کرد، این مسئله را در همه‌ی ابعادش عملی کنند و به وعده‌هایشان برای بهبود وضعیت معیشت مردم در درجه‌ی اول، و در کنار آن برگرداندن فضای آرام سیاسی و این که - به اصطلاح -، این همدلی‌ها بیش‌تر شود و نیروها بتوانند نقاط مشترکی پیدا کنند که بر سر حداقل‌هایی به تفاهم برسند تا برخی گره‌های کور و مهم کشور را برطرف کنند، عمل کنند. به خصوص که باید گفت آرایش و شرایط بین المللی هم عوض شده است و از فرصت‌هایی که در دوران ریاست جمهوری آقای اوباما در ایالات متحده بود، استفاده‌ی کافی را نبردیم و ممکن است که اگر به موقع نجنبیم و حواسمان نباشد و سرگرم این بیراهه رفتن‌ها شویم، تضادها تشدید شود و مسائل بیش‌تری کشور را تهدید کند. حتی از بعد امنیت ملی هم باید خیلی حواسمان جمع باشد. من معتقدم راه این مسئله فقط دیالوگ بین سران کشور و رهبران در دو جناح است تا راه حل‌های مشترک پیدا کنند؛ ولو اگر آن راه حل‌ها به حرکت‌های حداقلی اما رو به جلو منجر شود. در واقع باید روی حداقل‌ها تاکید شود که از وضعیت حال حاضر دو قدم به جلو حرکت کنیم که شاید وضعیت کشور اندکی بهتر از چیزی که در حال حاضر است، شود.

صحت با سپاس فراوان از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

موسع‌ترین تفسیر از نظارت استصوابی شورای نگهبان

یکم: طرح مساله

در اصل ۹۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: "شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه پرسی را برعهده دارد". هم‌چنین اصل ۹۸ این قانون، تفسیر همه‌ی اصول قانون اساسی را هم از اختیارات شورای نگهبان خوانده است.

چند ماه قبل از انتخابات مجلس دهم در سال ۱۳۹۴، حسن روحانی، رئیس‌جمهور، در انتقاد از شیوه‌ی نظارت شورای نگهبان بر انتخابات، سخنان مهمی بیان کرد و تمام پایه‌های حقوقی نظارت استصوابی را زیر سوال برد؛ که متأسفانه بازتاب چندانی نداشت. در حالی که نظارت استصوابی، یکی از بگرنج‌ترین مسائل در عرصه‌ی دموکراسی در ایران کنونی است. اما ریشه‌ی بحث نظارت استصوابی شورای نگهبان در کجاست؟ باید گفت که از سال ۱۳۵۸ که قانون اساسی با رفراندوم تصویب شد تا سال ۱۳۷۰، خبری از این نوع تفسیر از مفهوم نظارت نبود. شورای نگهبان در سال ۱۳۷۰ با یک تفسیر بسیار موسع از واژه‌ی نظارت در اصل ۹۹، به طور کلی قانون اساسی را زیر و زبر کرد و به انتخابات یکسره جوهره "انتصابات" داد. شورای نگهبان بر آن است که منظور از نظارت در اصل ۹۹، نظارت بر همه‌ی مراحل انتخابات است. نه فقط روز انتخابات. لذا بر تعیین صلاحیت کاندیدها هم باید نظارت کند.

از همه‌ی این‌ها تاسف بارتر، ادعای جدید اعضای شورای نگهبان است که می‌گویند نه تنها بر صلاحیت کاندیدها نظارت می‌کنند، بلکه نظارت بر نمایندگان مجلس هم بر عهده‌ی آن‌هاست که نام آن را هم گذاشته‌اند: "مراقبت از اعمال نمایندگان مجلس از طریق نظارت استصوابی تا احراز شود که آیا هم‌چنان صلاحیت ادامه نمایندگی را دارند یا نه".

درست است که شورای نگهبان مفسر قانون اساسی است ولی



محمد محبی

کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل

دلیل نمی‌شود که به تفسیر آن ایرادی وارد نباشد! حتی اگر بپذیریم که نظارت در همه‌ی مراحل انتخابات است، اما نه تنها مراقبت از اعمال نمایندگان مجلس، بلکه بررسی صلاحیت کاندیدهای انتخابات مجلس نمی‌تواند یک کار نظارتی باشد؛ بلکه این کار اجرایی است چون دولت مجری انتخابات است. و از آن‌جا که برای بررسی صلاحیت، نیاز به استعلام درباره‌ی سوابق امنیتی و قضایی و آموزشی و شغلی و غیره کاندیدها است و اکثراً نهادهای دولتی می‌توانند به این استعلام‌ها پاسخ دهند، لذا نهاد اجرایی باید بررسی کند. اما نهاد اجرایی هم باید اصل را بر صلاحیت کاندیدا بگذارد؛ مگر این‌که مدرکی خلاف آن موجود باشد. اما اگر دولت به عنوان نهاد اجرایی، کسی را با بهانه‌های واهی رد صلاحیت کرد، در این‌جا نهاد نظارتی، یعنی شورای نگهبان، باید بررسی کند تا حقی از کسی ضایع نشود نه این‌که نهاد اجرایی کسی را تایید صلاحیت کند و بعد از آن نهاد نظارتی او را رد صلاحیت نماید.

طبق دو اصل طلایی فقهی یعنی اصل صحت و اصل برائت، در مبحث صلاحیت کاندیدها اصل بر صلاحیت افراد است؛ مگر این‌که با سند، خلاف آن اثبات شود. اما فقه‌های شورای نگهبان دقیقاً برخلاف اصول اسلامی می‌اندیشند و بر آن هستند که اصل بر عدم صلاحیت است و صلاحیت کاندیدها باید احراز شود. و این کار تا مرز تفتیش عقاید هم پیش می‌رود که زیبنده‌ی نظام نیست.

دوم: فلسفه‌ی شورای صیانت از قانون اساسی

پدیده‌ی صیانت از قانون اساسی به عنوان مهم‌ترین سند حقوقی

شده بود که ۵ عضو آن مجتهد و با معرفی فقها و به انتخاب مجلس و ۶ عضو حقوقدان هم با معرفی رئیس جمهور و انتخاب مجلس تشکیل می‌شدند و اختیارات آن شبیه شورای قانون اساسی فرانسه بود. اما با تغییر اصول پیش نویس قانون اساسی در مجلس بررسی نهایی، شورای نگهبان ۱۲ نفره شد؛ شامل شش مجتهد که توسط ولی فقیه انتخاب و انتصاب می‌شوند و ۶ حقوقدان که با معرفی قوه قضاییه و رای مجلس انتخاب می‌گردند.

در میان اختیارات شورای نگهبان چالش برانگیزترین قسمت، نظارت بر انتخابات است.

نظارت در لغت به معنای "اعمال مراقبت بر اجرای امری" است. نظارت دو نوع است: "نظارت استطلاعی" و "نظارت استصوابی".

نظارت استطلاعی، نظارتی است که در آن ناظر وظیفه‌اش فقط کسب اطلاع و گزارش آن است و حق هیچ گونه دخالت در روند کار را ندارد. و

نظارت استصوابی، نظارتی است که در آن ناظر افزون بر کسب اطلاع، حق دخالت و صدور حکم و تأثیرگذاری بر روند کار را به



شورای نگهبان، از قدرتمندترین نهادهای حکومتی در ایران، ۱۲ عضو دارد: شش مجتهد که توسط ولی فقیه انتخاب و انتصاب می‌شوند و ۶ حقوقدان با معرفی قوه قضاییه و رای مجلس.

صوابدید خود داراست.

نظارت شورای نگهبان بر انتخابات تا هنگام درگذشت بنیان گذار نظام، نظارت استطلاعی بود و این شورا در فرایند انتخابات بیش‌تر بر نقش نظارتی تأکید داشت. تأیید و رد صلاحیت نامزدهای انتخابات بر عهده هیات‌های اجرایی انتخابات بود و شورای نگهبان تنها در صورت شکایت رد صلاحیت شدگان در هیات‌های اجرایی، به بررسی صلاحیت آن‌ها اقدام می‌کرد.

در اردیبهشت سال ۱۳۷۰، غلامرضا رضوانی از اعضای شورای

هر کشوری و همچنین نظارت بر انتخابات‌ها (نه نظارت بر نمایندگان مجالس) در کشورهای صاحب دموکراسی، امری عادی و حتی لازم است. جالب است بدانیم که همین شورای نگهبان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، برگرفته از شورای قانون اساسی فرانسه است. شورای قانون اساسی فرانسه، حداقل ۹ عضو حقوقدان دارد که رئیس جمهور، رئیس مجلس ملی و رئیس مجلس سنا، هرکدام سه عضو آن را تعیین می‌کند. همچنین هر رئیس جمهوری که دوره ریاستش پایان بیابد، به طور مادام العمر عضو این شورا می‌شود. از میان رئیس جمهورهای سابق، سه نفر در قید حیات هستند: ژاک شیراک، نیکولا سارکوزی و والری ژیسکاردستن؛ که از میان آن‌ها فقط ژیسکاردستن عضو این شورا است و شیراک و سارکوزی از عضویت انصراف داده‌اند.

اختیارات این شورا، نظارت بر روند انتخابات ریاست جمهوری،

تفسیر قانون اساسی و تطبیق قوانین مجلس با قانون اساسی است. البته با این تفاوت که همانند ایران، همه‌ی مصوبات مجلس به شورا فرستاده نمی‌شوند؛ بلکه نهادها و افرادی خاص که در

قانون مشخص کرده است، حق دارند تذکر داده و خواهان بررسی قانون مصوب مجلس در شورای قانون اساسی فرانسه شوند.

برخی شورای نگهبان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را، برگرفته از اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه، معروف به اصل تراز می‌دانند. اما قیاس درست نیست؛ چون فقهای مشمول اصل تراز، خود عضو پارلمان بودند و نهادی مستقل از پارلمان نبودند. در پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی که اصل ولایت فقیه در آن نبود، یک شورای نگهبان ۱۱ نفره پیش بینی

نظام است که با بقیه‌ی اصول قانون اساسی تضاد آشکار دارد. درست است که در اصل ۹۸، منحصراً تفسیر قانون اساسی بر عهده‌ی شورای نگهبان است. اما تفسیر یک متن حقوقی هم باید با رعایت همه‌ی جوانب حقوقی باشد و مغایرتی با خود متن اصلی و رویه نهاد مفسر و مقصود قانون گذار نداشته باشد. ای کاش رئیس جمهور وقت در زمان ارائه‌ی این تفسیر، اخطار قانون اساسی می‌داد تا این نظارت استصوابی تبدیل به رویه نمی‌شد. اما هنوز دیر نیست. هنوز هم می‌توان جلوی رویه‌های غلط را گرفت. به نظر می‌رسد ایجاد نهادی در ایران شبیه به "دادگاه قانون اساسی" همانند برخی کشورها، لازم باشد تا موارد نقض قانون اساسی به آن نهاد ارجاع شود. البته در اواخر دولت سید محمد خاتمی، لایحه‌ای برای تبیین اختیارات رئیس جمهوری ارائه شد که یک چنین دادگاهی در آن پیش بینی شده بود. اما شوربختانه به سد محکم شورای نگهبان خورد و رد شد.

سوم: نظارت استصوابی بعد از انتخابات

در چند سال اخیر، تفسیر شورای نگهبان از نظارت استصوابی، موسع‌تر هم شده است. اعضای شورای نگهبان یک حق جدید برای خود وضع کرده‌اند و آن حق، نظارت بر نمایندگان بعد از انتخاب است. بدین معنی که شورای نگهبان حق رد صلاحیت نماینده، بعد از انتخابات و حتی عضویت در پارلمان را هم داشته باشد. در آغازین روزهای سال ۱۳۹۵، مسئله‌ی رد صلاحیت مینو خالقی، نماینده‌ی منتخب مردم اصفهان مطرح شد و شورای نگهبان عملاً با خودرایی، نظر خود را تحمیل کرد. و اگر در آن موقع نقد اساسی و مقاومت عقلانی در مقابل قانون شکنی شورای نگهبان صورت می‌گرفت، چه بسا اعضای شورا به راحتی بحث‌های کنونی را مطرح نمی‌کردند.

اول از همه باید گفت که حتی اگر ایده‌ی نظارت استصوابی را هم بپذیریم، در آن صورت هم شورای نگهبان حق رد صلاحیت یک فرد منتخب مردم بعد از پایان رای گیری را ندارد. موعد اظهار نظر شورای نگهبان درباره‌ی صلاحیت داوطلبان نمایندگی کاملاً روشن و صریح است. (تبصره ۳ ماده‌ی ۵۳ قانون انتخابات

نگهبان که از سوی همین شورا به عنوان رئیس هیات مرکزی نظارت بر انتخابات مجلس چهارم منصوب شده بود، نامه‌ای به شورای نگهبان نوشت و خواستار تفسیر اصل ۹۹ قانون اساسی شد.

آقای رضوانی در نامه‌ی خود با اشاره به این که با توجه به "کیفیت اجرا و نظارت بر انتخابات گاهی شائبه تداخل مطرح می‌گردد" از شورای نگهبان خواست به استناد اصل ۹۸ قانون اساسی که حق تفسیر قانون اساسی را از اختیارات انحصاری شورای نگهبان تعیین کرده "نظر تفسیری خود را در مورد مدلول اصل ۹۹ قانون اساسی" اعلام کند.

آیت الله محمدی گیلانی، دبیر وقت شورای نگهبان در پاسخ به این استفساریه اعلام کرد: "نظارت مذکور در اصل ۹۹ قانون اساسی استصوابی است و شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات از جمله تایید و رد صلاحیت کاندیداها می‌شود". به این ترتیب، برای اولین بار اصطلاح نظارت استصوابی، به ادبیات سیاسی و حقوقی ایران راه یافت.

شورای نگهبان در تفسیر نظارت استصوابی معتقد است که نظارت استصوابی، یک نظارت درون‌گرا است؛ یعنی در مواردی که نظارت به خود نهاد واگذار شده، آن نهاد در درون خودش عمل نظارت را انجام می‌دهد. هرچند خود شورای نگهبان به طور صریح این نظارت را تعریف نکرده است اما در واقع شورای نگهبان عقیده دارد نظارتش بر انتخابات یک نظارت درون‌گراست. به این معنی که یک سازمان در حال نظارت بر کار خودش است و به همین دلیل از نوع نظارت استصوابی است و این در حالی است که برگزاری انتخابات به عهده‌ی وزارت کشور است.

اولاً این تفسیر، برخلاف رویه حقوقی شورای نگهبان در ۱۱ سال قبل از آن بود و ثانیاً در مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، نشانی از قصد و نیت قانون گذار از استصوابی بودن مفهوم نظارت در اصل ۹۹ نیست. ثالثاً نظارت استصوابی، محدودکننده‌ی آزادی انتخابات و اصل جمهوریت

مجلس). از متن قانون انتخابات مجلس چنین بر می آید که از لحظه ی شروع رای گیری، هیچ نهادی حق حذف هیچ یک از داوطلبان، از لیست کاندیداها را ندارد؛ مگر آن که خود داوطلب انصراف دهد. تازه همین انصراف هم بعد از بسته شدن صندوق ها امکان پذیر نیست؛ چه رسد بعد از انتخاب و استقرار در مجلس و ادای سوگند نمایندگی.

اظهار نظر درباره ی صلاحیت یک کاندیدا قبل از زمان رای گیری

حق را بعد از شروع رای گیری که حتی بعد از شروع دوره ی نمایندگی هم برای خود قائل شده است. البته شورای نگهبان این بدعت خطرناک درباره ی اظهار نظر در باب صلاحیت کاندیداها از زمان شروع رای گیری را در کارنامه ی ۱۶ سال اخیر خود دارد. این شورا این بدعت را در سال ۱۳۸۰ انجام داد و خیلی ها در آن زمان، به راحتی از کنار آن گذشتند و متاسفانه به نظر نمی رسد کسی چندان آن را به خاطر داشته باشد. در ۲۲



است و بعد از رای گیری، به ویژه بعد از پایان رای گیری و اعلام نتایج، اساساً اعلام رد صلاحیت کاندیدا، از لحاظ حقوقی، موضوعیتی ندارد. تعیین صلاحیت یک کاندیدا برای روز انتخابات است. برای بعد از انتخابات مکانیسم های دیگری برای منع نماینده منتخب فاقد صلاحیت از عضویت در مجلس وجود دارد. مثل رد اعتبارنامه ی نماینده منتخب و یا ابطال انتخابات و غیره.

گفتیم که طبق منطق حقوق اساسی ایران، شورای نگهبان فقط تا زمان شروع رای گیری، حق اظهار نظر درباره ی کاندیداها را دارد و بعد از آن هیچ حقی در این فقره ندارد. اما متاسفانه نه تنها این

خرداد سال ۱۳۸۰ و همزمان با انتخابات هشتمین دوره ی ریاست جمهوری ایران، در استان آذربایجان شرقی و برای یک کرسی خالی نمایندگی دوره ی سوم مجلس خبرگان رهبری، انتخابات میان دوره ای برگزار شد. دو کاندیدا در آن شرکت داشتند: یکی مجتهد جوان دکتر رضا الهامی کلوانق، (فرزند مرحوم آیت الله شیخ علی الهامی کلوانق و همشهری اینجانب) و دیگری آیت الله نجمی. در آن روز اصلاح طلبان در اوج قدرت و محبوبیت بودند. آقای خاتمی برای دومین بار کاندیدای ریاست جمهوری بود. و هرکسی که در تبریز و دیگر شهرهای استان رای اش

می‌کند.“ و در نهایت این طرح تصویب شد.

پس از این فرآیند، و در ۶ سال گذشته، شورای نگهبان به دنبال یک راهکار حقوقی برای تبدیل کردن این نظارت به عنوان یک اهرم فشار در دست این شورا بر نهاد انتخابی مجلس می‌گشت. قطعاً قانون اساسی این اختیار را به شورای نگهبان نمی‌دهد اما ابلاغ سیاست‌های کلی نظام در امر انتخابات، مستمسکی برای اعضای شورای نگهبان در این مورد شده است. حدود یک ماه پیش، رهبری نظام، در اجرای بند یک اصل ۱۱۰ قانون اساسی، سیاست‌های کلی انتخابات را در ۱۸ بند به روسای قوای سه گانه و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام ابلاغ کرد که در بند ۱۳ این سیاست‌ها، دامنه‌ی اختیارات شورای نگهبان به بعد از تأیید نتیجه‌ی انتخابات نیز تسری داده شده است. در بند ۱۳ ابلاغیه چنین آمده است: “تعیین ساز و کار لازم برای حسن اجرای وظایف نمایندگی، رعایت قسم‌نامه، جلوگیری از سوءاستفاده‌ی مالی، اقتصادی و اخلاقی و انجام اقدامات لازم در صورت زوال یا کشف فقدان شرایط نمایندگی مجلس در منتخبان“.

به نظر می‌رسد این بند از ابلاغیه‌ی سیاست‌های کلی نظام درباره‌ی انتخابات، در تضاد کامل با روح قانون اساسی ایران باشد. طبیعی است که در هیچ اصل، از اصول قانون اساسی، چیزی تحت عنوان “نظارت بر عملکرد نمایندگان“ وجود ندارد. حتی هیچ اصلی به طور تلویحی هم به چنین نظارتی اشاره ندارد. مکانیسم‌های نظارتی مجلس در داخل خود قوه‌ی مقننه موجود است. مثل اصل ۹۰ قانون اساسی که کمیسیونی به همین نام هم در مجلس وجود دارد. هرکس شکایتی از عملکرد قوا (از جمله خود قوه‌ی مقننه) داشته باشد، می‌تواند به این کمیسیون مراجعه و شکایت کند. از آنجایی که پارلمان، خانه‌ی ملت محسوب می‌شود و نمایندگان ملت برای نظارت بر قوای دیگر و قانون گذاری، انتخاب می‌شوند، لذا منطق حقوقی اقتضا می‌کند که این نمایندگان باید فارغ البال باشند و بابت اجرای وظایف نمایندگی، براساس اصول مختلف قانون اساسی، هیچ دغدغه و نگرانی نداشته باشند.

آقای خاتمی بود، در انتخابات میان دوره‌ای خبرگان به آقای دکتر الهامی هم رای می‌داد. اما ناگهان از ساعت ۲ بعدازظهر، شورای نگهبان در وسط روز و در اوج ساعات رای گیری، اعلام کرد که صلاحیت آقای دکتر رضا الهامی را رد کرده است! آن موقع هیچ کدام از اصلاح طلبان اعتراضی نکردند. چون آقای خاتمی با درصد رای بیش‌تری برای بار دوم انتخاب شد و در اوج شادی این انتخاب، تضييع حقوق یک کاندیدای انتخابات میان دوره‌ای خبرگان، به چشم نیامد. از طرفی هم می‌توان گفت در انتخابات مجلس خبرگان، وزارت کشور تقریباً هیچ کاره است.

چهارم: تضاد اساسی “نظارت بر نمایندگان“ با روح قانون اساسی

ماجرای نظارت بر رفتار نمایندگان مجلس شورای اسلامی که در روزهای اخیر به چالشی میان شورای نگهبان و نمایندگان مجلس دهم تبدیل شده، نخستین بار توسط رهبر جمهوری اسلامی مطرح شد. آیت الله خامنه‌ای، در سال ۱۳۸۹ در سخنانی گفت: “باید ساز و کار نظارتی در مجلس تعریف شود تا اگر کسی در مقام نمایندگی سوءاستفاده یا کوتاهی کرد، بتوان او را مواخذه کرد“.

به دنبال این سخنان عالی‌ترین مقام جمهوری اسلامی ایران، نمایندگان مجلس هشتم طرحی با عنوان “نظارت بر عملکرد نمایندگان“ را تهیه کردند. طرحی پر بحث و چالشی که موافقت‌ها و مخالفت‌های گسترده‌ای را برانگیخت. علی‌مطهری از این طرح با عنوان “سند بردگی“ یاد کرده و در آن زمان گفته بود: “سند بردگی خود را به دست خود امضا نکنیم؛ چرا که نماینده باید آزاد و سبک‌بال و مستقل باشد و بتواند راحت حرف خود را بزند“. از سوی دیگر احمدی بیغش، نماینده‌ی شازند در دوره‌ی هشتم مجلس شورای اسلامی در دفاع از این طرح گفته بود: “تصویب طرح نظارت مجلس بر رفتار نمایندگان، سند افتخار مجلس هشتم خواهد بود که در تاریخ ماندگار می‌شود و تاریخ از مجلس هشتم به نیکی یاد

قاسم شعله سعدی: نماینده برای ماندن در مجلس باید وکیل الدوله شود



گفتگو از سیمین روزگرد

اواخر مهرماه سال جاری، "سیاست‌های کلی انتخابات" با ۱۸ بند، از سوی رهبر جمهوری اسلامی ایران به سران سه قوه و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام ابلاغ شد. عباسعلی کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان نیز چند روز بعد با حضور در برنامه‌ی نگاه یک شبکه‌ی یک سیما، اعلام کرد که "بر اساس سیاست‌های کلی انتخابات، نظارت شورای نگهبان به پس از تصویب اعتبارنامه‌ی نمایندگان مجلس نیز تسری یافته و در تمام طول دوران نمایندگی، استمرار خواهد داشت". آقای کدخدایی با استناد به بند ۱۳ این طرح، از ادامه‌ی نظارت این شورا سخن به میان آورده است.

در این خصوص، خط صلح با قاسم شعله سعدی گفتگویی داشته است. آقای شعله سعدی استاد روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و دارای دکترای علوم سیاسی از دانشگاه پاریس است. وی در دوره‌ی سوم و چهارم مجلس شورای اسلامی، نمایندگی مردم شیراز را بر عهده داشت.

خط صلح عباسعلی کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان، در برنامه‌ی نگاه یک بر پایه‌ی سیاست‌های کلی انتخابات، از ادامه‌ی نظارت در دوره‌ی نمایندگی نمایندگان مجلس سخن به میان آورده است. چه شده که امروز چنین تفسیری از نظارت ارائه می‌شود؟

ببینید نظارت استصوابی، سابقه‌ای دارد. قانون اساسی سه اختیار برای شورای نگهبان در نظر گرفته است: نظارت بر انتخابات، تفسیر قانون اساسی و انطباق مصوبات مجلس با موازین شرعی و قانون اساسی. اما در سال ۱۳۷۰ و در آستانه‌ی انتخابات

مجلس چهارم، شورای نگهبان با سواستفاده از صلاحیت و اختیار تفسیرگری‌اش نسبت به قانون اساسی، نظارتش بر انتخابات را هم تفسیر کرد. تفسیر کردند و گفتند این نوع نظارت، نظارت استصوابی است و در واقع سنگ بنای انحراف از این جا گذاشته شد. این در حالی است که مفسر باید نظر قانون گذار را کسب کند نه این که نظر خودش را تحمیل کند. مثلاً آیا مفسرین قرآن، در جاهایی که ابهامی وجود دارد، تلاش می‌کنند دریابند نظر خداوند چه بوده یا این که به طریقی نظر خودشان را تحمیل کنند؟! شورای نگهبان تخلف کرد و چنین تفسیر خود خواسته‌ای را ارائه داد و گفت نظارت من، استصوابی است. طبق همین تفسیر هم، در انتخابات مجلس چهارم عمل شد و بسیاری از نیروهای مستقل و چپ را ساقط کردند. مجلس برآمده از چنین تفسیری نیز، این تفسیر غلط را به قانون تبدیل کرد. نکته‌ی جالب این است که در قانون اساسی ۱۲-۱۳ مورد نظارت ذکر شده که همین یک مورد تافته‌ی جدا بافته شده و نظارت استصوابی تفسیر شده است. باید پرسید چرا بقیه را استصوابی قلمداد نمی‌کنید!

در نظر داشته باشید که این نظارت مستمر، در تضاد با مقوله‌ی "مصونیت پارلمانی نمایندگان" است که در کل دنیا هم پذیرفته شده است. به این معنا که وظیفه‌ی نمایندگان اساساً تحت نظارت قرار دادن دولت و حکومت است و باید از آن‌ها انتقاد کنند؛ اما اگر مصونیت نداشته باشند، با توجه به این که امکانات زیادی در اختیار حکومت است به سادگی می‌توان برای نمایندگان پرونده سازی کرد و آن‌ها را از نمایندگی انداخت. لذا دنیا به این نتیجه رسیده که نمایندگان باید مصونیت داشته باشند و این مصونیت هم معمولاً مطلق است. یعنی اگر نمایندگان جرمی هم مرتکب شوند، به این سادگی نمی‌توانند آن‌ها را تحت تعقیب قضایی قرار دهند. تشریفاتی دارد؛ اعم از این که باید ابتدا دادستان دلایل انتساب آن اتهام را فراهم کند،

اساسی مشروطه) هم چنین بود. اما قدم به قدم از آن فاصله گرفتند.

به نظر شما این مسئله‌ی ادامه‌ی نظارت، در عمل چقدر قابلیت اجرایی شدن دارد و در واقع چقدر بیم اجرایی شدن آن را دارید؟

به نظر من آن را اجرا می‌کنند. همان طور که گفتم نظارت استصوابی از ابتدا هم غلط بوده حالا چه رسد که به طول دوره‌ی نمایندگی هم تسری پیدا کند. نتیجه‌ی آن هم این است که اگر در پروسه‌ی "انتصاب" نمایندگان، احیاناً یک نماینده هم از

به استحضار مجلس برساند و اگر مجلس پذیرفت که مثلاً فلان نماینده مرتکب جرم شده است، خود مجلس از آن نماینده سلب مسئولیت کند و پس از این که تبدیل به یک شهروند معمولی شد، می‌توانند آن را تحت تعقیب قضایی قرار دهند. در واقع دنیا به این نتیجه رسیده است که حتی اگر نماینده‌ای تحت اتهامی قرار گرفت، چه بسا آن اتهام دسیسه‌ی حکومت باشد. لذا مکانیسم‌هایی پیش بینی شده است که به سادگی نماینده‌ای را تحت تعقیب قرار ندهند.

دنیا چنین است و قانون اساسی ایران قبل از انقلاب(قانون



عکس از ایسنا

دستشان در رفت، یا باید تابعشان شود و به جای "وکیل ملت" به "وکیل الدوله" تبدیل شود و فردی باشد که جرات حرف زدن نداشته باشد، یا با تیغ نظارت استصوابی می‌گویند که شما صلاحیت ندارید و از مجلس اخراج می‌شود.

به نظر می‌رسد که این نظارت مستمر با برخی از اصول مصلح قانون اساسی هم مغایرت دارد؛ برخی بر این مسئله تاکید دارند. از طرفی مکانیسم خود نظارتی یا خود کنترلی مجلس را هم نادیده می‌انگارد. نظر شما در این خصوص چیست؟

اگر واقعیت را بخواهید، مشکل از خود قانون اساسی است؛ در شرایطی به شورای نگهبان صلاحیت تفسیر قانون اساسی را داده که هیچ مکانیسمی تعیین نکرده تا شورای نگهبان در مقابل مقامی پاسخگو باشد. یعنی قانون اساسی گفته است که تفسیر قانون اساسی و نظارت بر انتخابات به عهده‌ی شورای نگهبان است. شورای نگهبان هم آمده با استفاده (یا بهتر بگویم سواستفاده) از چنین اختیاری، نظارت خودش را استصوابی تفسیر کرده است.

۱۵۰ سال پیش، آقای میرزا یوسف

مستشار الدوله، نشریه‌ای داشت به نام نشریه‌ی "یک کلمه". در این نشریه می‌گفت مشکلات کشور یک کلمه است و آن "نبود قانون" است. بعدها بالاخره مشروطه به وجود آمد، پارلمان تشکیل شد، قانون گذاری صورت گرفت و عدلیه و عدالت خانه درست شد تا آن قوانینی را که پارلمان تصویب کرده، در اموری که به ایشان ارجاع می‌شود، مورد قضاوت قرار داده و بر اساس آن حکم دهند. آن روز مشکل کشور در یک کلمه، نبود قانون بود. من هم امروز می‌خواهم بگویم که مشکل کشور هم‌چنان در یک کلمه خلاصه می‌شود اما آن یک کلمه خود "قانون" است. چرا که قانون است که این اختیارات بی حساب و کتاب را به یک عده و نهادهای

انتصابی - که پاسخگو نیستند ولی فعال مایشاء هستند- می‌دهد. پس خود قانون باید اصلاح شود.

در نتیجه من اعتقاد دارم که این نظارت مستمر با قانون اساسی مغایرت چندانی ندارد. چرا که در قانون اساسی ما، مجموعه‌ای از تضادها تبلور دارد. برای نمونه در اصل ۵۷ می‌گوید که قوای سه گانه زیر نظر ولایت فقیه انجام وظیفه می‌کنند. یعنی ولایت مطلقه را به رسمیت شناخته است. از طرف دیگر در بسیاری از اصول، برای ملت حقوق شهروندی در نظر گرفته است. این‌ها با هم جور در نمی‌آید. یعنی مجموعه‌ای از

موارد متضاد وجود دارد که باید اصلاح شود و تا زمانی که اصلاح نشود، وضع همین است و شاهد چنین مشکلاتی خواهیم بود.

جناب شعله‌سعدی، اگر بنا به مصلح اجرایی شدن این نظارت مستمر باشد، به زعم شما تا چه حد نمایندگان در مقابل آن ایستادگی خواهند داشت؟

در بین نمایندگان کنونی به هر حال یکی- دو نماینده منجمله آقای محمود صادقی و علی مطهری هستند که حرفی برای گفتن دارند اما متأسفانه به طور کلی من زیاد خوشبین نیستم. در واقع به طور کلی چنین

شهامت و شجاعتی را سراغ ندارم که بخواهند راجع به حقوق ملت و حتی راجع به حقوق خود نمایندگان، کاری کنند.

در این خصوص بد نیست اشاره کنم که در نمونه‌ی اخیر خانم مینو خالقی، با این که ایشان از فیلتر شورای نگهبان رد شده بود و با رای مردم اصفهان هم به نمایندگی انتخاب شد، اما نگذاشتند که به مجلس بیاید و کسی هم کاری نکرد؛ در حالی که مجلس می‌توانست اعتبار نامه‌اش را تصویب کند. در نتیجه من چنین اراده‌ای را در مجلس نمی‌بینم.

عده‌ای بر این باور هستند که این مسئله با برخی مواضع‌گیری‌های بنیانگذار جمهوری اسلامی از جمله

مشکل از خود قانون اساسی است؛ در شرایطی به شورای نگهبان صلاحیت تفسیر قانون اساسی را داده که هیچ مکانیسمی تعیین نکرده تا شورای نگهبان در مقابل مقامی پاسخگو باشد. یعنی قانون اساسی گفته است که تفسیر قانون اساسی و نظارت بر انتخابات به عهده‌ی شورای نگهبان است. شورای نگهبان هم آمده با استفاده (یا بهتر بگویم سواستفاده) از چنین اختیاری، نظارت خودش را استصوابی تفسیر کرده است.

این که "مجلس در راس امور است"، در تضاد است. نظر شما در این خصوص چیست؟

ببینید آقای خمینی از این قبیل موضع گیری ها زیاد داشتند. جای دیگری هم می گوید "میزان رای ملت است" و یا این که "مجلس مرکز همه ی قدرت ها و قانون ها است". آقای خمینی طبق مقتضیات زمان، موضع گیری انجام می داد اما چیزی که در حال حاضر ملاک است، خودِ قانون اساسی است و -همان طور که اشاره کردم-، در خودِ آن ایراد است. اختیاراتی را به

برخی نهادها داده و مجموعه ای از تضادها را در خودش جمع کرده است. مثلاً ببینید در همه ی دنیا (منظورم نظام های دموکراتیک و نظام هایی است که حق حاکمیت برای ملت است)، کار مجلس قانون گذاری و نظارت است. در حالی که در اصل دوم قانون اساسی، آمده است که حاکمیت و تشریع (به معنی قانون گذاری) به خداوند متعال اختصاص دارد و مردم هم باید در مقابل امر خداوند تسلیم باشند. بند دوم آن هم

اگر که حاکمیت و تشریع برای خداوند است و مردم نیز باید در مقابل آن قوانین و امور تسلیم باشند و حق اعتراض نداشته باشند، پس مجلس هم ذاتاً قانون گذار نیست. به همین دلیل در اصول دیگری از قانون اساسی از جمله اصل چهارم ذکر شده که همه ی مقررات باید اسلامی باشد. یا در اصل دیگری گفته شده که مجلس حق وضع قوانینی را که مغایر با موازین شرعی است، ندارد.

و تو می کنی. بنابراین ذاتاً مجلس قانون گذار نیست. اما در باب نظارت هم مجلس بدون اجازه حق تحقیق و تفحص درباره ی نهادهایی را که زیر نظر رهبری اند، ندارد. مثلاً مجلس نمی تواند رئیس صدا و سیما را استیضاح کند و یا حتی او را مورد پرسش قرار دهد و در واقع می گویند این ها به مجلس ربطی ندارد. این گونه مشکلات اساسی وجود دارد و حتی مجلسیان خودشان اختیارات خودشان را در مورد نظارت کاهش داده اند.

می گوید که ما اصلاً در اسلام قوه ی مقننه و نهادهای که بخواهد قانون وضع کند، نداریم. بنابراین همه ی این ها نشان می دهد مجلس در ایران جایگاهی را که در همه ی دنیا دارد، ندارد. همین چند روز پیش جلوی سخنرانی آقای مطهری، نایب رئیس مجلس را، در مشهد گرفتند. در کجای دنیا چنین نمونه ای سراغ دارید؟! بنابراین این که آقای خمینی روزی گفته است مجلس در راس امور است، اقتضای آن زمان بوده و واقعاً نمی دانم منظور ایشان چه بوده است.

به عنوان سوال آخر، خواستم از شما بپرسم که آیا اساساً می توان شورای نگهبان را نهادی مافوق مجلس دانست؟

مسئلاً بله. در حال حاضر شورای نگهبان مافوق مجلس است و شکی بر آن نیست. شورای نگهبان می تواند انتخابات مجلس را باطل کند، خود نمایندگان هم که موقع انتخابات باید از فیلتر شورای نگهبان بگذرند، بعد هم که قرار است نظارتشان تسری یابد. با این اوصاف دیگر اختیاری برای مجلس در مقابل شورای نگهبان باقی نمی ماند.

می گوید که قوانین توسط وحی و نبوت ابلاغ می شود. خوب اگر که حاکمیت و تشریع برای خداوند است و مردم نیز باید در مقابل آن قوانین و امور تسلیم باشند و حق اعتراض نداشته باشند، پس مجلس هم ذاتاً قانون گذار نیست. به همین دلیل در اصول دیگری از قانون اساسی از جمله اصل چهارم ذکر شده که همه ی مقررات باید اسلامی باشد. یا در اصل دیگری گفته شده که مجلس حق وضع قوانینی را که مغایر با موازین شرعی است، ندارد. یعنی اختیارات مجلس بسیار محدود شده و به همین دلیل بالای سر مجلس شورای نگهبان قرار داده شده که مصوبات مجلس را با موازین شرعی و خودِ قانون اساسی تطبیق دهند و اگر آن مصوبات را مغایر آن ها تشخیص دهند،

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

سایه روشن‌های قوانین بین‌المللی حقوق بشر



الهه امانی

کنشگر کمیسیون زنان سازمان ملل

مرزهای جغرافیایی این دولت‌ها زندگی می‌کنند، به طور جدی از سال ۱۹۴۸ و با تصویب اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر آغاز گردید. ۳۰ ماده‌ی این اعلامیه که معاهده‌ی بین‌المللی هم نیست در واقع مسئولیت دولت‌ها در برابر حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی و حقوق اجتماعی و فرهنگی است.

معاهداتی که متعاقب این اعلامیه تنظیم و امضای دول مختلف را پای خود دارد در واقع برای گسترش تدقیق تعهد دولت‌ها و رفع کاستی‌های این اعلامیه و گسترش زبان و موضوعاتی است که بتواند زمینه‌های نظری جامعه‌ای انسانی را فراهم آورد.

این معاهدات تعهدات اخلاقی دولت‌هاست؛ زیرا نهادها و موسسات جهانی از جمله دو نهاد شورای حقوق بشر در ژنو و دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل که وظیفه‌ی نظارت بر اجرای این تعهدات را دارند، از قدرت اجرایی برای این تعهدات برخوردار نیستند.

در حقیقت نمایندگان بسیاری از دول جهان در این موسسات و نهادهای ناظر، خود از جمله ناقضین آشکار حقوق بشر ملت خود بوده و هستند. روح قوانین بین‌المللی حقوق بشر در این معاهدات در واقع زمینه‌ی تشویق دولت‌ها از یک سو برای تنظیم و تدوین قوانین داخلی کشورها در انطباق با تعهدات بین‌المللی بوده و از سوی دیگر در خلال ۶۸ سال گذشته جنبش نوین اجتماعی حقوق بشر، جان تازه‌ای به این تعهدات بخشیده؛ زیرا این تعهدات بین‌المللی امروزه فراتر از یک سند در لابه‌لای انبوه ادبیات حقوق بشر بوده و به مثابه ابزاری برای پاسخگو دانستن دولت‌ها توسط مردم جهان به کار گرفته می‌شود.

پیچیدگی قوانین حقوق بشر در واقع یکی از نقاط قوت آن است و اجرای این قوانین همواره اقدامی توسط دولت‌ها در عرصه‌ی داخلی کشورهای جهان تصور شده است. این قوانین را نه می‌توان با اشغال نظامی و یا دخالت خارجی در کشورهای جهان پیاده کرد و نه نهادهای بین‌المللی قدرت اجرایی برای احترام به آنان را می‌توانند تحقق بخشند. تنها آگاهی مردم جهان به حقوق انسانی خود و پاسخگو دانستن صاحبان قدرت می‌تواند امید به تحقق تعهدات بین‌المللی دولت‌ها را زنده نگه دارد.

با روند گسترده شدن عرصه‌ی حقوق انسانی در اواسط قرن بیستم، تقابل و پیچیدگی در زمینه‌ی تقدم و تاخر این حقوق گریزناپذیر گردیده‌اند؛ از حقوق سیاسی و مدنی و دموکراسی گرفته تا حقوق افراد در زمینه‌ی محیط زیست، از حقوق کودکان و زنان گرفته تا حق برخورداری از مسکن و غذا، حقوق فرهنگی، حقوق افرادی که ناتوانی‌های جسمی و یا روحی دارند، تا اعدام و افرادی که توسط دولت‌ها ناپدید می‌شوند، تا حق انسان‌ها نسبت به آزادی بیان و قلم، مذهب و باورها و اعتقادات، لیست موضوعاتی هستند که امروزه زیر چتر حقوق انسانی قرار می‌گیرند و حتی هر روز گسترده‌تر شده و متحول می‌گردد چرا که موضوعاتی چون حق انسان‌ها به برخورداری از تکنولوژی و یا حفظ حریم خصوصی افراد در مکاتبات و حضور آن‌ها در فضای مجازی در سابق وجود نداشته ولی اکنون در این لیست قرار می‌گیرند.

کتاب "سایه روشن‌های قوانین بین‌المللی حقوق بشر" (The Twilight of Human Rights Law) نوشته‌ی اریک پوزنر (Eric A Posner)، که پروفیسور دانشکده‌ی حقوق دانشگاه شیکاگو است و در سال ۲۰۱۴ به چاپ رسید، به بحث‌های جنجالی در محافل تئوریک حقوق بشر دامن زد.

این کتاب در اساس به نظر می‌رسد دو هدف داشت. اولین هدف آن، مرور تاریخ معاهدات بین‌المللی حقوق بشر و نهادها و موسساتی است که سبب اشاعه‌ی قوانین بین‌المللی حقوق بشر هستند. در تحقق این هدف، باید گفت که کتاب به گنجینه‌ی ادبیات حقوق بشر افزوده است.

هدف دوم پروفیسور پوزنر آن است که استدلال کند این معاهدات و نهادها و موسسات حقوق بشر در دنیا، تا به حال کاری برای بهبود شرایط زندگی مردم دنیا انجام نداده‌اند. وی در کتاب بیان می‌دارد که معاهدات بین‌المللی یک اقدام آرمان‌گرایانه بوده است. این نظر پروفیسور پوزنر بسیار مورد انتقاد قرار گرفته و زمینه‌ی بحث و جدل‌های تئوریک زیادی شده است.

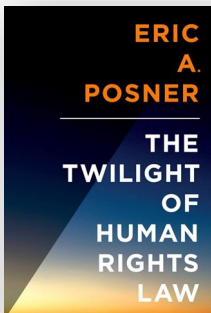
واقعیت آن است که تعهدات دولت‌ها نسبت به افرادی که در

نام کتاب: سایه روشن‌های قوانین بین‌المللی حقوق بشر

نویسنده: اریک پوزنر

زمان انتشار: ۲۰۱۴

ناشر: انتشارات دانشگاه آکسفورد



خط صلح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی خط صلح
شماره ۶۷ - آذر ۱۳۹۵ - سال هفتم

